

ایمان و تمدن



تفسیری از کتابهای

اول و دوم مکابیان، دانیال، استر، یهودیه بنت مراری، حکمت

سطح عالی

ایمان و تمدن

تفسیری از کتابهای

اول و دوم مکابیان، دانیال، استر، یهودیه بنت مراری، حکمت

این کتاب ترجمه ای است از :
FOI & CIVILISATION
Traduction adaptée de la revue
"La Bible et son message" numeros 81 à 90

مشخصات

نام کتاب: ایمان و تمدن

سطح: عالی

k k k "jfUbWJh\c`jWwta

فهرست مندرجات

فصل اول: جاذبه یونانی گرایی

- ۱۳ * رویارویی ایمان و تمدن
- ۱۳ بحرانی بی سابقه
- ۱۴ درهم پیچیدگی های اسناد و مدارک
- ۱۵ * تغییر فرمانروایی در سرزمین یهودا
- ۱۶ * امواج عقاید یونانی گرایی
- ۱۶ آیا قورباغه خود را بزرگ تر از گاو می پنداشت؟
- ۱۶ مراعات رسوم محلی
- ۱۷ هفتاد شهر به نام اسکندریه
- ۱۷ تمدنی بدون مرز
- ۱۸ زناشویی و اختلاط ملت ها
- ۱۸ * نهضت یونانی گرایی در اورشلیم
- ۱۸ ترقی خواهان
- ۱۹ تأسیس یک ورزشگاه در اورشلیم
- ۲۰ یک کاهن اعظم ترقی خواه
- ۲۲ * دانیال داستانی تعریف می کند
- ۲۳ * تردید و دودلی
- ۲۴ * یونانی گرایی معرف چیست؟
- ۲۴ در شهرهای اطراف اورشلیم
- ۲۴ در اورشلیم
- ۲۵ در انطاکیه
- ۲۵ * «سنکرتیسم» یا اختلاط عقاید و آداب ایمان
- ۲۷ * « نه به دانایان و خردمندان بلکه به کودکان»

فصل دوم: تعقیب و آزار

- ۲۹ * دوران خشونت
- ۳۰ * مقدمه تعقیب و آزار
- ۳۰ چهار واقعه مهم و مؤثر
- ۳۱ نظریه آنتیوخوس
- ۳۲ * خشمی عظیم برضد اسراییل
- ۳۳ اندیشه های دل ها
- ۳۴ چرا خدا چنین چیزی را اجازه می دهد؟
- ۳۴ روانشناسی شهیدان
- ۳۵ * سرود وفاداری
- ۳۵ مجسمه زرین

- ۳۶ چاه شیران
- ۳۶ عالم علوم الهی و عارف
- ۳۷ * پس وقتی مکروه ویرانی را ببینند

فصل سوم: از کمینگاه تا پیروزی

- ۳۹ * مخالف با سازشکاری
- ۳۹ به وسیله نوشته ها
- ۴۰ به وسیله اسلحه
- ۴۰ به وسیله عملیات پنهانی
- ۴۱ * نیروهای مقاومت
- ۴۱ رفتاری پیامبرگونه
- ۴۱ زندگی در تبعید
- ۴۲ تاخت و تاز علیه مرتدان
- ۴۲ * مکابیان «واژه ای عجیب»
- ۴۲ آنچه مسلم است
- ۴۲ آنچه مسلم نیست
- ۴۳ دو نتیجه گیری مفید
- ۴۳ * جنگ
- ۴۴ دلایل موفقیت
- ۴۴ یهودا فرمانده جنگی و زاهد عارف
- ۴۴ مشکلات سلوکیان
- ۴۵ پاک سازی معبد
- ۴۵ صلح مذهبی
- ۴۶ * کتاب های نیمه شب
- ۴۷ * پایان کار ستمکار
- ۴۷ * یادداشتی مختصر درباره ترتیب توالی وقایع
- ۴۸ * صلح شگفت انگیز
- ۴۸ جنگی مذهبی
- ۴۸ نگرانی پادشاه
- ۴۸ فرمانده بازنشسته
- ۴۹ روز نیکانور
- ۵۰ * سه کتاب - یک بحران
- ۵۰ کتاب دانیال نبی
- ۵۰ کتاب دوم مکابیان
- ۵۱ کتاب اول مکابیان
- ۵۲ * شهید
- ۵۴ * جنگ یا صلح؟

فصل چهارم: از عرفان تا سیاست

- ۵۶ * دلتنگی و افسوس بر انقراض سلطنت
- ۵۷ * مرگ قهرمان
- ۵۸ * سایه امپراتوری روم
- ۵۹ * تدبیر و احتیاط
- ۵۹ سه سال در بیابان
- ۵۹ یک فرمانده کوچک محلی
- ۶۰ فروش به مزایده
- ۶۰ کاهن اعظم و «دوست پادشاه»
- ۶۱ مسابقه به سوی افتخارات
- ۶۱ در راه به سوی استقلال
- ۶۲ * اختلافات خاندان سلطنتی در سوریه
- ۶۲ * شجره نامه پادشاهان سلوکی
- ۶۳ * استقلال رسمی
- ۶۳ نخستین سال فرمانروایی شمعون
- ۶۳ پیروزی آکرا
- ۶۴ شکوه خاندان
- ۶۴ مدح و ستایش شمعون
- ۶۴ در انتظار یک پیامبر
- ۶۵ داماد خیانتکار
- ۶۵ کشور سلطنتی داود در کجاست؟
- ۶۶ * سلسله ای شگفت انگیز
- ۶۶ سلسله آسمونیان
- ۶۶ توسعه سرزمین اسرائیل
- ۶۷ زندگی مذهبی پر آشوب
- ۶۷ قدرت مورد اعتراض
- ۶۸ جنگ و صلح
- ۶۸ سه هیأت نمایندگی
- ۶۹ به نفع هیروودیس
- ۷۰ * پس تو پادشاه هستی؟

فصل پنجم: دانیال، پسر انسان

- ۷۳ * چرا دانیال درباره بابل سخن می گوید؟
- ۷۵ * طرح کتاب دانیال
- ۷۶ * نام دانیال

۷۶ حزقیال چه گفته است؟
۷۶ مسئلهٔ املاء
۷۷ نتیجهٔ اکتشافات باستان‌شناسی
۷۸ * پرش طول
۷۸ خدا وفادار است
۷۸ ملکوت او بیاید
۷۹ مردن برای زندگی کردن
۸۰ * پسر انسان
۸۰ سینمایی در کتاب مقدس: اشاره به یک قوم
۸۰ آمدن شخصیت جدیدی بر روی ابرهای آسمان
۸۱ یک وعده
۸۲ تصویر خدا
۸۲ آسمان از زمین دیدار خواهد کرد
۸۳ در پرتو ایمان
۸۴ * عیسی، پسر انسان
۸۵ * قرن
۸۷ * شراب تازه

فصل ششم: پادشاهی خدا

۸۹ * تاریخ از دیدگاه الهیات
۸۹ تمدن‌ها می‌گذرند
۹۰ خدا آنها را داوری کرده است
۹۰ اسراییل در انتظار یک ملکوت است
۹۰ ملکوتی که فقط خدا مستقر خواهد کرد
۹۱ پس از منتهی درجه تحمل رنج
۹۲ ماورای تحولات تاریخ
۹۳ * در انتظار ملکوت خدا
۹۴ * هفتاد «هفته سال»
۹۴ در دوران ارمیا
۹۴ در دوران آنتیوخوس ایپیفان
۹۵ ترتیب نمادین توالی زمانی
۹۶ * بین نبوت و حکمت
۹۶ لغات و کلمات حکما
۹۶ به مانند سلیمان
۹۶ حکمتی که از خدا ناشی می‌شود
۹۷ ولی او پیامبر هم بوده است

- ۹۷ توجه به آینده
- ۹۸ در محل تقاطع دو جریان
- ۹۹ * کتاب دانیال و ارقام آن و فرقه های مذهبی
- ۱۰۲ * دوران سلطنت، کشور سلطنتی، سلطنت
- ۱۰۴ * «هرکه دارد، به او داده خواهد شد»

فصل هفتم: استر و یهودیه

- ۱۰۷ * دو داستان کوچک
- ۱۰۹ * کتاب استر
- ۱۱۰ * سه راه حل
- ۱۱۱ * کتابی که در آن ذکر از نام خدا نیست
- ۱۱۱ وقتی که خدا سکوت می کند
- ۱۱۲ تصادفی نیست
- ۱۱۲ تغییر وضعیت
- ۱۱۳ از سوگواری تا جشن
- ۱۱۳ جشن فوریم
- ۱۱۴ عرفان و شادی همگانی
- ۱۱۵ * همه اینها از سوی خدا می آید
- ۱۱۵ خدا در کار است
- ۱۱۵ با دعا به خدا متوسل شوید
- ۱۱۵ این قوم که در نوع خود منحصر به فرد است
- ۱۱۶ خاموشی طلاست
- ۱۱۷ * منظور از این پادشاه چه کسی است؟
- ۱۱۸ * اعمال برجسته خدا
- ۱۱۸ امانت در روایت
- ۱۱۸ دو قسمت که حذف شده است
- ۱۱۹ آواز گروه خوانندگان به عنوان مقدمه
- ۱۲۰ * به دست یک زن
- ۱۲۰ یک داستان سرای زبردست
- ۱۲۰ تشویق به مقاومت
- ۱۲۱ به دست یک زن (۵:۱۶)
- ۱۲۱ خدا ما را آزمایش می کند
- ۱۲۲ ریشخند و مطایبه
- ۱۲۳ یوگروم یا کشتار دسته جمعی یهودیان
- ۱۲۴ * مرتا و مریم

فصل هشتم: یهودیان اسکندریه

- ۱۲۷ * در اورشلیم و در اسکندریه
- ۱۲۸ * یهودیان اسکندریه
- ۱۲۸ یهودیان پراکنده
- ۱۲۹ اسکندریه
- ۱۲۹ ایجاد نوعی ادبیات
- ۱۳۲ * یک ضرورت نیایشی
- ۱۳۲ در فلسطین و در بابل
- ۱۳۲ در دنیای یونانی زبان
- ۱۳۳ درباره این ترجمه چه می توان گفت؟
- ۱۳۳ ترجمه هفتادتنان
- ۱۳۳ مقدمه ای بر وقایع روز پنجاهه
- ۱۳۴ * نامه آریسته
- ۱۳۵ * نسخه ای که تجدیدنظر و تصحیح شده و افزایش یافته است
- ۱۳۵ در سرزمین خارجی
- ۱۳۶ وقتی که کسی مترجم می شود
- ۱۳۶ کلمات غیرقابل ترجمه
- ۱۳۷ توضیحاتی که در متن عبری وجود نداشت
- ۱۳۸ تغییر معنی بامزه
- ۱۳۹ کتاب های جدید
- ۱۳۹ بررسی مجدد و جسورانه کتاب مقدس
- ۱۴۰ * نوشته های برحق متأخر
- ۱۴۱ * در کتاب مقدس عبری و در کتاب مقدس ما
- ۱۴۱ ارتقاء مقام کتاب دانیال
- ۱۴۱ اسکندریه و اورشلیم
- ۱۴۲ انجیل و اقدامات تعقیب و آزار
- ۱۴۳ * کتاب مقدس در اسکندریه تکمیل شد
- ۱۴۳ زبان و تمدن
- ۱۴۴ ایجاد یک کتاب فرهنگ لغت
- ۱۴۴ از یهودی گری به مسیحیت

فصل نهم: فنا ناپذیری بر در است

- ۱۴۶ * حکمت سلیمان
- ۱۴۷ * گفتاری خطاب به داوران زمین
- ۱۴۷ تصویر بی دینان

- ۱۴۸ انسان عادل و امیدواری او
- ۱۴۹ آیا این نهضت برگزیدگان است؟
- ۱۴۹ داوری نهایی
- ۱۵۰ * گفتاری خطاب به پادشاهان
- ۱۵۰ معنویت حکمت
- ۱۵۰ حکمت در تاریخ مقدس
- ۱۵۱ سپاسگزاری به خاطر رهایی
- ۱۵۲ * تجلیل از حکمت
- ۱۵۲ غزل سرایی و تنوع
- ۱۵۳ اما حکمت کیست؟
- ۱۵۳ مسیح، حکمت خدا
- ۱۵۴ موهبت حکمت و موهبت روح القدس
- ۱۵۵ * سرچشمه همه زیباییها
- ۱۵۵ چگونه خدایی برای خود می تراشند؟
- ۱۵۶ چگونه آدمی بت پرست می شود؟
- ۱۵۶ زیبایی دنیا
- ۱۵۶ محبت بشری
- ۱۵۷ سیاست
- ۱۵۸ * تفسیری بر کتاب خروج
- ۱۵۸ از آدم ابوالبشر تا موسی
- ۱۵۸ تأمل و تعمق درباره تاریخ
- ۱۵۹ اعتدال خدا
- ۱۵۹ تضاد و تناقض
- ۱۵۹ تشابه و قیاس
- ۱۶۰ تفصیل و اطاله کلام
- ۱۶۰ شرح و بسط و تفسیر
- ۱۶۱ * حکمت صلیب
- ۱۶۱ عادل رنج دیده
- ۱۶۲ در انتظار انجیل
- ۱۶۳ * انعکاس کتاب حکمت در نوشته های پولس و یوحنا

مخفف اسامی کتاب مقدس

Genèse	Genesis	پیدایش	1	پید
Exode	Exodus	خروج	1	خروج
Lévitique	Leviticus	لاویان	1	لاو
Nombres	Numbers	اعداد	1	اعد
Deutéronome	Deuteronomy	تثنیه	1	تث
Josué	Joshua	یوشع	1	یوشع
Juges	Judges	داوران	1	داور
Ruth	Ruth	روت	1	روت
1 Samuel	1 Samuel	۱-سموئیل	1	۱-سمو
2 Samuel	2 Samuel	۲-سموئیل	1	۲-سمو
1 Rois	1 Kings	۱-پادشاهان	1	۱-پاد
2 Rois	2 Kings	۲-پادشاهان	1	۲-پاد
1 Chroniques	1 Chronicles	۱-تواریخ	1	۱-توا
2 Chroniques	2 Chronicles	۲-تواریخ	1	۲-توا
Esdras	Ezra	عزرا	1	عز
Néhémie	Nehemiah	نحمیا	1	نح
Tobie	Tobit	طوبیاس	1	طو
Judith	Judith	یهودیه بنت مراری	1	یهودیه
Esther	Esther	استر	1	استر
1 Maccabées	1 Maccabees	۱-مکابیان	1	۱-مک
2 Maccabées	2 Maccabees	۲-مکابیان	1	۲-مک
Job	Job	ایوب	1	ایوب
Psaumes	Psalms	مزامیر	1	مز
Proverbes	Proverbs	امثال	1	امث
Ecclésiaste	Ecclesiastes	جامعه	1	جا
Cantique des Cantiques	Song of Songs	غزل غزلها	1	غزل
Sagesse	Wisdom	حکمت	1	حک
Ecclésiastique	Ecclesiasticus	بن سیراخ	1	بنسی
Isaie	Isaiah	اشعیا	1	اش
Jérémie	Jeremiah	ارمیا	1	ار
Lamentations	Lamentations	مراثی	1	مرا
Baruch	Baruch	باروخ	1	بار
Ezéchiel	Ezekiel	حزقیال	1	حزق
Daniel	Daniel	دانیال	1	دان
Osée	Hosea	هوشع	1	هو
Joël	Joel	یوئیل	1	یول
Amos	Amos	عاموس	1	عا

Abdias	Obadiah	عوبديا	1	عو
Jonas	Jonah	يونس	1	يون
Michée	Mikah	ميكاه	1	ميك
Nahum	Nahum	ناحوم	1	نا
Habacuc	Habakkuk	حبقوق	1	حب
Sophonie	Zephaniah	صفنيا	1	صف
Aggée	Haggai	حجي	1	حجي
Zacharie	Zechariah	زكريا	1	زك
Malachie	Malachi	ملاكي	1	ملا
Matthieu	Matthew	متي	1	مت
Marc	Mark	مرقس	1	مر
Luc	Luke	لوقا	1	لو
Jean	John	يوحنا	1	يو
Actes	Acts	اعمال رسولان	1	اع
Romains	Romans	روميان	1	روم
1 Corinthiens	1 Corinthians	۱-قرنتيان	1	۱-قرن
2 Corinthiens	2 Corinthians	۲-قرنتيان	1	۲-قرن
Galates	Galatians	غلاطيان	1	غلا
Ephésiens	Ephesians	افسسيان	1	افس
Philippiens	Philippians	فيلپپيان	1	في
Colossiens	Colossians	كولسيان	1	كول
1 Thessaliens	1 Thessalonians	۱-تسالونيكيان	1	۱-تسا
2 Thessaliens	2 Thessalonians	۲-تسالونيكيان	1	۲-تسا
1 Timothée	1 Timothy	۱-تيموتاوس	1	۱-تيمو
2 Timothée	2 Timothy	۲-تيموتاوس	1	۲-تيمو
Tite	Titus	تيطس	1	تيط
Philémon	Philemon	فيلمون	1	فيل
Hébreux	Hebrews	عبرانيان	1	عبر
Jacques	James	يعقوب	1	يع
1 Pierre	1 Peter	۱-پطرس	1	۱-پطر
2 Pierre	2 Peter	۲-پطرس	1	۲-پطر
1 Jean	1 John	۱-يوحنا	1	۱-يو
2 Jean	2 John	۲-يوحنا	1	۲-يو
3 Jean	3 John	۳-يوحنا	1	۳-يو
Jude	Jude	يهودا	1	يهو
Apocalypse	Revelation	مكاشفه	1	مكا

جاذبه یونانی گرایی

رویارویی ایمان و تمدن

در جریان دومین سده پیش از میلاد مسیح، بین سال‌های ۱۷۵ تا ۱۳۵، مذهب یهودی دوران بحرانی عمیقی را گذراند. بیشتر مسیحیان تاریخ آگاهی چندانی از این دوران ندارند و این تأسف آور است زیرا مسائلی که در آن برهه برای یهودیان پیش می‌آمد همان مشکلات و مسائل امروزی ما یعنی رویارویی ایمان با تمدن می‌باشد.

بحرانی بی سابقه

در آن زمان، مذهب یهود که گذشته‌ای سرشار از تجربیات غنی مذهبی داشت مذهبی کاملاً متشکل و سازمان یافته بود. ملت اسرائیل می‌توانست حقیقتاً به خود ببالد زیرا به خدای واقعی وفادار بود و این وفاداری را توسط عشق و علاقه به احکام ابراز می‌کرد. این مذهب در شرف روبه‌رو شدن با یکی از برجسته‌ترین تمدن‌های تاریخ بشر بود. در گذشته، لازم بود اسرائیل در برابر عقاید از ایمان خود دفاع نماید. بالأخره بر این دشواری فائق آمد و در فردای تبعید برای نخستین بار در تاریخ جهان مذهبی دیده شد که بدون حد و مرز بود. در حالی که هرملتی دارای دین و آیینی بود و خدایانی داشت که پرستش آنها محدود به آن ملت بود، ملت اسرائیل که دیگر استقلال سیاسی نداشت و در نقاط مختلف جهان پراکنده بود از مذهبی منشأ و الهام می‌گرفت که حد و مرزی نمی‌شناخت.

تمدن یونانی (هلنیسم یا یونانی گرایی) که در نتیجه پیروزی‌های اسکندر به وجود آمده بود نیز پیشرفت مشابهی کرد. این تمدن که بدو در سواحل و جزایر دریای اژه ایجاد گردیده و به تدریج محیط زندگی بیست ملت شده و به صورت تمدنی بدون مرز در آمده بود.

این دو پدیده یعنی مذهب یهودی و هلنیسم (یونانی گرایی) الزاماً بایستی با هم تلاقی می کردند گرچه مدت ها از یکدیگر بی خبر مانده بودند. این رویارویی در آغاز سده دوم قبل از میلاد انجام شد. برای ما بسیار جالب و هیجان انگیز می باشد که به نظریات و جریان های گوناگونی که در مذهب یهود پیش آمد و مسئله جدیدی که با آن مواجه گردیدند توجه نماییم. آیا یهودیان می بایستی در چارچوب عادات و رسوم خود باقی مانده و تمدن را نپذیرند؟ یا بالعکس رسوم و آداب کهن خود را ترک کنند؟ و آیا امکان داشت که بدون رد ایمان و عقاید خود، آورده های معنوی و فرهنگی تمدن یونانی را بپذیرند؟

درهم پیچیدگی های اسناد و مدارک

اصولاً سه کتاب وجود دارند که درباره این بحران اطلاعاتی در دسترس ما می گذارند. دو کتاب به نام مکابیان (این فامیل یهودی با حکومت آنتیوخوس اپیفان برای آزادی مذهب یهود مبارزه می کرد اما باید گفت که دومی در پیرو کتاب اول نمی آید) متأسفانه خواندن این دو کتاب بسیار دشوار است زیرا یادآورنده وضعیتی چنان پیچیده می باشند که خواننده خسته و دلسرد شده و بلافاصله متوجه می شود که برای درک مطالب احتیاج به شناسایی وقایع زیر دارد:

- اوضاع سیاسی خاور نزدیک در سده دوم پیش از میلاد
- توسعه و پیشرفت تدریجی امپراتوری روم
- مشکلات مالی آنتیوخوس پادشاه
- جاه طلبی های فوق العاده او
- دسیسه های دربار او

در قلب این ماجرا و حادثه، ملت کوچک اسرائیل بازیچه گروه های مختلف شد. عرفان و سیاست به هم آمیخته و درهم پیچیده شدند. ما بدون این که به جزئیات این پیچ و خم ها وارد شویم سعی خواهیم کرد خطوط اصلی شور و شوق های مذهبی پشت پرده و گاهی ناشیانه را نمایان کنیم که در جستجوی راه های نوید بخش برای آینده می بودند.

کتاب دانیال نبی ما را در درک بهتر اهمیت موضوع کمک خواهد کرد.

در بررسی های آینده خواهیم دید که چگونه جامعه یهودیان شهر اسکندریه راه حل نوین شگفت آوری برای مسئله برخورد و رویارویی ایمان و تمدن یافتند

تغییر فرمانروایی در سرزمین یهودا

پیروزی‌های اسکندر کبیر (از سال ۳۳۵-۳۲۳ پیش از میلاد) نقشه جغرافیایی دنیای کهن را تغییر داد و سیر گردش تاریخ را برگرداند (خلاصه کتاب مقدس ۱- مک ۱: ۱-۷). اسکندر در سن سی و دو سالگی در گذشت. روایات بسیاری از زندگی وی باقی مانده است. از آن جا که او هیچ وارثی نداشت امرای ارتش او فتح شده را بین خود تقسیم کردند. در بین اینها دو کشور نقش مهمی در تاریخ مقدس دارند.

سلسله لاگیدیا یا بطالسه

ستوانی از ارتش اسکندر به نام بطلمیوس در مصراقامت گزید و سلسله لاگیدها (به نام پدرش لاگوس) را تشکیل داد که پایتخت آن اسکندریه بود. (در زبان فارسی و عربی سلسله این پادشاهان را بطالسه می نامند).

سلسله سلوکیان

سردار دیگر اسکندر به نام سلوکوس بر قسمت مهمی از سرزمین‌های آسیایی سلطنت کرد که قبلاً جزو امپراتوری ایران محسوب می شدند. او سلسله ای به نام خود بنیاد گذاشت و شهر نوینی به نام انطاکیه را به پایتختی برگزید. سلوکیان سالنامه جدیدی ساختند که از بنیاد سلطنت سلوکیان آغاز می شد و نه برحسب رسوم پیشین که با شروع سلطنت هر پادشاهی از سر گرفته می شد. به این ترتیب برای نخستین بار شمارش گذر سال‌های تاریخ ادامه یافت. دوران سلطنت سلوکیان از سال ۳۱۲ پیش از میلاد مسیح آغاز گشت. در کتاب مکابیان تاریخ سنوات بر اساس این تقویم است و گفته می شود: «در سال فلان... سلطنت یونانیان» یعنی از شروع سلطنت سلوکیان. لازم به یادآوری است که تقویم سلوکیان هنوز هم در سوریه و در بین مسیحیان یعقوبی مرسوم است و مثلاً سال ۱۹۹۳ میلادی، برابر است با سال ۲۳۰۵ سلوکی یعنی ۳۱۲+۱۹۹۳.

یهودیه چه وضعیتی به خود گرفت؟

سرزمین فلسطین پس از یک دوران بلاتکلیفی، ایالتی جدا شده از متصرفات امپراتوری بطالسه جدا شده و سرنوشت این کشور به فرمانروایی مصر مربوط گردید، وضعیتی که مدت یک قرن ادامه داشت. در سال ۲۰۰ پیش از میلاد سلوکیان فلسطین را به تصرف در آوردند و این واقعه از نظر بررسی ما دو نتیجه مهم در برداشت:

- ۱- سرنوشت کشور یهودیه بود که تا اندازه ای به وقایع پادشاهی سلوکیان مربوط می شد
- ۲- ود ر بیت المقدس که گروهی از حزب «طرفداران مصر» در حسرت پادشاهی سابق می بودند و برضد فرمانروایان جدید دسیسه و توطئه می کردند.

امواج عقاید یونانی گرای

اسکندر فقط در مدت چند سال (از ۳۳۱ تا ۳۳۵ پیش از میلاد) موفق گردید سرزمین های وسیعی را فتح کرده و امپراتوری عظیمی ایجاد نماید که از یونان تا رودخانه سند در هندوستان و از دریای سیاه تا سواحل رودخانه نیل در مصر وسعت داشت. اسکندر در سن بیست سالگی جانشین پدر و پادشاه مقدونیه، کشوری با وسعتی حدود وسعت یک یا دو شهرستان کشور ما، شد.

آیا قورباغه خود را بزرگ تر از گاو می پنداشت؟

علیرغم فتوحات و پیروزی های مهم و شگفت آور اسکندر، متخصصان جغرافیای سیاسی (اگر در آن زمان وجود می داشتند) یقیناً سقوط و انهدام آینده این امپراتوری را اعلام می کردند زیرا امکان نداشت که کشور کوچک مقدونیه بتواند مدتی مدید بر سرزمینی صد بار وسیع تر از خود حکمرانی کند.

چنین به نظر می رسد که وقایع در ابتدا عقیده کارشناسان جغرافیای سیاسی را تأیید می کرد. اسکندر در سن ۳۲ سالگی درگذشت و از آن جا که هیچ وارثی نداشت امپراتوری او بلافاصله به چند کشور تقسیم شد. ظاهراً نتیجه پیروزی های اسکندر فقط انحلال و واژگون نمودن چندین سلسله از سلاطین و تغییرات اندکی در سرحدات قدیمی کشورها بود و به طوری که کتاب جامعه می گوید: «وزیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست».

آیا علما و فضلاء محافل بازار در اشتباه نبودند؟ چهره دنیا تغییر یافته بود و مردم دیرتر متوجه شدند که اسکندر نه تنها سیه دار با بصیرت و با مهارتی بود بلکه شم سیاسی شگفت انگیزی نیز داشت. به طور حتم مساعد بودن موقعیت سیاسی به او کمک کرد که در مدت کوتاهی پایه های دنیای نوینی را بنا نماید.

مراعات رسوم محلی

اسکندر در کشورهایی که تصرف می کرد خصوصیات و رسوم محلی را رعایت کرده و محترم می شمرد. مثلاً حکومت مصر به صورت سلطنت فراعنه باقی ماند. سرزمین هایی که قبلاً تحت تسلط امپراتوری ایران بودند، مانند کشمیر و بلخ (ترکستان امروزی) هر کدام قوانین و ادارات سابق خود را حفظ کردند.

هفتاد شهر به نام اسکندریه

ولی ضمن این که در همه جا مردم آداب و رسوم زندگی در دیار و سرزمین خود را حفظ کرده بودند و پایتخت سابق هر منطقه نقش خود را داشت، اسکندر شهرهای جدیدی احداث نمود همگی تحت نام اسکندریه، و قوانین و مقررات خاصی در این شهرها به مرحله اجرا گذاشت. گفته شده که به این ترتیب هفتاد شهر احداث گردید ولی این رقم شاید مبالغه آمیز باشد. اما مسلم است که این شهرهای نوین در فاصله های مساوی در سراسر کشورهای تصرف شده از مصر تا رودخانه سند در هندوستان احداث گردیده بودند.

این شهرها که گاه می توانستند نقش نظامی ایفا نمایند به صورت قلعه و حصار بنا نشده بلکه قبل از هر چیز بازار تجارت بوده و محافل فرهنگی به شمار می آمدند. برخلاف شهرهای قدیمی که سنت های خود را حفظ کرده بودند و هر کدام واحد پول، زبان و خدایان خود را داشتند. این شهرهای نوین بر طبق روش دموکراسی شهرهای یونان اداره می شدند. در هر کدام از این شهرها یک میدان ورزش، یک تئاتر و تعدادی معبد که به افتخار رب النوع های یونانی بنا شده بودند، وجود داشت و شهرنشینان به زبان یونانی صحبت می کردند.

چنان که قبلاً گفته شد این شهرها به صورت قلعه نبودند و شهرهایی باز به شمار می آمدند کسی مجبور نبود به آن جا برود مگر اهالی کشورهایایی که به تصرف در می آمدند. در شهرهای جدید از تازه واردان به خوبی استقبال می شد مشروط بر این که زبان یونانی، قوانین، و پول رایج و خدایان یونانی را قبول کنند.

این دعوت به زودی به گوش همگان رسید. سکونت در اسکندریه افتخار و امتیازی شایسته به شمار می رفت و بدین ترتیب زبان و تمدن یونانی در سراسر این کشورها موقعیت ممتازی یافت. شهرهای نوین دیگری نیز به نام پادشاهان یونانی نظیر بطلمیوس و آنتیوخوس تأسیس گردیدند.

تمدنی بدون مرز

امپراتوری که ثمره فتوحات و پیروزی های نظامی اسکندر بود به چندین حکومت تجزیه و تقسیم شده و تمدن نوینی از تغییرات مکرر مرزها حاصل گردید و گسترش یافت. یک قرن پس از مرگ اسکندر زبان یونانی در سرتاسر خاور نزدیک رایج و جاری گردید. درحقیقت یونان دیگر آن کشور باستانی نبود زیرا با گسترش قلمرو این کشور، زبان آن رو به زوال نهاد. این زبان را «کوینه» می نامیدند (که در یونانی به معنی زبان مشترک است). هنرهای مجسمه سازی و معماری نیز به همان صورت دوره پریکلئیس، در قرن پنجم پیش از میلاد، باقی نماند. هنر باستانی یونان بر هنر ایران، مصر و آناتولی تأثیر گذاشته و

۱- مک: ۱۱-۱۵؛ ۲- مک: ۷:۴-۱۵

«نهضت یونانی گرای در اورشلیم»

صحبت درباره کتاب‌های مکابیان معمولاً زجر و شکنجه‌هایی را به یاد می‌آورد که پادشاهی بت پرست به نام آنتیوخوس اپیفان بر علیه قوم اسرائیل انجام می‌داد. اقدامات این پادشاه وحشت‌انگیز بوده و عواقب شدیدی در برداشت، ولی چندین سال پیش از این وقایع، بحرانی مذهبی شروع شده بود که در کتاب‌های مکابیان با دقت تمام از آن یاد می‌شود. شناخت و تجزیه این بحران داخلی اهمیت دارد زیرا ریشه و کانون مسئله را نشان می‌دهد.

ترقی خواهان

این اشخاص نه بیگانگان بلکه یهودیانی بودند که ناگهان تغییر رویه داده «در اسرائیل قد برافراشته» (۱- مک: ۱:۱۱) و به زودی «عده زیادی از مردمان را فریب داده و گمراه کردند».

برنامه آنها چه بود؟: «با ملت هائی که در پیرامون ما هستند پیمان اتحاد ببندیم زیرا از آنان جدا شده ایم». در این جا منظور انعقاد پیمان نظامی نبوده زیرا در آن دوران هیچ جنگی اسرائیلیان را تهدید نمی‌کرد. ولی یک نکته حائز اهمیت است و آن این که احکام و رسومات قوم اسرائیل با سایر ملت‌ها متفاوت بود و باعث دوگانگی آنها می‌شد، پس بایستی ساختار رسومات اسرائیل را تجدید و جوان کرد تا همانند ملت‌های دیگر شود.

تا این تاریخ عهد و پیمان (با خداوند) مایه سربلندی و افتخار اسرائیل بود، ولی از دیدگاه

مقابلاً از آنها تأثیراتی پذیرفت و بدین گونه هنر تازه‌ای به وجود آورد که آن را هنر «هلنیستیک» می‌نامند که بهترین الهامات خود را مدیون هنر یونانی است.

زناشویی و اختلاط ملت‌ها

از سوی دیگر از فردای این پیروزی‌ها هشتاد نفر از افسران مقدونی و ده هزار نفر از سربازان آنها با دختران آسیایی ازدواج کردند، این کار به تشویق اسکندر صورت گرفت که به آنها هدایای قابل ملاحظه‌ای به عنوان چشم روشنی اعطا کرد و خود نیز شاهزاده خانمی را به ازدواج درآورد. منظور اسکندر برگزاری یک سیاست یگانه سازی در صلح و همکاری بود.

این پیوندهای زناشویی درخشیدن شهرهای جدید را سرعت می‌بخشیدند. مذاهب هر ناحیه مردم را به سوی نوعی هم‌گرایی هلنیستیک سوق می‌دادند و به تدریج خدایان ملل مختلف با رب النوع‌های یونانی در می‌آمیختند.

ترقی خواهان این موضوع باعث جدایی بین اسرائیل و سایر مردم شده بود. در دنیایی که مبادلات بازرگانی و فرهنگی توسعه یافته بود یهودیان خود را دور، و در حاشیه جامعه و عقب مانده احساس می کردند؛ بدین گونه نوعی حس حقارت در آنان ایجاد شده بود و برای جبران آن می بایستی عهد و پیمان با خداوند را به پیمانی با تمام مردم تبدیل نمود.

تأسیس يك ورزشگاه در اورشلیم

در کتاب مکابیان ذکر شده است که ترقی خواهان «فوراً به دیدار پادشاه رفتند» و این رفتار موجب شگفتی نمی گردید زیرا از دوران عزرا (۲۵:۷-۲۶) قانون یهود به عنوان قانون دولت، شناخته شده بود. پادشاهان ایران و سپس جانشینان ایشان که یونانی الاصل بودند بر مقررات قضایی صحه گذاشته و پذیرفته بودند که هر یهودی طبق قانون خویش زندگی کند. ترقی خواهان نمی خواستند دیگر این آزادی وجود داشته باشد و برای لغو این استثنا تصویب مقامات حاکمه لازم بود و ایشان نیز با خوش رویی با این پیشنهاد «که یهودیان نیز آداب و رسوم کافران را رعایت کنند» (۱-مک ۱:۱۳) موافقت نمودند.

یکی از نخستین آداب کافران که نویسنده به آن اشاره می کند تأسیس یک میدان ورزش در بیت المقدس است. تا مدتی پیش بسیاری از حوزه های کلیساهای کاتولیک در کشورهای غربی از این که یک گروه ورزشی تشکیل داده بودند به خود می بالیدند. ولی باشگاه ورزشی یونانیان با ورزشگاه های کنونی کاملاً تفاوت داشت.

در یونان باشگاه ورزشی مرکز زندگی اهالی به شمار می رفت. این باشگاه محل وسیعی بود شامل یک میدان ورزش، تعدادی دالان و تالارهایی جهت مطالعه و یک کتابخانه و تعدادی گرمابه. در آن جا نه تنها نیروی جسمانی بلکه نیروی عقلانی انسان نیز ورزیده می شد. به طور کلی این مکان میعادگاه سخنرانان و خطیبان، فلاسفه و هنرمندان، و در عین حال محل عبادت و پرستش بود (نکته حساس این مسئله). زیرا در باشگاه ورزشی یونانیان محراب هایی برای پرستش خدایان مختلف و رب النوع ها بنا شده بود و قبل از هر فعالیت دسته جمعی مهم، برای خدایان مختلف یک قربانی نثار می کردند. بنابراین ورزشگاه فقط یک باشگاه ورزشی، میدان و یا بازاری نبود که مردمان آزادانه در آن جا جمع شوند بلکه در عین حال یکی از مراکز فعالیت های مذهبی یونانیان و جایگاه عبادت مشرکان بوده است. اصلاح طلبان و ترقی خواهان یهودی احتمالاً تا به این درجه دوران پیش نبوده و فقط می خواستند به تمدن دست یافته و مانند دیگران باشند.

ولی به زودی مسائلی روی نمود که نویسنده کتاب مکابیان یکی از آنها را یاد کرده که به اندازه کافی معنی دار است. در یونان رسم بر این بوده که برای ورزش، بدن کاملاً

لخت شود (کلمه یونانی **ژیمنوس** به معنی «برهنه» می باشد). قوانین یهود برهنگی را منع می کرد و این امر مشکلاتی ایجاد می کرد. اگر لخت می شدند دیگران می دیدند که این افراد ختنه شده اند و امکان داشت موجب تمسخر و ریشخند واقع شوند. بنابراین یهودیان نمی توانستند کاملاً مثل سایرین باشند، و بدین منظور پزشکان یک نوع جراحی پلاستیک ترمیمی ابداع کردند تا کمابیش اثر اختنان آنان را ببوشاند (۱-مک ۱:۱۵). قصد از بین بردن آثار ختنه عملی واقعاً کفرآمیز بود، شکستن عهد و پیمان با خداوند بود، و «عهد و پیمان مقدس را انکار کرده بودند».

این توضیحات شرح مختصری است که در کتاب اول مکابیان درباره ترقی خواهان ذکر گردیده و کتاب دوم مکابیان نیز اطلاعات مشابهی داده است و جنبش ترقی خواهان یهودی رفتار آنان را بهتر به ما می شناساند.

يك كاهن اعظم ترقی خواه

در دورانی که نهضت یونانی گرایی در بیت المقدس نفوذ کرده و توسعه می یافت کاهن اعظمی به نام اونیا در این شهر زندگی می کرد که نویسنده کتاب دوم مکابیان پارسایی و تقوای او را ستوده است (۲-مک ۳:۱ و ۲ و ۳). اعضای حزب ترقی خواه که این کاهن را نمی پسندیدند ترتیبی دادند تا در غیاب وی برادرش یاسون بتواند با حيله و تزویر مقام کهنانت را در شهر مقدس به دست آورد (۲-مک ۴:۷). این واقعه در سال ۱۷۵ پیش از میلاد روی داد. بر اثر این واقعه بین افراد خانواده کاهن اعظم اختلاف افتاد و خانواده های دیگر نیز به همین ترتیب تقسیم شدند، وضعیتی که همواره در دوران های بحرانی بروز می کند. نام یاسون از داستان ها و اساطیر کهن یونان گرفته شده و در شأن فردی از یک خانواده کاهن اعظم نیست؛ از طرف دیگر می دانیم که نام این شخص در ابتدا عیسی بوده و تغییر نام وی طبق برنامه ای صورت گرفته بود. در طول مدت کهنانت یاسون اوضاع سریعاً تغییر یافت.

«یاسون صاحب قدرت گردید و هموطنان خود را وادار به زندگی کردن به سبک یونانی کرد... و با نابود کردن نهادهای قانونی، آداب جدیدی را که تورات منع کرده بود، رواج داد... چنان گرایشی به یونانی گری و علاقه ای به شیوه های زندگی بیگانه به وجود آمد که کاهنان دیگر کوچک ترین علاقه ای برای خدمت در قربانگاه نداشتند و حتی معبد را نیز تحقیر نموده و قربانی ها را رها کرده با اعلام همان زنگ اول شتابان برای شرکت در تمرینات ورزشی که از سوی تورات منع گردیده بود به میادین ورزش می آمدند. افتخارات اجدادی را به هیچ گرفته و افتخارات یونانی برایشان از همه زیباتر بود.» (۲-مک ۴:۱۰-۱۵).

یاسون به خوبی می دانست چه می خواهد و ترسی از پرداخت بهای آن نداشت. مثلاً برای این که بیت المقدس را به صورت شهری یونانی در آورد لازم بود مبالغ هنگفتی بپردازد و او این آن را پرداخت. بعضی از اهالی بیت المقدس، آنانی که می خواستند عنوان «انطاکی» داشته باشند، ساکنین شهر انطاکیه به شمار آمدند. (۱- مک ۴: ۹) جوان ترین آنان نوعی «اتحاد گروه جوانان» را تشکیل دادند که شیوه زندگی یونانی را آموخته و خود مروج اصلاحات می گردیدند.

وقایع در بین سال های ۱۷۵ تا ۱۷۲ پیش از میلاد در بیت المقدس بدین سان می گذشت. اما باید دید تا چه اندازه نهضت یونانی گرایی دارای اهمیت بود. پیش از آن که به این سؤال پاسخ دهیم لازم است دو داستان کوچک را بخوانیم که اولی را دانیال نبی تعریف کرده و دومی گزارش کوتاهی است که در دومین کتاب مکابیان آمده است.



دانیال داستانی تعریف می کند

شیوه های متعددی برای بیان تفکر وجود دارند و بدون شک یکی از مؤثرترین آنها شیوه بیان مقصود در قالب مثل ها می باشد، شیوه ای که عیسی به کار می برد. قبل از او هم پیامبران روایاتی می گفتند که شنوندگان را به اندیشه و تأمل فرو می برد.

کتابی که نام دانیال نبی را بر خود دارد شخص دانیال را بر صحنه می آورد و شامل روایاتی است که به مراتب بیشتر از خطابه و سخنرانی ارزش دارند. اکنون به یکی از این داستان ها که اولین داستان کتاب است توجه نماییم.

زمانی که یهودیان در بابل دور از وطن در تبعید به سر می بردند ... پادشاه بابل تصمیم گرفت برای دربار و ادارت خود گروهی از مردان جوان را از بین ملت های مختلف امپراتوری انتخاب نماید. جوانان مذکور الزاماً می بایستی تحصیل کرده و خوش قیافه بوده و روش و آداب پسندیده داشته باشند. این جوانان را مدت سه سال در نوعی آموزشگاه ملی حکومتی آموزش می دادند.

بدین ترتیب چهار جوان یهودی انتخاب و به آموزشگاه فرهمندان وارد شدند. آنها نام یهودی داشتند که با ایمان آنان همآهنگ بود (دانیال به معنی خداوند داور من است، حنانیا یعنی یهوه به من لطف کرده است و غیره). استادی که این جوانان را به او سپرده بودند آنان را وادار به تغییر نام نموده و نام های مشرکان را بر آنها تحمیل کرد. این تغییر نام مسلماً نشانه بندگی و پستی به شمار می رفت و منظور آن بود که آنان را بت پرست کنند. این جوانان مجبور بودند نام های جدید را بپذیرند ولی چرا ناگهان کاهن اعظمی به نام عیسی خود را یاسون خواند؟

به هر صورت در مدرسه عالی اداری نبوکد نصر یک سالن غذاخوری وجود داشت که در آن هر روزه بخشی از غذا و شراب میز پادشاه به داوطلبان حکمت و دانش تخصیص داده می شد (دان ۱: ۵). ولی در قوانین یهود اصول و مقررات خاصی در مورد تغذیه وجود دارد. برای یهودیان حرام بود که از غذای مشرکان صرف کنند زیرا ناپاک و «نجس» می شدند. مربی جوانان از این مطلب مضطرب شده و می گفت: «پادشاه برای شما غذا و آشامیدنی تعیین و مقرر کرده است و اگر ببیند که شما لاغرتر از محصلان دیگر شده اید من را مورد شماتت قرار خواهد داد».

دانیال پیشنهاد کرد که ده روز به آنها مهلت داده شود «و در پایان ده روز ایشان

۲- مک ۴: ۱۸-۲۰

تردید و دودلی

روایتی که در کتاب دوم مکابیان نقل شده است به درک روحیه و طرز تفکر تعدادی از یهودیان در دورانی کمک می نماید که هلنیسم در اورشلیم رسوخ کرده و پیش می رفت. در یونان باستان هر چهار سال یک بار بازی های المپیک انجام می شد و جمعیت زیادی در آن شرکت می کردند. در مناطقی که هلنیسم رخنه کرده بود جشن های همانندی برگزار می شد. یکی از این جشن ها در نزدیکی اورشلیم هر پنج سال یک بار در شهر صور برگزار می گردید. یاسون خیلی میل داشت در این جشنواره حضور داشته باشد ولی چون نمی توانست شخصاً به آن جا رود یک هیئت نمایندگی به شهر صور اعزام کرد که از انطاکیان جدید یا ساکنین اورشلیم تشکیل یافته بود (۲- مک ۴: ۱۸-۲۰).

البته یک هیئت نمایندگی شایسته نمی بایست دست خالی اعزام گردد بدین سبب یاسون مبلغ هنگفتی در اختیار آنان گذاشت تا «برای هراکلیوس قربانی تقدیم کنند». این کاهن بزرگ یهود برای خدای مشرکان قربانی تقدیم می کرد. این حرکت در محیط و جو یونانی گرایی روشی معمولی و عادی به شمار می آمد. اعضای هیئت که همگی از انطاکیان بودند و به این عنوان مباحثات می کردند، به تردید افتادند ولی به یاسون حرفی نزدند و

قیافه ای بهتر داشته و از همه جوانانی که از غذای پادشاه می خوردند فربه تر شده بودند». از آن پس غذای جوانان یهودی از سبزیجات و حبوبات بود و به قوانین یهود وفادار ماندند.

ولی عجیب تر از همه این بود که در پایان سه سال تعلیم و آموزش «هنگامی که پادشاه در هر مسئله حکمت و فطانت از ایشان استفسار کرد ایشان را از همه جادوگران و غیب گویان که در سراسر قلمرو وی بودند ده مرتبه برتر یافت».

خلاصه وفاداری نسبت به قوانین یهود به جای این که تمسخرآمیز باشد (چنان که ترقی خواهان تصور می کردند) یکی از شرایط عقل و فرزاندگی است. وفاداری به سوی عقل و حکمت هدایت می کند و حکمت نهفته در قوانین یهود ده ها بار برتر از حکمت و فرزاندگی مشرکان است.

درس اخلاقی: هلنیسم یا یونانی گرایی شما را به سوی خود جلب می کند زیرا یونانیان دارای حکمت هستند. ولی فریفته و مجذوب آن نشوید، چنان که در کتاب آفرینش آمده حواً فریب مار را خورد. اگر حکمت را دوست دارید قوانین یهود را به جا آورید و هرگز به آن پشت نکنید.

به این فکر می کردند که آنها نمی توانند به هراکلیوس قربانی تقدیم کنند، بنابراین راه حل شایسته ای یافتند و پولی را که در اختیار داشتند برای کشتی سازی دادند. رفتار اعضای هیئت نمایندگی، دودلی و تردید و شاید اضطراب درونی آنان بی معنی نبود. آنها آرزو داشتند که مانند یونانیان، با تمدن و به رسم آنان زیست کنند. ایشان، حاضر بودند ختنه و شاید مقرارت تغذیه را کنار گذارند ولی ایمان و وفاداری عمیقی به خدای حقیقی در درون آنان وجود داشت. شکی نداشتند که ترقی خواهی می تواند آنها را به تقدیم قربانی به خدایان دروغین بکشد، آنها قصد داشتند با آشتی ناپذیر، آشتی نمایند. شهادت این افراد برای ما مهیج است. بالأخره وفاداری بر اشتیاق عمل کردن مانند دیگران غلبه کرد. اما تا به کی؟

یونانی گرای معرف چیست؟

در کتاب های مکابیان چند سطری درباره وجود ترقی خواهان آمده ولی در مورد اهمیت این نهضت اطلاعات کافی داده نشده است.

در شهرهای اطراف اورشلیم

اصولاً هیچ یک از وقایعی که قبلاً بدانها اشاره شده خارج از شهر اورشلیم روی نداده و اهالی روستاها و نواحی اطراف شهر تحت تأثیر رسوم یونانی واقع نشده بودند بلکه به روش یهودی و سنتی زندگی می کردند و در آینده نزدیکی یک جنبش مقاومت در برابر یونانی گرای از یکی از قصبات برخاست (۱-مک ۲: ۱۵-۲۸).

در اورشلیم

ظاهراً حزب ترقی خواه در شهر اورشلیم قدرت داشته و موفق شده بود کاهن اعظم اونیا را برکنار کند. آنها یک ورزشگاه ساختند و مؤسسات یونانی تأسیس کردند. می توان تصور کرد که یهودیان مؤمن و وفادار آزادی بیان نداشتند. بزرگان و صاحب منصبان نیز ظاهراً از این نهضت پیروی کرده و یا اجباراً به آن پیوسته بودند. در میان این افراد گروه مهمی از کاهنان بودند و رهبر ایشان کاهن اعظم یاسون بود ولی رفتار منفی نمایندگان در جشن های ورزشی صور به خوبی نشان می داد که

گرچه اجرای فرایض مذهبی یهودیان مورد تهدید قرار گرفته ولی هنوز برای ایمان مسئله‌ای وجود نداشت. گروه یونانی‌گرا حاضر بودند اوامر مهمی از مقررات عهد و پیمان (از جمله ختنه کردن) را لغو کنند ولی هنوز حاضر به ترک ایمان یهودی نبودند. سیر تکاملی و طبیعی یونانی‌گرایی، در واقع پیوستن به بت پرستی را ایجاد می‌کرد البته اگر فرصتی باقی می‌ماند که این عقاید توسعه یابد و ریشه گیرد.

در انطاکیه

ولی در نظر پادشاه آنتیوخوس این تغییرات به کندی پیش می‌رفت. سرزمین یهودا یکی از کوچک‌ترین استان‌های امپراتوری آنتیوخوس بوده و تنها ناحیه‌ای بود که در آنجا تا چند سال پیش یونانی‌گرایی را نمی‌شناختند. البته آنتیوخوس خوشوقت بود که هلنیسم در اورشلیم پدیدار گردد و مسلماً این عمل را تشویق می‌کرد و در عین حال از آنها (یهودیان تحت نفوذ یونانی‌ها) مالیات می‌گرفت ولی به نظر پادشاه نتایج زیاد رضایت بخش نبودند، بدین سبب اقداماتی به عمل آورد تا اجرای تغییرات سرعت گیرد. پس از این دوران جاذبه و فریبندگی زمان زور و فشار رسید.

«سنکرتیسم» یا اختلاط عقاید و آداب ایمان

کلمه‌ای که به مفهوم «درهم آمیختن ادیان» در زبان‌های غربی به کار می‌رود «سنکرتیسم» می‌باشد که در کتاب مقدس به کار برده نشده و ریشه عجیبی دارد بدین معنی که از نام کرت، جزیره‌ای در مشرق دریای مدیترانه، گرفته شده است. اهالی این جزیره که قبلاً به دو قسمت تقسیم شده بودند با یکدیگر مصالحه کردند تا بتوانند با دشمن مشترک خود مقابله کنند و این توافق را سنکرتیسم نامیدند (از نظر لغوی سنکرتیسم به معنی توافق و همراهی با اهالی کرت می‌باشد). ورای ریشه اصلی این کلمه که به بوتۀ فراموشی سپرده شده است سنکرتیسم عملاً به مفهوم نظریه و رفتاری است که ملت کتاب مقدس به خوبی با آن آشنا بوده‌اند، مخصوصاً در دورانی از تاریخ که مورد بررسی کنونی ماست و می‌توان آن را «اختلاط و درهم آمیختگی ادیان» نامید. در طول تاریخ این اختلاط به انواع مختلف و عناصر گوناگون دل‌سپاری را ربوده بود و آنها با خود می‌گفتند «هدف تمام مذاهب یکی است». این نظریه امروز از هر زمان دیگری نیرومندتر است.

در این کتاب «فریبندگی هلنیسم» و رسوخ عادات و رسوم بت پرستان در اورشلیم شرح داده می شود. قبل از دوران تبعید، منسی آداب بت پرستان را به معبد آورده بود و در آن جا خورشید را می پرستیدند (۲- پاد ۲۳: ۱۱-۱۲). پرستش عشتاروت (الهه آسمان) در اورشلیم مرسوم شده بود و این روش ها آتش خشم ارمیای نبی را برانگیخته بود. (۱۸:۷، ۴۴: ۱۵-۲۸). حزقیال نیز با تنفر و انزجار شرح بت پرستی کهنسالان اسرائیل را داده است (۸: ۷-۱۸). هیچ یک از این یهودیان منکر اعتقاد به خداوند حقیقی نشدند اما مطمئن تر بود که با برکات نیکوی خدایان مشرکان نیز مصالحه نمایند (کسی چه می داند)!

بعدها، از سلطنت اسکندر تا قرن چهارم میلادی، ادیان شرقی، مراسم تکریم و پرستش خدایان مصری (ایزیس و اُزیریس)، خدایان سوریه (سیبل و آتیس) و رب النوع ایرانی (میترا) در معابد یونانی و سپس در معابد رومیان انجام می گرفت. مسیحیت نوپا خود را با چنین اختلاط عقایدی مواجه یافت و انعکاس این مواجهه را در نامه های پولس قدیس می یابیم. (غلا ۴: ۸-۱۱، ۱-۱ قرن ۸: ۴-۶؛ کول ۲: ۸). یوحنا قدیس در کتاب مکاشفه، در نامه ای به کلیسای پرغامس آشکارا از جمعیتی یاد کرده که ایمان خود را انکار نموده ولی با آداب و رسوم بت پرستان سازگاری دارند.

در برابر «در هم آمیختن ادیان» عکس العمل حواریون شبیه به واکنش پیامبران بوده که می گفتند: «از این اباطیل به سوی خدای حی رجوع کنید» (اعد ۱۴: ۱۵...) («و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم») (اع ۴: ۱۲).

«نه به دانایان و خردمندان بلکه به کودکان»

متی ۱۱: ۲۵-۲۷؛ لوقا ۱۰: ۲۱-۲۲

در انجیل آمده است عیسی می گفت: «ای پدر! تو را تقدیس و ستایش می کنم آن چه را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی به خردسالان و کودکان مکشوف ساختی!» این دانایان و خردمندان چه کسانی هستند و این خردسالان و کودکان کیستند؟ چرا خداوند به بعضی ها آشکار می کند آن چه را از دیگران پنهان می دارد؟ چیست آن چه آشکار دارد و چیست آن چه مخفی دارد؟

اکنون به کتاب دانیال مراجعه می کنیم. در فصل دوم کتاب پادشاهان بابل «نبوکدنصر» خوابی دید و تعبیر آن را از دانایان و خردمندان پرسید، آنان نتوانستند پاسخ دهند. سپس یک عبرانی را که در تبعید به سر می برد به نام دانیال احضار کرد. وی پس از دعا کردن به درگاه خداوند و دریافت الهام، خواب پادشاه را تعبیر کرد و گفت: پس از سقوط متوالی چندین امپراتوری «خدای آسمان قلمروی به وجود می آورد که هرگز از بنیان نابود نخواهد شد» خداوند به دانیال «کوچک» آشکار کرد آن چه را از خردمندان ارجمند دربار پنهان نمود.

در متن انجیل مقدس آن چه بر عده ای مکشوف شده و از عده دیگری پنهان است بشارت فرارسیدن آینده فرمانروایی معنوی خداست و از این برتر شناسایی راز درونی خداوند است. «هیچ کس پسر را نمی شناسد به جز پدر و کسی پدر را نمی شناسد به جز پسر و کسی که پسر بخواهد بر او بشناساند». گویی یوحنا ی قدیس را می شنویم که می گوید: «پدر مرا می شناسد و من پدر را می شناسم» (یو ۱۰: ۱۵). «خدا را هرگز کسی ندیده است پسریگانه ای که در آغوش پدر است همان او را ظاهر کرد» (یو ۱: ۱۸). این شناسایی از ذکاوت و عقل به دست نمی آید بلکه عشق و محبت است. «هر که محبت می نماید از خدا زاده شده است و خدا را می شناسد و کسی که محبت نمی نماید خدا را نمی شناسد زیرا خدا محبت است» (۱- یو ۴: ۷-۸). بدین سبب «دانایان و زبردستان» که فقط این امتیاز را دارند نمی توانند خدا را شناخته و مسئلت و تدابیر جهانی او را بدانند و این بر آنان «پنهان» می ماند. این اشخاص در دوران عیسی چه کسانی بودند؟ مسلماً علمای قوانین یهود، کاتبان و فریسیان که خود را کارشناس و صالح در تفسیر قوانین می دانستند و قادر نبودند فرارسیدن ملکوت خدا را در عیسی تشخیص دهند می گفتند: «ما می دانیم که خدا با موسی تکلم کرد اما این شخص را نمی دانیم از کجاست» (یو ۹: ۲۹).

به انبوه جمعیتی که در پی عیسی می آمدند با نظر تحقیر می نگرستند. جمله ای که به نگهبانانی خطاب کردند که مسئول دستگیری عیسی بودند ولی از این کار سرباز زده بودند (نگهبانان یهودی مجذوب گشته و تحت الشعاع سخنان عیسی قرار گرفته بودند) حاکی از این امر است: «آیا شما هم همراه شده اید؟ مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟ ولیکن این گروه که شریعت را نمی دانند ملعون می باشند» (یو ۷: ۴۵-۴۹).

بدین سان «کوچکتران» که مکاشفه الهی را دریافت داشته اند به سخنان عیسی گوش فرا می دهند! این افراد نخستین دعوت شدگان خواهند بود. پولس قدیس به اهالی قرن تس در نامه ای می گوید: «زیرا ای برادران دعوت خود را ملاحظه نمائید که بسیاری به حسب جسم حکیم نیستند و بسیاری توانائی و بسیاری شریف نی. بلکه خدا جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد و خسیسان دنیا و محقران را خدا برگزید بلکه نیستی ها را تا هستی ها را باطل گرداند» (۱- قرن ۱: ۲۶-۲۸).

آیا این مردمان بصیر و دانا و فلاسفه و دانشمندان به شناختن خدا تمایلی ندارند؟ البته چنین نیست و تاریخ زندگی قدیسان بارها شاهد خلاف این موضوع بوده و من به مانند نویسنده فرانسوی «موریاک» می گویم: «خدا نادان را ترجیح می دهد، خود نادان چنین می گویند». «دانایان» بر حسب دنیا، بدون شک بیش از «جاهلان» باید برای شناخت خدا در حقیقت او تلاش کنند؛ آنها باید در ابتدا «ناتوان» شوند و از قد «کوچک» گردند (مت ۱۸: ۳) تا راه «کودکی روحانی» را کشف نمایند و این کار آسانی نیست!

چه بسیار کسانی را می شناسیم که خیلی باهوش بوده، به بررسی تمام مذاهب و ادیان پرداخته ولی با این همه زیاد پیش نرفته اند. آنها همه چیز می دانند اما از آن چه باید دانست چیزی نمی دانند. آنها سادگی دل ندارند تا فروغ بینش از خداوند زنده که تنها می تواند در را به روی روح القدس بگشاید، بیابند. چه بسیار اشخاصی که تصور می کنند ایمان دارند زیرا ایمان زیبایی نسبت به مذهب برای خود ساخته اند که آنها را راضی می کند و باور ندارند که شاید هنوز به ایمان واقعی پی نبرده اند. آنان بودند که شکنجه و کشتار بر کسانی که هم فکر آنان نبودند روا می داشتند. اینان خدای عیسی مسیح: خدای محبت، را نمی شناختند. زیرا اگر کسی محبت داشته باشد دیگران را آزار و شکنجه نداده و مجبور به دوست داشتن آن چه خود می پرستند نمی کند. دل های پاک و بی آایش اند که خدا را می بینند (مت ۵: ۸). اینها همان شاگردانی هستند که سخنان عیسی را شنیده اند: «یوغ مرا بر خود گیرید زیرا حلیم و افتاده دل می باشم» (مت ۱۱: ۲۹).

تعقیب و آزار

دوران خشونت

در سال ۱۶۷ پیش از میلاد مسیح، یهودیان اورشلیم و یهودیه ناگهان به مصیبت عظیمی دچار شدند بدین معنی که به سبب دین خود مورد تعقیب و شکنجه قرار گرفتند و این وضعیت مدت ۳ سال ادامه یافت.

البته نخستین باری نبود که قوم یهود به چنین بلائی دچار می‌شد. در تاریخ قوم اسرائیل تعداد جنگ‌ها، ظلم و بیداد، اسارت و تبعید و کشتارها فراوان است ولی تا این تاریخ دشمنانی که در صدد نابود کردن اسرائیل بودند مستقیماً توجهی به دین و ایمان او نداشتند. «جنگ‌های مذهبی» که تا آن اندازه زیاد روی می‌دهد که در دوران فلسطینیان و آشوریان این عبارت معنا می‌یابد، فقط یکی از جنبه‌های نبرد بین دو ملت است. بعدها بابلیان معبد اورشلیم را ویران کردند اما به اسیران تبعیدی اجازه می‌دادند به دلخواه خود نیایش کرده و اجرای رسوم و فرایض مذهبی خود را ادامه دهند. پس از بابلیان حکومت ایران حتی از دین یهود پشتیبانی کرده و قانون تورات را به عنوان قانونی دولتی پذیرفت. پادشاهان یونانی تبار که بعداً بر این منطقه تسلط یافتند، در مورد دین یهود همین سیاست آزادی خواهانه را دنبال کردند.

در دوران سلطنت آنتیوخوس چهارم، اپیفان وضعیت جدیدی پیش آمد بدین معنی که دین یهود ممنوع اعلام گردید و کسانی که از این امر تبعیت نمی‌کردند کشته می‌شدند. ولی منظور و هدف آنتیوخوس از بین بردن قوم اسرائیل و یا بردگی آنان نبود بلکه می‌خواست ایمان اسرائیل را به کلی ریشه کن سازد. اصولاً مبارزه‌ای را که پیروی می‌کرد یک جنگ نژادی نبود. به نظر او چندان اهمیتی نداشت که یهودیان به زندگی خود ادامه دهند مشروط بر این که رسوم آباء و اجدادی خود را ترک کرده و از صمیم قلب مذهب سایرین را بپذیرند.

هرگاه معنی گفتار کتاب مقدس را برگردانیم می‌توان گفت آنتیوخوس مرگ گناهکار را نمی‌خواهد بلکه خواستار تغییر مذهب و گرایش او به آئین بت پرستی است که در یونان و سرزمینهای مهاجرنشین یونانی معمول بود. این مبارزه‌ای نه بین دو ملت بلکه بین دو آئین است و آنچه در این راه ممکن است از دست رود ایمان به خدای واقعی است و این مورد اولین باری است که در تاریخ بشریت تعقیب و شکنجه به سبب یک مذهب اعمال می‌شود.



مقدمه تعقیب و آزار

تعقیب و آزار یهودیان در سال ۱۶۷ پیش از میلاد مسیح آغاز گردید و در این تاریخ هشت سال از آغاز سلطنت آنتیوخوس گذشته بود. اکنون این سؤال پیش می‌آید که به چه سبب و چگونه اوضاع به چنین وقایعی منجر شده بود؟ به نظر یهودیان، چهار واقعه مقدمه این آزار و شکنجه‌ها بوده است. از سوی دیگر با بررسی تاریخ پادشاهان سلوکی می‌توان دریافت که در فاصله بین سال‌های ۱۷۲ الی ۱۷۶ پیش از میلاد به چه دلیل نظریات و افکار آنتیوخوس به تدریج تغییر کرده است.

چهار واقعه مهم و موثر:

- ۱- تعیین کاهن اعظم جدید به وسیله آنتیوخوس: در سال ۱۷۲ پیش از میلاد، آنتیوخوس، کاهن اعظم یاسون را برکنار کرده و به جای او شخصی به نام منلاس را منصوب نمود (۲- مک ۴: ۲۳-۲۷). لازم به یادآوری است یاسون همان کسی است که قبلاً مقام کهنات اونیای را غصب کرده و تمدن و فرهنگ یونان و یونانی‌گرایی را در اورشلیم رواج می‌داده است. منلاس از خانواده کاهنان اعظم نبود و بنابراین انتصاب او با مقررات قانون تورات مغایرت داشت ولی به هر صورت از مدت‌ها پیش معمول و پذیرفته شده بود که حکومت مرکزی کاهن اعظم را تعیین نماید.
- ۲- قتل اونیای که در انطاکیه در تبعید به سر می‌برد (۱۶۹ پیش از میلاد): البته این جنایت به دستور آنتیوخوس نبود زیرا نسبت به اونیای احساساتی نظیر هیروودیس نسبت به یحییی تعمید دهنده داشت. آنتیوخوس می‌دانست که متوفی روحیه‌ای اعتدالی و احتیاط‌آمیزی دارد و نسبت به او حسن نظر داشت، به همین سبب قاتلان او را مجازات کرد (۲- مک ۴: ۳۰-۳۸). با این همه این جنایت نتیجه منطقی اوضاع و وقایع آن دوران بوده است زیرا اونیای مظهر زنده وفاداری نسبت به ایمان به شمار می‌رفت و یونانی‌گرایان که روز به روز بیشتر می‌شدند وجود او را تحمل نمی‌کردند.
- ۳- لشگرکشی آنتیوخوس به اورشلیم و غارت معبد (۱۶۹ پیش از میلاد): چند ماه پس از قتل اونیای و در پی آشوبهایی که در اورشلیم روی داد آنتیوخوس به آن‌جا لشگرکشی کرد تا نظم را برقرار نماید و در این مورد شدت عمل به کار برد. در این وقایع تعدادی از یهودیان کشته شدند (نویسنده تاریخ از کشتار زنان و کودکان سخن

می گوید) عده دیگری اسیر گشته و به عنوان برده فروخته شدند (۲- مک ۵: ۱۱-۱۴)، علاوه بر این پادشاه به معبد وارد شد که این عمل بی حرمتی به مقدسات یهودیان به شمار می آمد و یک قسمت از اموال گنجینه های معبد را نیز تصرف کرد (۲- مک ۵: ۱۵-۱۶).

ولی در دفاع از اقدامات آنتیوخوس می توان گفت که در این تاریخ وی در برابر مصریان دچار شکست شده بود و آشوب های اورشلیم خاطر او را پریشان می کرد مضافاً بر این که مشکلات مالی داشت و نظیر همه حکومت ها پول را از هر جایی که سراغ داشت برمی گرفت.

بالآخره باید گفت که پس از تاراج و غصب اموال معبد، انجام نیایش کماکان در آن جا ادامه می یابد.

۴- بنای دژ مستحکم در شهر مقدس (۱۶۷ پیش از میلاد): دو سال بعد به دستور آنتیوخوس دژ مستحکمی به نام آکرا در اورشلیم ساخته شد. این قلعه کاملاً بر شهر مسلط بوده و سربازانی که در آن بودند به آسانی می توانستند وارد عمل شده و در صورت لزوم نظم عمومی را برقرار نمایند (۱- مک ۱: ۳۳-۴۰).

از دوران نجمیای نبی (که مدت سه قرن می گذشت) اورشلیم شهری آزاد و بلا دفاع و سرزمینی مقدس به شمار می رفت در صورتی که بنای قلعه ای مستحکم در شهر به این وضعیت خاتمه می داد. البته می توان گفت آنتیوخوس در زمانی که با مصر در جنگ بود به این نقطه اتکای نظامی نیاز داشت.

بالآخره وقایعی که ذکر گردید جزو اعمال تعقیب و آزار مذهبی یهودیان نبوده و بایستی آنها را اقدامات سیاسی به شمار آورد. با این همه اقداماتی ناشیانه بوده و هر یک از آنها احساسات مذهبی یهودیان را عمیقاً جریحه دار می کرد و طبعاً قوم یهود را به شدت منزجر و خشمگین ساخته بود.

نظریه آنتیوخوس

سیاست آنتیوخوس در سرتاسر دوران سلطنت بر محور دو مسئله دور می زد؛ از یک سو می خواست مجموعه سرزمین های تحت تابعیت خود را با فرهنگ و تمدن یونانی هماهنگ سازد و بدین وسیله وحدت این سرزمین ها را تأمین نماید و از سوی دیگر تصمیم داشت در برابر مصر از خود دفاع کرده و حتی در صورت لزوم به آن کشور حمله نماید.

باری در طی سال های ۱۷۲ تا ۱۶۷ پیش از میلاد آنتیوخوس با پادشاهان سلسله بطالسه که در مصر حکومت می کردند اختلاف و روابطی تیره داشت. ارتش آنتیوخوس دوبار در سال های ۱۶۸ و ۱۶۹ پیش از میلاد دلتای نیل را اشغال کرده ولی هر بار مجبور

شده بود از تصرف آن کشور صرف نظر نماید. به نظر آنتیوخوس در این اوضاع و شرایط اورشلیم از لحاظ موقعیت سوق الجیشی اهمیت زیادی داشت و لازم بود آن را مستحکم نمایند. ولی اهالی اورشلیم و یهودیه به هیچ وجه با سیاست پادشاه هماهنگی نداشته و ملت یهودیه نه از نظر سیاسی (که در اورشلیم عده ای مصری وجود داشت) و نه از نظر فرهنگی با او توافق نداشتند و علی رغم کوشش های یونانی گرایان و با آن که دوبار کاهن اعظم تغییر داده شد با این همه اورشلیم و یهودیه کانون مقاومت به شمار می رفتند. به نظر آنتیوخوس لازم بود با شدت عمل رفتار شود و چون روشن بود که دین یهود با این اوضاع قابل تطبیق یافتن نیست و ظاهراً روح مقاومت در یهود وجود داشت پس بایستی آنان را از بین می برد. بدین گونه مشاهده می شود که منطبق وقایع و اوضاع به تعقیب و آزار یهودیان منجر شده بود.

خشمی عظیم بر ضد اسرائیل

۱- مک ۱: ۴۱-۶۴؛ ۲- مک ۶-۷

همین که آنتیوخوس تصمیم گرفت دین یهودیان را از بین ببرد تدابیری برای سرکوبی آنان آغاز گردید هدف بعضی از این اقدامات آن بود که اجرای رسوم و آداب کهن ممنوع گردد و اقدامات دیگری به عمل می آمد تا دین یونانی رواج یافته و مردم آن را بپذیرند (۱- مک ۱: ۴۳-۶۱؛ ۲- مک ۶: ۱-۱۱).

آنچه ممنوع شده بود عبارت بود از: اجرای نیایش یهود، رعایت مقررات روز سبت و اعیاد یهود، و ختنه کردن کودکان. «کتاب های قوانین تورات پس از باره شدن به آتش افکنده می شد».

بر عکس اجرای مراسم مذهبی مشرکان در اورشلیم و نواحی مربوط انجام می گردید. حضور در مراسم قربانی های بت پرستان و هم چنین شرکت در صرف غذاهائی که به مناسبت آداب مذهبی داده می شد اجباری بوده «و هنگامی که جشن های مربوط به رب النوع تاک و شراب فرا می رسید. مردم بایستی تاجی از شاخه های عشقه بر سر گذاشته و در مراسم مربوط ملتزمین رب النوع را همراهی کنند» (۲- مک ۶: ۷).

بازرسان پادشاه به اورشلیم و شهرهای یهودیه اعزام می شدند تا این ترتیبات بدون تأخیر به موقع اجرا گذاشته شود. در کتاب اول مکابیان آمده است: «هر کس بر طبق فرمان پادشاه رفتار نکند مجازات اعدام در باره اش اجرا خواهد شد» (۱- مک ۱: ۵۰).

بالآخره معبد اورشلیم به صورت کانون نیایش مشرکان در آمد. هر سال در روز برگزاری جشن تولد پادشاه قربانی هائی به زئوس، خدای خدایان یونانیان تقدیم می شد (۱- مک ۵۴:۱ و ۵۹؛ ۲- مک ۴:۶-۵).

البته در دوران قدیم معبد اورشلیم تاراج گردیده و به آتش کشیده شده بود و هنوز مردم با نفرت و انزجار از آن دوران سخن می گفتند ولی آن چه امروز انجام می شد بسیار فجیع تر بود. قدس خدا به صورت محل استقرار بتها در آمده و کانون بت پرستی شده بود. لذا به خوبی می توان درک کرد که چرا نویسنده کتاب اول مکابیان گزارش خود را با این کلمات به پایان می رساند: «و غضبی عظیم علیه اسرائیل بیداد می کرد» (۱- مک ۴:۱).

اندیشه های دل ها

بر اثر این اقدامات بعضی ها مرتد شده و دین خود را رها کردند. «بسیاری از اسرائیلیان از طرز نیایش جدید استقبال نمودند، برای بتان قربانی تقدیم نموده و دیگر مقررات سبت را رعایت نمی کردند... و بسیاری از مردمان عامی دستورات پادشاه را پذیرفتند» (۱- مک ۴:۳، ۵۲). نویسنده کتاب دوم مکابیان آنان را به گونه ای قطعی محکوم نکرده و می نویسد: «بنا بر ضرورتی تلخ، هرامه در روز تولد پادشاه می باید در غذای تشریفات مذهبی شرکت می کردیم...» (۲- مک ۷:۶).

گروهی از یهودیان برای این که از این قوانین ظالمانه اطاعت نکنند از شهرها و روستاها فرار کرده و به کوه های بهودیبه رفتند.

ولی البته همه مردمان نمی توانستند در برابر قدرت حاکمه مقاومت کنند و به کوه ها بگریزند. بنابراین برای وفادار ماندن به ایمان فقط یک راه می ماند که عبارت از شهید شدن بود. زنانی که اجازه می دادند نوزادشان ختنه شود، با کودکان خود کشته می شدند (۱- مک ۱:۶۰؛ ۲- مک ۱۰:۶). «با وجود این بسیاری در اسرائیل استوار باقی ماندند و در خود این قوت را یافتند که دست به طعام نجس نبرند. آنان پذیرفتند که بمیرند و با طعام نجس نشوند و پیمان مقدس را بی حرمت نسازند» (۱- مک ۱:۶۳).

حتی کسانی که فرار کرده بودند در امنیت نبودند. زیرا مقامات دستگاه سلطنتی اطلاع یافته و کسانی را به تعقیب متمردان اعزام کردند. بدین سان سربازان گروه کثیری از پناهندگان را در غاری وسیع پیدا کردند (۱- مک ۲:۲۹-۳۸). این واقعه در یک روز سبت روی داد. یهودیان «به منظور رعایت تقدس این روز» حتی از خود دفاع نکردند. نویسنده کتاب دوم مکابیان می نویسد: همگی با هم در آتش سوختند و به سبب رعایت تقدس آن روز (سبت) از خود دفاع نکردند» (۲- مک ۱۱:۶).

چرا خدا چنین چیزی را اجازه می دهد؟

نویسنده کتاب دوم مکابیان از اظهار وقایعی که ذکر نموده و آن چه که بایستی گزارش نماید عمیقاً متأثر است.

چرا تاوان وفاداری به خدا بایستی چنین مرگ خشونت آمیزی باشد؟ سپس نویسنده لحن گزارش خود را یک باره تغییر داده و به خوانندگان آینده خود خطاب می کند: «از کسانی که این کتاب را در دست می گیرند تمنا می کنم اجازه ندهند این بدبختی ها اندوهگین شان سازد...» (۲- مک ۶: ۱۲). زیرا می ترسد که به علت وحشت از این شکنجه ها ایمان خوانندگان متزلزل گردد، به خصوص آن که کسانی این شکنجه ها را تحمل می کردند که به خدای حقیقی ایمان داشتند. سپس نویسنده چنین توضیح می دهد: «این عقوبت ها نه منجر به نیستی بلکه برای تأدیب نژاد ما می باشند. رها نمودن کسانی که مرتکب بی دینی می شوند به حال خود برای مدتی طولانی و به سرعت کیفر رساندن آنان نشانه لطفی بزرگ است» (۲- مک ۶: ۱۲-۱۳).

نویسنده کتاب با وجود این که ایمان دارد پای بند به عقاید کوتاه نظرانه ای است که دوستان ایوب نیز ابراز می کردند (بدین معنی که هر رنجی که فرامی رسد مجازاتی است). شکی نیست که هرگز یک نظریه مذهبی غلط تا به این حد درهم و آشفته نبوده است، زیرا یقیناً نویسنده فرد ایمان داری است و هیچ چیزی نمی تواند امیدواری و اعتماد او را به خدا متزلزل سازد.

روانشناسی شهیدان

از دو روایتی که بعداً ذکر شده می توان روانشناسی شهیدان را درک کرد. وفاداری آنان به ایمان خللی ندارد و پاسخ هائی که به شکنجه کنندگان می دهند همان عقیده و ایمان راسخی را بیان می کند که رسولان بعدها اعلام خواهند کرد: «بهتر است از خدا اطاعت نمود تا از آدمیان» (اع ۴: ۱۹).

بیرمردی که به او پیشنهاد می کنند تظاهر نموده و بدین وسیله از مرگ معاف شود نمی پذیرد زیرا موضوع حفظ جان خود او در میان نیست و آن چه برای وی اهمیت دارد وفادار ماندن به خدای واقعی است و خداوند می داند که: «در جسم خود تازیانه های بی رحم رنج را تحمل می کنم، اما در روحم، به خاطر ترسی که از خداوند دارم، آنها را با شادی می پذیرم» (۲- مک ۶: ۳۰). روایت شهید شدن هفت برادر (۲- مک ۷) نیز بر

سرود وفاداری

در این جا مجدداً دانیال نبی سخن می گوید. دو سرگذشتی که او روایت می کند نظر و اندیشه وی را درباره روانشناسی شهیدان بیان می نمایند.

مجسمه زرین - باب ۳

وقتی داستانی را گوش می دهیم مفتون می شویم زیرا جزئیاتی را به تفصیل شرح می دهد، اوضاع و احوال داستان را ذکر کرده و محیط وقوع حوادث را مجسم می نماید، به همین گونه چیزی به اندازه خواندن کتاب دانیال جالب نیست وقتی از «مجسمه طلائی که نبوکد نصر پادشاه برپا نموده» سخن می گوید و این که پادشاه دستور داده بود همه «ملت ها، اقوام و زبان های» امپراتوری وسیع باید این مجسمه را پرستش کنند.

«همه اقوام» بر طبق فرمان پادشاه رفتار می کنند ولی چند جوان یهودی از این دستور سرباز می زنند. امتناع آنان به هیچ وجه جنبه سیاسی ندارد زیرا این جوانان شاگردان سابق مدرسه عالی اداری هستند که حکمت و فرزادگی آنان مورد توجه شاه بوده و تصدی امور سلطنتی را برعهده ایشان گذاشته است. پادشاه که تمایلی به تنبیه نمودن آنان ندارد سعی می کند متقاعدشان سازد که مجسمه زرین را پرستش کنند ولی اگر نپذیرند ناچار مجازات آتش را به موقع اجرا خواهد گذاشت. پادشاه می پرسد به چه دلیل سماجت و سرسختی می کنند و می گوید: «کدام

مبنای همین ایمان قاطع است. «ما مرگ را بر زیر پا گذاشتن قوانین پدرانمان ترجیح می دهیم» (۲-مک:۷:۲). گهگاه در بین گفتگوها اشاراتی به کیفر رحیمانه ای وجود دارد که نویسنده کتاب دوم مکابیان سعی نموده است توضیح دهد (۲-مک:۷:۱۸ و غیره). ولی این اصول نظری چندان اهمیتی ندارد و اظهارات قاطع درباره ایمان بسیار مهم تر است. مثلاً: بیاناتی که می توان اشاره به همبستگی قدیسان نامید (۳۸:۷)، تصدیق و اعتراف مکرر به داوری خدا که چندین بار ذکر گردیده است (۱۷:۷، ۱۹، ۳۵-۳۶؛ ر.ک ۲۶:۶)، اعتماد به خدائی که بر خدمتگزارانش رحمت می آورد (۶:۷، ۱۶، ۲۳)، که به آنان زندگی بازخواهد داد (۲۳:۷، ۲۹). و بالأخره به طوری که ملاحظه می شود چندین بار امید به رستاخیز ذکر شده است، رستاخیزی که خدا برای ایمانداران در نظر گرفته است: «پادشاه جهان ما را برخواهد خیزانید تا یک زندگی جاودان به ما بدهد» (۲-مک:۷:۹، ۱۱، ۱۴، ۳۶)

خدائی است که شما را از دست من برهاند؟» و در این جاست که به روح مسئله می‌رسیم. جوانان یهودی پاسخ می‌دهند: «اگر خدای ما بتواند ما را از کوره سوزان نجات دهد... نجات خواهد داد. اما حتی اگر نجات ندهد، ای پادشاه بدان که خدایان تو را خدمت نخواهیم کرد و مجسمه طلایی را که برپاداشته‌ای پرستش نخواهیم نمود». بقیه این گزارش را می‌دانیم، جوانان به کوره انداخته شدند بدون این که آتش بر آنان آسیبی برساند: «در میان شعله‌ها راه می‌رفتند، خدا را ستایش کرده و خداوند را متبارک می‌خواندند».

بنابر آن چه در کتاب دوم مکابیان آمده است در ساعتی که واقعاً ایمانداران شکنجه شده، به قتل رسیده و یا زنده زنده در آتش می‌سوختند (۲-مک ۶: ۱۱) نویسنده که کاملاً بر این اوضاع واقف است نمی‌خواهد امیدی واهی به معجزه‌ای شگفت‌انگیز وعده دهد بلکه عظمت مقام شهید را نشان می‌دهد و می‌گوید که شهید هم چون سرودی در ستایش خداست.

در کتاب دانیال، نبوکد نصر فریاد بر می‌آورد: «چهار مرد را می‌بینم که آزادانه در میان آتش راه می‌روند و هیچ جراحتی ندارند». آری! شهید مرد آزاده‌ای است، کسی که از دزخیمان خود برتر است، وی آزادی واقعی را کسب نموده است. آزاد است که خودش باشد و احیاناً (در مورد کسی که دستخوش تعقیب و شکنجه مذهبی است) پسر خدا باشد.

چاه شیران- باب ۶

در روایت دوم کتاب دانیال، سخن از اشخاص دیگری است ولی موضوع روایت همان موضوع قبلی است. دانیال یک کارمند عالی رتبه در دستگاه سلطنتی است. وی در مسائلی که مربوط به آدمیان است به پادشاه وفادار می‌باشد؛ ولی وفاداری او نسبت به خدا خیلی بیشتر است و در انتخاب بین این دو تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

باری کسانی به پادشاه خبر می‌دهند که وی قانون را نقض کرده و کس دیگری غیر از پادشاه را ستایش و پرستش نموده است و پادشاه دستور می‌دهد او را در چاه شیران بیندازند. ولی فردای آن روز مشاهده می‌شود که دانیال صحیح و سالم است «زیرا به خدای خود ایمان داشت».

عالم علوم الهی و عارف

نویسنده کتاب اول مکابیان پس از ذکر وقایع چنین نتیجه می‌گرفت: «خشمی عظیم بر روی اسرائیل گسترده شد» (۱-مک ۱: ۶۴). نویسنده کتاب دوم مکابیان می‌پرسد چرا

خدا چنین چیزی را اجازه می‌دهد؟ نویسنده کتاب دانیال از دیدگاه یک عالم علوم الهیات و یک عارف به وقایع می‌نگرد و وفاداری شهیدان را ستوده و تحسین می‌کند. آیا عمل ایمانی بزرگ تری وجود دارد؟ آیا اعتماد و محبت برتری به خدا هست؟ عملیات تعقیب و شکنجه طرح مشیت خدا را از بین نمی‌برد بلکه موقعیتی برای آدمیان است تا شکوه‌مندی خدا را بسرایند، این تعقیب و شکنجه‌ها گرایش مشرکان و فرارسیدن ملکوت موجود را آماده می‌کند.

پس وقتی مکروه ویرانی را ببینند...

وقتی عیسی شاگردان خود را برای دوران‌های دشواری آماده می‌کند که پس از عزیمت او در پیش خواهند داشت به ایشان می‌گوید: «پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است در مقام مقدس برپا شده ببینید هر که خواند دریافت کند، آن‌گاه هر که در یهودیه باشد به کوهستان بگریزد» (مت ۲۴:۱۵).
با این همه در پایان کتاب‌های مکابیان، مکروه ویرانی مصیبتی است که گذشته است و بر آن فایق آمده‌اند (۱- مک ۴:۳۶-۵۹).

بنابراین عیسی و انجیل‌نگاران از ما دعوت می‌کنند کتاب‌های کهن را به طرز دیگری، غیر از روش معمولی خود بخوانیم. باید دانست در جوار بررسی عالمانه کتابی که می‌خواهد اوضاع دوران گذشته را دریابد، مطالعه جهت‌داری به سوی آینده، آینده دور و یا نزدیک، وجود دارد. بلافاصله باید بگوییم در انجام آئین نیایش و در هنگام تعمق و تفکر به این طریق رفتار می‌کنیم.

وقایع مهم تاریخ قوم خدا و عکس‌العمل این نویسندگان این تاریخ نمونه و سرمشقی به شمار می‌روند که همواره جنبه فعلیت به آنان می‌بخشند بنابراین کتب مذکور را بایستی با توجه به وضعیت کنونی و آینده و به عنوان اخطار، داوری، و نیرو بخش قرائت نمود، کاری که عیسی می‌کرد. از دوران مکابیان به بعد تعداد هشدارها کم نبوده است.
سردار رومی پمپه در سال ۶۳ پیش از میلاد گستاخانه به قدس الاقداس وارد شده بود. در سال‌های بعد از عید پنجاهه، پیلاتس پرچم‌های نظامی را که بر روی آنها تصویر امپراتور تیبریوس نقش شده بود به شهر مقدس وارد می‌کرد. کمی بعد کالیگولا می‌خواست مجسمه خود را در میدان مقابل معبد برپا دارد.
بنابراین به آسانی می‌توان درک کرد که مسیحیان اولیه در نخستین سال‌ها سخنان

عیسی را حفظ کرده، گرد آورده و شاید تشریح نموده و به صورت مجموعه ای در آورده باشند که می توان آن را گفتارهای مکاشفه ای اناجیل نامید و اشاره به کتاب دانیال در آغاز این مجموعه به خوبی جای داشته است.

آیا می توان گفت که از نظر ما همه این مسائل مربوط به گذشته است؟ معبد اورشلیم ویران گردیده و حتی سنگی بر سنگی باقی نمانده است. آیا مکروه ویرانی از بین رفته است؟ اگر موضوع را بدین گونه درک کنیم به مفهوم اخطار مسیح پی نبرده ایم در صورتی که گفتار او مربوط به تمام دوران های آینده است و اناجیل این نکته را به روشنی ذکر کرده اند (مت ۲۴: ۲۹-۳۲).

همان طوری که مرقس قدیس می گوید (مر ۱۳: ۱۴) کراهت ویرانگر ممکن است «در جائی که نمی باید» بازآید بنابراین شاگردان مسیح باید در حالت آماده باش زندگی کنند.

از کمینگاه تا پیروزی

مخالفت با سازشکاری

در برابر تعقیب و شکنجه‌هایی که آنتیوخوس نسبت به یهودیان اعمال می‌کرد مردم دو راه پیش رو داشتند: یا شهید شوند یا به بت پرستی بگروند. کسانی راه شهادت را انتخاب کردند و کسانی هم مرتد شدند. البته به دشواری می‌توان افراد اخیر را محکوم نمود و چنین قضاوتی ظالمانه خواهد بود. بهتر است (در بیشتر موارد) به نحوه قضاوتی که در کتاب دوم مکابیان ذکر گردیده قناعت نمود که نوشته است: «بنابر ضرورتی تلخ... مجبور شده» (۲- مک ۷:۶). زیرا وقتی حاکمی ظالم قدرت را به دست می‌گیرد، فشار نیروهای انتظامی به قدری شدید می‌شود که بسیاری از مردمان مجبورند تظاهر به اطاعت نمایند ولی البته قلباً نمی‌پذیرند و در دنیای کنونی نمونه‌های زیادی از این «ضرورت تلخ» وجود دارد. در کنار دو راه حلی که وجود داشت یعنی شهید شدن یا پذیرفتن ارتداد، راه‌حل‌های دیگری نیز امکان داشت. در متونی که وقایع تعقیب و شکنجه‌های آنتیوخوس روایت گردیده مشاهده می‌شود کسانی که مخالف با هرگونه مصالحه و سازشکاری با ارتداد بوده‌اند عکس‌العمل‌های مختلفی نشان می‌دادند که سه مورد آن را باید یادآوری نمود.

به وسیله نوشته‌ها

چند ماه پس از شروع جنگ جهانی دوم که طی آن آلمان‌ها به فرانسه حمله کرده و آن کشور را اشغال کرده بودند جزوه‌ای منتشر گردید که عنوان آن چنین بود: «ای فرانسه! مراقب روح خود باش!» کتاب‌ها و جزوه‌های دیگری، روح نیروی مقاومت فرانسه را به وجود آورده و تقویت می‌کردند. باری دو هزار سال پیش از آن، در دوران سلطنت آنتیوخوس نیز نوشته‌های تاریخی منتشر می‌شد که بعدها جمع شده و به صورت کتاب دانیال درآمد و این اوراق نقش مشابهی در زندگی یهودیان ایفا کرده و هشدار می‌دادند: «ای اسرائیل! مراقب روح خود باش!»

به وسیلهٔ اسلحه

هم چنین در جنگ جهانی دوم، پس از اشغال کشور فرانسه، نیروی مقاومت مسلحانه در آن کشور آغاز به فعالیت کرد و هدف آن بود که نیروهای اشغالگر را آرام نگذاشته، خطوط ارتباطی او را مختل سازند و زمینهٔ آزاد شدن کشور را فراهم آورند. به همین گونه عملیات تعقیب و شکنجه ای که آنتیوخوس پیروی می کرد موجب گردید یک نیروی مقاومت در اسرائیل به وجود آید و این نیرو که به زودی اهمیت یافت دست به عملیات چریکی زده و بالأخره موفق گردید به اقدامات مخالف آیین یهود پایان دهد.

به وسیلهٔ عملیات پنهانی

باز به همان گونه که در مدت اشغال کشور فرانسه، تعدادی از فرانسویان که مورد تعقیب گشتاپو بودند به خارج از شهر رفته و پنهان می شدند، در کتابهای مکابیان نیز ذکر شده است: «همه را وادار کردند در پناهگاه ها مخفی گردند» (۱- مک ۱: ۵۳). ولی فرار به خارج از شهر و پیوستن به افراد مقاومت ملی راه حلی موقتی است. مثلاً در سال های ۴۳-۱۹۴۲ تعدادی از جوانان فرانسوی، فقط برای این که به آلمان اعزام نشوند و در اردوگاه های کار اجباری شرکت نکنند فرار کردند ولی همین جوانان به زودی جزو نیروهای مقاومت مسلح درآمدند. به همین گونه در دوران آنتیوخوس، بسیاری از یهودیان که فقط در صدد پنهان کردن خود بودند به شهادت رسیدند (ر. ک. ۲- مک ۶: ۱۱) و یا این که به اجبار به نیروهای مسلح چریکی پیوستند.

نیروهای مقاومت

در این اوقات یکی از کاهنان یهودی به نام متیاس مجبور می شود با پنج پسر خود به خارج از شهر رفته و نیروی مقاومت تشکیل دهند. این افراد اورشلیم را ترک کرده بودند تا در مودین مستقر شوند (۱- مک ۲:۱). آنها امیدوار بودند در این آبادی دور از اورشلیم در ملک خانوادگی خود به آرمان آیین یهود وفادار بمانند.

رفتاری پیامبرگونه (۱- مک ۲:۱۵-۲۸)

باری افسرانی که مأمور اجرای دستورات و تصمیمات آنتیوخوس بودند به مودین آمده و مردم را احضار می کنند تا در مراسم تقدیم قربانی مشرکان شرکت نمایند. صحنه ای مهیج به وجود می آید زیرا «بسیاری از اسرائیلیان به نزد آنان حاضر می شوند ولی متیاس و پسرانش از نزدیک شدن به ایشان خودداری می کنند». فرستاده پادشاه بلافاصله به این گروه مخالف مراجعه می نماید ولی متیاس برطبق ایمان خود اعتراض کرده می گوید: «وقتی همه ملل مستقر در امپراتوری پادشاه هر یک با عبادت پدرانشان او را اطاعت می کنند و به خاطر دستور وی یکی از دو راه را انتخاب می نمایند... من، پسرانم و برادرانم، پیمان پدرانمان را پیروی خواهیم کرد».

آن گاه یکی از یهودیان در برابر چشم همه پیش می آید تا بر روی محراب قربانی تقدیم کند. «متیاس با دیدن این صحنه غیرتش به جوش آمده، و درحالی که از خشم می لرزید پیش دویده و گلوی وی را بر قربانگاه بفشرد، و فرستاده پادشاه که بر قربانی اصرار می ورزید را در همان لحظه بکشت و سپس قربانگاه را واژگون ساخت».

زندگی در تبعید

پس از این واقعه متیاس و پسرانش نمی توانستند در ده زندگی کنند زیرا یاغی به شمار می آمدند، بنابراین «او و پسرانش آن چه در شهر داشتند رها کرده و به کوهستان ها گریختند» (۲:۲۸). این چند نفر از خمیره همان کسانی بودند که در کتاب داوران عملیات متهورانه اشان ستایش شده است.

کسان دیگری به ایشان پیوستند. بدو گروهی از یهودیان که ظاهراً از قبل تشکیل شده بود: «آنگاه گروهی از حسیدیان، مردان دلاور اسرائیل که خود را وقف تورات کرده بودند» و سپس «کلیه کسانی که به دنبال پناهگاهی به دور از بدی بودند»

(۲: ۴۲-۴۳). ولی اینها روی هم رفته چند نفر بودند؟ در نخستین روزها در حدود ده نفر (۲- مک ۵: ۲۷) بودند اما در هفته های بعد عده آنان تقریباً به چند صد نفر می رسد و بعدها هنگامی که نیروی چریکی سازمان می یابد تعدادشان به چندین هزار نفر خواهد رسید (۲- مک ۸: ۱) ولی هنوز به آن مرحله نرسیده بود.

تاخت و تاز علیه مرتدّان

نخستین اقدامات این گروه مقاومت موجب شگفتی ماست: «متیاس و دوستانش قربانگاه ها را ویران ساخته و تمام سران نامختون را که در قلمرو اسرائیل می یافتند به زور ختنه می کردند» (۱- مک ۲: ۴۵-۴۶). آنها با این اعمال می خواستند شیوه عبادت مشرکان را نفی کرده و وفاداری به عهد و پیمان را حفظ نمایند. از این پس عملیات خشونت آمیز در گرفته بود و اقدامات مؤید آغاز این عملیات بود. به هر صورت، از این لحظه به بعد معلوم بود که نیروی مقاومت در اسرائیل به وجود آمده است"

مکابیان، «واژه ای عجیب»

آن چه مسلم است

در متن کتاب مقدس کلمه مکابی (به صورت مفرد) لقب سومین پسر متیاس است و چنین آمده است: «یهودا مسمی به مکابی» (۱- مک ۲: ۴). همین کلمه که به صورت جمع به کار برده شده تمام خانواده یهودا را شامل می شود سپس به قهرمانان بی نام و نشانی که در فصل هفتم ذکر شده و بالأخره به مجموعه دو کتابی که مورد بحث ماست اطلاق گردید.

آن چه مسلم نیست

ولی این لقب از کجا آمده و چه معنایی داشته است؟ در این مورد دو فرضیه پیشنهاد شده است:

فرضیه اول- این لقب از کلمه ای در زبان عبری آمده به معنی «چکش» و آنها بدین وسیله می خواستند نشان دهند که یهودا قدرت دشمنان را منهدم می کند، و چکشی است که دشمنان را خرد می کند ولی به طوری که از ۱- مک ۲: ۴ بر می آید این لقب را از دوران کودکی به او داده بودند و بنابراین ممکن است سر (یا بینی) او به شکل چکش بوده باشد.

فرضیه دوم - این لقب از کلمه عبری دیگری به معنی: «تعیین شده به وسیله یهوه» گرفته شده.

دو نتیجه گیری مفید

در هر صورت، ریشه اشتقاق عالمانه این کلمه هرچه باشد، مسلماً یهودا قهرمانی بوده است که نیروی ستمکار را همانند چکشی در هم شکسته و بدین سبب می توان گفت خدا او را تعیین کرده بود تا اسرائیل را نجات دهد.

ولی نقش یهودا هر قدر اهمیت داشته باشد جای تأسف است که نام او به عنوان این دو کتاب از کتب مقدسه داده شده است که علی رغم اهمیت و ارزش مذهبی شان فقط از وقایع و زد و خورد های مسلحانه صحبت می کنند

۱- مک ۳-۶

۲- مک ۵:۲۷، ۸-۱۳

جنگ

در بین پنج پسری که متیاس داشته یهودا مسن تر از دیگران نبوده ولی متیاس او را تعیین کرده و گفته بود: «یهودا مکابی که از جوانی دلاور بود، فرمانده لشکر شما خواهد بود» (۱- مک ۲:۶۶).

در این هنگام که سال ۱۶۶ قبل از میلاد بود، چند ماه پس از اتخاذ تصمیم آنتیوخوس برای از بین بردن آیین یهود، مکابی در مدتی کمتر از سه سال نیروی پادشاه را شکست داده، معبد را پاک کرده و آیین یهود را به رسمیت شناسانده بود. متیاس به کسانی که مرتد نشده بودند حمله می کرد در صورتی که یهودا با ارتش پادشاه به مقابله می پرداخت. در باهای ۳ و ۴ این کتاب خاطره موفقیت های او ضبط شده است. وی به طرز غیرمنتظره ای حمله می کرد و نیروهای منظم را شکست می داد، سپس اسلحه ای را که دشمن شکست خورده در حین فرار به جا گذاشته بود تصاحب می کرد. به این ترتیب تعدادی افراد تبعید شده را به تدریج به صورت دسته ای مسلح و مجهز و تعلیم یافته در آورد و از همان نخستین برخورد «یهودا شمشیر آپولونیوس را برداشت و همیشه از آن در نبرد استفاده می کرد (۱- مک ۳:۱۲). یهودا به مانند هر فرمانده نیروی چریک از برخورد مستقیم بانبروهای دشمن احتراز می کرد ولی در فن کمین کردن و دستبرد زدن استاد بود، در هر یک از پیروزی ها اعتبار و نفوذ بیشتری کسب می کرد و وسایل و تجهیزات بیشتری به دست می آورد. به این ترتیب بدو بر رئیس یک ناحیه (آپولونیوس) پیروز شده، سپس فرمانده یک ایالت (سرون) و بالأخره ارتشی را که از پایتخت آمده بود شکست داد.

دلایل موفقیت

یکی از دلایل موفقیت یهودا آن بود که حکومت آنتیوخوس به عصیان و سرکشی وجدان ملت پی نبرده و شجاعت قلبی را که زیر بار ظلم قرار داشت دست کم گرفته بود. از سوی دیگر یهودا به گونه ای غیرمنظم جنگ می کرد و مرتکب دستبردهای دلاورانه می شد. هواداران او این سرزمین را به خوبی می شناختند و در هر جا دوستانی سراغ داشتند که می توانستند آنان را در کمین گاه هایی مخفی کنند و ارتشی که علیه آنان فرستاده شده بود گرچه با احتیاط پیش روی می کرد اما از کمین گاه های ایشان در امان نبود. ولی برای درک موفقیت های شایان نیروهای چریک نبایستی موقعیت و شخصیت یهودا و آنتیوخوس نادیده گرفته شود. زیرا درحالی که یهودا پی در پی موفقیت هایی کسب می کرد آنتیوخوس و ارتش او با مشکلات دیگری غیر از آنچه یهودیان ایجاد می کردند مواجه بودند.

یهودا، فرمانده جنگی و زاهد عارف

آن چه سجایا و صفات جنگی یهودا را برمی انگیزت ایمان او بود. وی فردی زاهد و عارف به شمار می رفت. افراد او هنگامی که از فراز فلات یهودیه ارتش بی شمار و نیرومند سوری را می دیدند که در دشت پیش روی می کند ترسان می شدند ولی یهودا ایشان را تشویق کرده می گفت: «به سهولت پیش می آید که عده انبوهی به دست افراد قلیلی گرفتار آیند زیرا برای آسمان تفاوتی ندارد که نجات را به وسیله عده زیاد و یا عده کمی تأمین نماید» (۱- مک ۳: ۱۷-۱۹، ر. ک ۴: ۶-۱۱).

وقتی که نبردهای تازه ای در پیش بود یهودا بدو افراد خود را در مَصفا جمع می کرد، این محل معبدی قدیمی بود که در دوران فلسطینیان سموئیل از اسرائیلیان دعوت کرده بود در آنجا جمع شوند و پیش از نبردهای آزادی در آنجا نیایش کرده و روزه بگیرند (۱- سمو ۷: ۵-۶). یهودا به همین ترتیب عمل سموئیل را تکرار کرد (۱- مک ۳: ۴۶-۵۹).

مشکلات سلوکیان

در این اوقات ناگهان متحد غیرمنتظره ای به یاری یهودا و افراد چریک او آمده و آنتیوخوس مجبور شد با شورشی که در ایالات شرقی امپراتوری به وجود آمده بود مقابله نماید. وضعیت به اندازه ای وخیم بود که شاه مجبور شد شخصاً برای سرکوبی شورشیان

عزیمت نماید و وظیفه یونانی کردن سرزمین یهودیه را به یکی از معاونان خود واگذار نمود ولی بعداً خودش دور از پایتخت درگذشت (۱-مک ۶: ۱-۱۷؛ ۲-مک ۹). آنتیوخوس پسری نه ساله به جای گذاشت که آنتیوخوس پنجم نامیده شد. از این تاریخ مبارزه هایی برای تعیین نایب السلطنه و جانشینی پادشاه در گرفت که سلسله سلوکیان را به سوی انحطاط می بردند. این زمان پاییز سال ۱۶۴ قبل از میلاد مسیح بود.

پاك سازی معبد

چند هفته بعد یهودا و افراد او به اورشلیم وارد شدند: «نیایشگاه ویران، قربانگاه بی حرمت، درها کاملاً سوخته، و علف در صحن ها چون بیشه یا کوه روییده» (۱-مک ۴: ۳۸).

بنابراین لازم بود معبد را پاک کنند، قربانگاه جدیدی بسازند و مکان مقدس را ترمیم نمایند. در ماه دسامبر و در سالروز بی حرمت شدن معبد، قربانگاه جدید افتتاح شد. یک روز عید مقرر گردید تا هر سال خاطره افتخار آمیز این آزادی را به یاد آورند (۱-مک ۴: ۵۲-۵۹؛ ۲-مک ۱۰: ۱-۸؛ ر.ک یو ۱۰: ۲۲).

صلح مذهبی

در این موقع قدرت سلطنتی به اندازه ای ضعیف شده بود که نمی توانست به جنگی ادامه بدهد که در آن لشکریانش هرگز پیروز نمی شدند: «لیسیاس (نایب السلطنه) که بی تدبیر نبود، درباره شکستی که باید آن را تحمل می کرد به اندیشه شد و از آنجا که دانست عبرانیان شکست ناپذیرند... برایشان پیشنهاد صلحی... فرستاد.» (۲-مک ۱۱: ۱۳-۱۴؛ ۱-مک ۶: ۵۷-۶۰).

به خوبی می توان دریافت ه نویسنده کتاب با چه سربلندی متن سه نامه را که رسماً به تعقیب و آزار یهودیان پایان داده است نقل می نماید. نامه اول را «لیسیاس خطاب به یهودیان نوشته است»، نامه دوم «از پادشاه به لیسیاس» و نامه سوم «به وسیله پادشاه خطاب به ملت یهود نوشته شده است» (۲-مک ۱۱: ۱۶-۳۳).

بدین سان عفو عمومی مذهبی، سیاسی و نظامی اعلام گردید و یهودیان آزادی مذهبی خود را باز یافتند"

کتاب‌های نیمه شب

هنگامی که دشمن کشوری را اشغال کرده و در آنجا حکومت وحشت برقرار می‌کند راه‌های مختلفی برای مقاومت در برابر دشمن وجود دارد. فرانسه چنین موقعیتی را در حوالی سال‌های ۴۰ (که آلمان‌ها فرانسه را اشغال نموده بودند) شناخت و این گذشته تلخ که امروزه بازسازی حوادث آنها در سینما برایمان لذت بخش است باید برای درک هر چه بهتر وقایع دوران مکابیان، وقایع کسانی که در برابر فشار و اذیت دشمن، اسلحه گرفته به مبارزه می‌پردازند به ما کمک کند. در سرزمین فلسطین وضعیت برای چنین اقداماتی مناسب است و نواحی بیابانی مجاور آن برای عملیات کمین، دستبرد و مخفی شدن کاملاً مساعد می‌باشند. ضمناً اقدامات مسلحانه چریک‌ها نقش مهمی در تقویت روحی مردم دارد و آنان را تهییج می‌کند. اخبار مربوط به این وقایع دهان به دهان نقل می‌گردد و هنگامی که دشمن اشغالگر دست به اقدامات تلافی‌جویانه می‌زند و اعلام نیز می‌کند بدون این که خواسته باشد نیروی مقاومت مردم را تقویت می‌نماید.

ولی در حاشیه مقاومت مسلحانه تقریباً همیشه نوع دیگری از مبارزه وجود دارد که گاهی آن را «مقاومت فکری» می‌نامند زیرا از مطالب نوشته شده برای رسیدن به منظور خود استفاده می‌کنند. کتاب‌هایی مخفیانه منتشر می‌شوند، اوراقی دست به دست می‌گردند، و شب‌نامه‌هایی چاپ می‌شوند. این‌گونه نوشته‌ها را نباید «مقاومت فکری» نامید بلکه اینها «فریادهای پیامبرانه» هستند زیرا موضوع آنها شرح و توضیح وقایع نیست بلکه منظور از نوشتن آنها این است که به عمق وجود افراد دسترسی یافته، و به ملتی که تحت فشار ستم خرد شده است روح تازه‌ای بدهند. در این نوشته‌ها تصاویر و تشبیهات خیلی بهتر از استدلال‌های طولانی هستند و چنان که مالرو نویسنده معروف گفته است: مائده امید هستند که جنگ جوان گمنام و پنهانی را تغذیه می‌کنند.

بدین سان در زمانی که آنتیوخوس اپیفان تعقیب و آزار یهودیان را اعمال می‌کرد کتاب دانیال نوشته شد که حقیقتاً مایه شگفتی است که چگونه در دوران کهن که وسایل چاپ و توزیع متون جدید مانند امروزه وجود نداشت این مقاومت فکری ایجاد شده بود. با این که بعداً درباره پیام دانیال بحث خواهد شد. در این جا گرچه سخن درباره عملیات یهودای مکابی است اما باید از نویسنده ناشناس دیگری که همین مبارزه را با سلاح‌های دیگری انجام می‌داد نیز یاد شود.

یادداشت: توصیه می‌شود فصل دوم کتاب دانیال را خوانده و به بندهای ۳۴ و ۴۵ توجه نمایید که نوشته است: «اما بدون دخالت هیچ دستی» ر.ک ۲۵:۸.

پایان کار ستمکار

مکابیان به انواع مختلف روایت شده است. به نظر یهودیان مرگ ایپفان که پس از جنگهای خفت آور و بی فایده مجروح شده بود نشانه آزادی آینده بود.

- نخستین روایت مرگ ایپفان ۱- مک ۱:۶-۱۷ روایتی بی پیرایه و نظیر وقایعی است که تاریخ نویسان دیگر روایت کرده اند.

- ۲- مک ۱:۹-۲۹، در این روایت که مفصل تر است و سالیلی افزوده شده است و علاوه بر بیماری پادشاه سخن از تصادفی است که در ارابه سواری روی داده (بندهای ۷-۸) و نتیجه اخلاقی گرفته می شود که این کیفر به حق و عادلانه است (بند ۶). بالأخره ظاهراً ایپفان پذیرفته است که از خدای اسرائیل اطاعت کرده و حتی به آیین یهود بگردد ولی این پشیمانی که دیررس بوده و در آن صداقت وجود ندارد پذیرفته نشده است (بندهای ۱۱-۱۸).

- بالأخره روایتی که در ۲- مک ۱:۱۱-۱۷ آمده و کاملاً جنبه افسانه دارد. احتمالاً از منبع ایرانی است مگر این که تصور شود این روایت مربوط به شخص دیگری می باشد.

یادداشتی مختصر درباره ترتیب و توالی وقایع

۱۷۵ پیش از میلاد	جلوس آنتیوخوس ایپفان
۱۷۴ پیش از میلاد	یاسون کاهن اعظم می شود، طرفداری از یونانی گرای در اورشلیم
۱۶۷-۱۷۲ پیش از میلاد	مقدمه عملیات تعقیب و آزار یهودیان
۱۷۰ پیش از میلاد	قتل اونیا
۱۶۹ پیش از میلاد	آنتیوخوس معبد را غارت می کند
۱۶۷-۱۶۴ پیش از میلاد	عملیات تعقیب و آزار یهودیان
پایان ۱۶۷ پیش از میلاد	اجرای پرستش به روش مشرکان در یهودیه - مکروه ویرانگر
۱۶۶ پیش از میلاد	طغیان متیاس
۱۶۶-۱۶۴ پیش از میلاد	پیروزی های یهودا مکابی
پاییز ۱۶۴ پیش از میلاد	مرگ آنتیوخوس
دسامبر ۱۶۴ پیش از میلاد	پاکسازی معبد
۱۶۵-۱۶۰ پیش از میلاد	بین جنگ و صلح
۱۶۳ پیش از میلاد	لشگرکشی های یهودا به جلیل، به ادومیه، به جلعاد
۱۶۰ پیش از میلاد	شکست نیکانور و مرگ او

صلح شگفت‌انگیز

پس از آن که معبد اورشلیم تطهیر شد و صلح مذهبی اعلام گردید قاعداً بایستی عملیات قهرمانی که یهودای مکابی اجرا می‌کرد پایان یابد. اما مجدداً جنگ در گرفت و برای مبارزه‌های جدید سه دلیل می‌توان توضیح داد.

جنگی مذهبی

در سال ۱۶۳ پیش از میلاد، پس از آن که صلح مذهبی اعلام گردید دو دسته از یهودیان با یکدیگر به مقابله پرداختند: از یک سو یهودیانی که طرفدار فرهنگ و تمدن یونان بودند (یونانی‌گرایان) و از سوی دیگر کسانی که مدت چهار سال تحت فرماندهی یهودای مکابی جنگ کرده بودند.

برای این که این دو گروه اسرائیلیان در کنار یکدیگر زندگی کرده و از آزادی که به دست آمده بود بهره‌گیرند لازم بود رهبر یا پادشاهی با تدبیر آنان را هدایت نماید. اما متأسفانه چنین نشد و همه در کار توطئه و دسیسه بودند.

گروه یونانی‌گرایان قدرت سلطنتی را با خود همراه ساخته و شخصی به نام آلکیم را به سمت کاهن اعظم انتخاب کردند در صورتی که طرفداران یهودای مکابی وی را به این سمت نمی‌پذیرفتند (۱- مک ۵:۷-۲۵)، بدین سان در زمانی که جنگ برای آزادی خاتمه یافته بود، جنگ مذهبی آغاز می‌گردید.

نگرانی پادشاه

قدرت سلطنتی، با این که عفو عمومی اعلام کرده بود نمی‌توانست در برابر ایالت آشوب طلب یهودیه آسوده بماند مخصوصاً در برابر چریک‌ها که در کشور عنوان و شهرت یافته بودند و احتمال داشت مخفیانه مخالفت خود را نسبت به قدرت مرکزی اعمال کنند.

فرمانده بازنشسته

فردای روزی که عفو عمومی اعلام گردید یهودای مکابی همانند سرداری بود که بازنشسته شده و فقط نصف حقوق خود را دریافت می‌نماید. البته از نتایجی که به دست آورده بود کاملاً راضی بود ولی چگونه می‌توانست بپذیرد که سلوکیان کماکان کشور را اداره نمایند؟ رؤیای وصول به استقلال سیاسی کشور از فکر او خارج نمی‌شد و در

لشکرکشی‌های پیروزمندانه‌ای که انجام داده بود (در جنوب، در ناحیه ادومیه و در شمال و شمال شرقی در نواحی جلیل و جلعاد) شاید منظور و هدف اصلی او دور کردن ارتش سوری بود (۱-مک ۵). زیرا بدین وسیله می‌توانست به احیای مجدد کشور مستقل و سلطنتی اسرائیل بیندیشد؛ و اصولاً پس از کسب آزادی مذهبی آیا جنگ برای استقلال سیاسی ادامه منطقی وقایع نبود؟

روز نیکانور

بنابراین جای شگفتی نیست اگر کاهن اعظم آلکیم که از کار برکنار شده بود به قدرت مرکزی اعلام خطر کند تا ارتشی برای استقرار نظم (نظم سیاسی - مذهبی) به یهودیه اعزام گردد و سرداری سوری به نام نیکانور به اورشلیم فرستاده شود. وی به آسانی به اورشلیم وارد شد ولی یهودا و افراد وی در شهر نبودند. در این موقع نیکانور سوگند یاد کرد: «اگر این بار یهودا و ارتش او را به دست من تسلیم نکنند معبد را به آتش خواهم کشید» (۱-مک ۷:۳۵).

چند روز بعد، در هشت کیلومتری اورشلیم نیروهای سوری شکست خورده و نیکانور کشته شد و «سربازانش اسلحه خود را به زمین انداخته و فرار کردند» (۱-مک ۷:۴۲-۴۳؛ ۲-مک ۱۵:۲۵-۲۸).

این پیروزی جدید آزادی مذهبی یهودیان را تقویت می‌کرد. «و سرزمین یهود به مدت چند روز آرام گردید» (۱-مک ۷:۵۰). یهودیان این روز را به نام روز نیکانور خوانده و از این پس همه ساله جشن گرفتند.

روایت کتاب دوم مکابیان در این جا به پایان می‌رسد. به نظر نویسنده فقط آزادی مذهبی اهمیت دارد و در غروب روز نیکانور این آزادی به دست آمده و تأمین شده بود - ولی در کتاب اول مکابیان روایت ادامه می‌یابد زیرا مبارزه‌ای جدید در پیش است و نبردهای تازه‌ای رخ خواهد داد. از این پس مبارزه کنندگان برای به دست آوردن استقلال سیاسی و استقرار سلطنت اسرائیل جنگ خواهند کرد.

سه کتاب - يك بحران

در سه کتاب: کتاب دانیال نبی و دو کتاب مکابیان، سخن از برخورد بین ایمان یهود و تمدن یونانی است. به تدریج که با مطالب این کتاب‌ها آشنا می‌شویم آشکار می‌شود که موضوع و هدف آنها یکی است ولی تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. کتاب دانیال جزو کتاب‌های پیامبران به شمار می‌رود. در آن تصاویر بدیعی به کار رفته و نگاه آن متوجه آینده‌ای است که خدا برای آدمیان مهیا می‌کند. در این کتاب در درجه اول ملکوت خدا اعلام گردیده که عیسی آن را موعظه و بیان خواهد کرد، از پسر انسان، که عیسی خود را به این عنوان خواهد نامید، گفته شده و بالأخره سخن از برخاستن از میان مردگان است که هم او برخواید خاست و پولس قدیس می‌گوید «نخست زاده» است (کول ۱: ۱۸).

دو کتاب مکابیان جزو کتاب‌های تاریخی هستند و در آنها قسمتی از گذشته اسرائیل و تصاویر قهرمانان آن ذکر شده است. برای این که موقعیت این سه کتاب را روشن کرده و ارتباط و تفاوت‌های بین آنها را تعیین کنیم بایستی ترتیب توالی تاریخ نگارش آنها و منظور و هدف هر یک و نیز شیوه نگارش آنها روشن گردد.

کتاب دانیال نبی

از بین این سه کتاب، قدیمی‌ترین آنها، کتاب دانیال نبی است، نه بدان سبب که در زمان سلطه بابلیان و ایرانیان نوشته شده است، چنان که از روایت این کتاب برمی‌آید، بلکه بدان سبب که در تمام اشاره‌هایی که به تاریخ معاصر خود می‌کند ناگهان بر روی وقایع تعقیب و شکنجه‌های اپیفان که در ۱۶۴-۱۶۷ پیش از میلاد روی داده متوقف می‌گردد (دان ۱۱: ۴۵). فاصله زمانی چند ساله بین این وقایع و تاریخ نگارش نهایی کتاب دانیال از نظر نویسندگان اهمیت ندارد زیرا در اوج وقایع یعنی شهادت پیروان خدا و اعلام پاداش آنان تاریخ متوقف می‌گردد.

بنابراین کتاب دانیال، تفکر درباره سرنوشت ارواحی است که مبارزه می‌کنند بدون این که امیدی به فرا رسیدن ملکوت خدا داشته باشند.

کتاب دوم مکابیان

کتاب اول و کتاب دوم مکابیان (نظیر دو کتاب پادشاهان) به دنبال هم نوشته نشده‌اند بلکه آنها را به ترتیب طولانی بودن مطالب در کتاب مقدس قرار داده‌اند. مقایسه و تشبیه آنها با دو انجیل (مثلاً اناجیل مرقس و لوقا) مناسب‌تر است زیرا

وقایعی که در این دو کتاب روایت می‌شود یکسان هستند که به موازات یکدیگر در دو کتاب ذکر می‌گردند. ولی در کتاب دوم مکابیان شروع روایت‌ها از تاریخی است که کتاب اول مکابیان آغاز می‌کند و مخصوصاً وقایع را قبل از آنچه در کتاب اول مکابیان آمده است پایان می‌دهد. بدین معنی که پس از تصرف و پاکسازی معبد و کشته شدن نیکانور روایت کتاب دوم مکابیان به پایان می‌رسد چنان‌که گوئی دنباله وقایع مورد توجه نویسنده کتاب نیست و جالب توجه این که کتاب به همراه نامه ای ارسال گردیده که تاریخ نگارش آن ۴۰ سال پس از این وقایع است (۲-مک ۱:۱-۱۰ الف).

آنچه در کتاب دوم مکابیان مورد توجه قرار دارد معبد و بنای مادی و محسوس آن می‌باشد. در این کتاب مطالب به طرز روشن بیان شده و از نوع مطالب تاریخی است که به آسانی می‌توان موضوع آن را دنبال کرد ولی معبد به عنوان نقطه الحاق و تجمع ارواح صمیمی و فداکار می‌باشد و در این کتاب درباره شهادت و انگیزه‌های ایمانی آنان یادآوری و تأکید می‌شود. از این حیث، مطالب کتاب دوم مکابیان به کتاب دانیال می‌پیوندد مخصوصاً در دو فصل که درباره مکان قدس می‌باشد (دان ۸ و ۹). ولی در این کتاب، منظور با وسایل دیگر و به نحو دیگری بیان می‌شود: مثلاً روحیه قهرمانان، خشم بی‌آلایش آنان، امیدهای عرفانی و علو فداکاری ایشان و در انجام این امر به جای این که از منابع زبان سامی استفاده شود از منابع زیبای روایات ادبی یونانیان که به وسیله هومر و تراژدی نویسان یونانی ایجاد و تشکیل شده است بهره‌گیری می‌شود. بنابراین همان شیوه نگارش هیجان‌انگیز آنان به کار برده شده که در ضمن روایت رویدادها خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهند. نویسنده کتاب کاملاً از قهرمانان یهود جانبداری می‌کند، خصایل اخلاقی آنان را توصیف کرده، فضایل بعضی از شخصیت‌ها و رذالت و سیاه دلی بعضی دیگر را یادآوری می‌نماید، تا اندازه‌ای با خشنودی از شکنجه شدن شهیدان و کیفر یافتن شکنجه‌گران سخن می‌گوید و همه این مطالب به سهولت بر قلم او جاری می‌شوند زیرا کتاب مستقیماً به زبان یونانی نوشته شده است و نویسنده کتاب یک نفر یهودی است که به تمدن و زبان یونانی آشنا بوده و مطالب کتاب را تلخیص کرده است تا به نزد برادران یهودی در اسکندریه بفرستد (۲-مک ۲:۱۹-۳۲). با این کتاب روش جدیدی از درک و استنباط وقایع و روایت آنها در کتاب مقدس وارد شده است.

کتاب اول مکابیان

در کتاب اول مکابیان منابع و علل بحران خیلی مختصرتر از کتاب دوم تشریح شده است ولی تاریخ وقایع بیست و شش ساله است (۱-مک ۸-۱۶). مرگ دلاورانه یهودای

مکابی، وقایع مربوط به برادرش یوناتان و موفقیت‌های برادر سوم شمعون فقط در این کتاب ذکر گردیده است. بالأخره در زمانی که برادر سوم می‌میرد یک دولت واقعی تشکیل شده است. معبد کماکان مورد توجه و کانون جاذبه اصلی است. تمام زندگی ملت پیرامون معبد دور می‌زند، زندگی جنگی در موقعی که ضروری است و زندگی عادی هنگامی که صلح به دست آمده است. روایت وقایع مفصلاً در این کتاب تشریح گردیده حتی در فصل‌هایی که همین وقایع در کتاب دوم ذکر شده است. دلایل مذهبی بحران و هم‌چنین انگیزه‌های مقاومت ملت فقط در چند کلمه یاد شده است و بالعکس عوامل سیاسی راه حل بحران خیلی بیشتر تشریح گردیده است.

شهید

کلمه شهید از ریشه شهادت آمده و به معنی گواه می‌باشد که ۳۵ بار در نوشته‌های عهدجدید به کار برده شده ولی همان معنایی را دارد که عیسی از آن استفاده می‌کرد هنگامی که به رسولان خود می‌گوید: «شما تا به اقصی نقاط زمین شاهدان من خواهید بود». رسولان و شاگردان ایشان با موعظه‌های خود، به وسیله اظهاراتشان در برابر دادگاه‌ها، وفاداری به انجیل، ایمان به پیام مسیح، و حتی بیش از اینها به وسیله ایمان خود به شخص مسیح که از میان مردگان برخاسته است شهادت داده‌اند.

ولی به همان گونه که مسیح قبلاً به آنان گفته بود، گواهانش تحت تعقیب و شکنجه قرار گرفته و کشته شده‌اند (مت ۱۰: ۱۷-۲۲). گواهی خون‌والترین گواهی است بدین سبب در احادیث مسیحیت کلمه «شهید» فقط در مورد کسی به کار برده شده که جان خود را در راه وفاداری به گواهی دادن در مورد عیسی داده است.

پولس هنگامی که از استیفان سخن می‌گوید کسی که یهودیان به سبب کینه خود نسبت به مسیح او را سنگسار کردند چنین اظهار می‌دارد: «و هنگامی که خون شهید تو استیفان را می‌ریختند من نیز ایستاده رضا بدان دادم» (اع ۲۲: ۲۰). بعدها در کتاب مکاشفه که می‌توان آن را «کتاب شهیدان» نامید تجربه‌ها و پیروزی‌های کسانی تقدیس خواهد شد که با خون خود گواهی داده‌اند. این کتاب عیسی را «شاهد باوفا و واقعی» خواهد نامید (۱: ۵؛ ۳: ۱۴). زیرا در حقیقت نخستین شاهد خداست: «من متولد شدم و به جهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم» (یو ۱۸: ۳۷)، سخنانی که به هنگام محکومیت به مرگ اعلام می‌کند. کتاب مکاشفه در رؤیایی که بره خدا هفت مهر را می‌شکند «در

زیر قربانگاه (قربانی های سوختنی) ارواح کسانی را می بیند که به خاطر کلام خدا و گواهی که داده اند سرشان بریده شده است» (۹:۶؛ ر. ک ۴:۲۰).

البته می توان به مفهومی که از این کلمه مشتق می شود هر کسی را که رنج می برد و به خاطر ارزش هایی که برایش گران بهاست می میرد شهید توصیف کرد، مثلاً کسانی را شهید راه آزادی، شهید راه عدالت و غیره دانست. ولی در اصطلاح مسیحیان شهید کسی است که محبتی را که خدا در مسیح به ما داشته است شهادت می دهد. پطرس هنگامی که سه بار محبت خود را به عیسی ابراز و تأیید می نماید اعلام می کند که این اظهارات او را به شهادت خواهد رساند: «و بدین سخن اشاره کرد که به چه قسم موت خدا را جلال خواهد داد» (یو ۱۸:۲۱-۱۹) و عبارتی از نوشته های پولس همه چیز را خلاصه می کند: «کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دل تنگی یا جفا یا قحط یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ بلکه در همه این امور از حد زیاده نفرت یافتیم، در صورتی که در همه اینها ما پیروز هستیم به وسیله او که ما را محبت نمود (روم ۸:۳۵-۳۷). آنان که در دوران تعقیب و شکنجه های آنتیوخوس به جای آن که ایمان خود را انکار کنند شکنجه و مرگ را تحمل نمودند انجیل را نمی شناختند با این همه کاملاً سزاوار عنوان شهید هستند. ایشان گواه وفاداری، محبت و امیدی خلل ناپذیر بودند در کسی که می تواند از میان مردگان برخیزاند.

جنگ یا صلح؟

متی ۱۰:۳۴-۳۶؛ لوقا ۱۲:۵۱-۵۳

باز هم سخنی از عیسی موجب شگفتی ما می شود در جایی که می گوید: «من نیامده ام تا صلح بر روی زمین بیاورم بلکه جنگ... اعضای یک خانواده را علیه یکدیگر برانگیزم...».

این عبارت کاملاً برعکس مطالبی است که معمولاً از کسی می شنویم که اشیاء او را «سرور سلامتی» می نامید (۵:۹). با این همه هم او بود که اعلام می کرد: «خوشا به حال صلح کنندگان، زیرا پسران خدا نامیده خواهند شد!» (مت ۵:۹). همان کسی که پولس مقدس نوشته است که او «سلامتی ما» است و «عداوت را نابود کرده است» (افس ۲:۱۴-۱۸) و «این که به وساطت او همه چیز را با خود مصالحه دهد چون که به خون صلیب وی سلامتی را پدید آورد، بلی به وسیله او خواه آنچه بر زمین و خواه آنچه در آسمان است» (کول ۱:۲۰). آیا عیسی در آخرین گفتگوی خود با رسولانش پس از آخرین شام نمی گفت: سلامتی برای شما می گذارم، سلامتی خود را به شما می دهم؟ (یو ۱۴:۲۷) سخن عیسی که مورد بحث ما ست و درک آن دشوار می نماید در انجیل متی به دنبال اعلام شکنجه ها و مصائبی آمده است که شاگردان مسیح بایستی منتظر آنها باشند (۱۰:۱۷-۳۳) و مخصوصاً این که: «برادر، برادر را و پدر فرزند را به موت تسلیم خواهند کرد و فرزندان بر والدین خود برخاسته ایشان را به قتل خواهند رسانید و به جهت اسم من جمیع مردم از شما نفرت خواهند کرد».

در انجیل لوقا، سخن مذکور بلافاصله پس از این عبارت آمده است: «من آمدم تا آتشی در زمین افروزم» (۴۹:۱۲) که آتش را می توان به مفهوم روح القدس درک کرد یا محبتی که از صلیب فوران خواهد نمود، هم چنین وضعیت جنگ معنوی که پیدایش عیسی برانگیخته است. در همین انجیل آیا نشنیده ایم که شمعون پیر به مریم خبر می دهد پسرش نشانه اختلاف خواهد بود (لو ۲:۳۴)؟

وقتی که عیسی می گوید نیامده است تا صلح بیاورد بلکه تا تفرقه و نفاق، حتی در میان خانواده ها، نبایستی چنین درک کنیم که او خواستار چنین تفرقه ای بوده بلکه پیشگویی می کند که شاگردانش باید در انتظار چنین اوضاعی باشند. در هر جا که نام او موعظه شود گرایش یا مخالفت انگیخته خواهد شد، بعضی موافق و بعضی دیگر مخالف خواهند بود. قبلاً این سخن عیسی را تفسیر کرده ایم که می گوید: «آن که با من نیست بر ضد من است».

در اناجیل مرتباً این موضوع تکرار می‌شود که بایستی انتخاب کرد، انتخابی که متضمن مبارزه است. چنان که در باب ۱۱:۱۲ انجیل متی می‌توان خواند: «ملکوت آسمان مجبور می‌شود و جباران آن را به زور می‌ربایند».

کاملاً روشن است که ملکوت مورد مبارزه است. صلحی را که مسیح می‌آورد صلحی سازشکارانه نیست. البته مسیح برای «جنگ مقدس» موعظه نمی‌کند. در لحظه‌ای که او را دستگیر می‌کنند نمی‌پذیرد که پطرس با دشمنه از او دفاع کند: «همه آنان که شمشیر برمی‌گیرند به وسیله شمشیر هلاک می‌شوند» (مت ۲۶:۵۱-۵۲). دستور داده است ناسراها را بیخشند و شکنجه‌کنندگان خود را دوست بدارند و برایشان نیایش کنند. به شاگردان دستور داده است به سوی کسی که بر گونه راست سیلی زده است گونه چپ را برگردانند (مت ۵:۳۸-۳۹). ضمناً تردید نکرده است کسانی را که «خانه نیایش را مغاره دزدان کرده‌اند» با ضربه شلاق از معبد بیرون براند (مت ۲۱:۱۲-۱۳؛ یو ۲:۱۳-۱۶)، خشم کاتبان و فریسیان را برانگیخته و آنان را «گورهای سفید شده، ماران و نسل افعی‌ها» بنامد، علیه آنان نفرین‌های شدید بکند، زیرا ملت را گمراه می‌سازند و آنچه اساسی است: «عدالت، رحمت و ایمان درست»، را نادیده می‌گیرند (مت ۲۳:۱۳-۳۶).

اکنون ببینیم آیا منظور صلح است یا جنگ؟ نبایستی از میان متون فقط قسمتی را انتخاب کرد تا بدین وسیله نظریه‌ای را از یک جهت و یا جهت دیگر تأیید نمود. بلکه بایستی همه آنها را گرفته و مفهوم آنها را درک کرد. صلح مسیح ثمره کناره‌گیری و بی‌همتی نیست بلکه ثمره پیروزی بر بدی است که به وسیله رنج‌ها و مرگ او حاصل گردیده است. کاملاً منطقی است که درباره شاگردان بهتر از استاد رفتار نشود (یو ۱۵:۲۰). تاریخ و سرگذشت کسانی که به انجیل وفادار مانده‌اند، از دوران اعمال رسولان تا به روزگار ما، گواه بر این است. گواه بر این است.

از عرفان تا سیاست

دلتنگی و افسوس بر انقراض سلطنت

در حدود پایان قرن دوم پیش از میلاد، هنگامی که بحران یونانی‌گرایی موجودیت قوم یهود و شیوه زندگی آنان را آشفته کرد، مدت مدیدی بود که قوم کتاب مقدس فاقد استقلال سیاسی شده بود. از سال ۵۸۶ الی ۱۷۵ پیش از میلاد در مدت چهار قرن، یهودیان نوبت به نوبت تحت تسلط بابلیان، ایرانیان، بطالسه مصر و سلوکیان به سر می بردند.

این وضعیت به جای آن که آیین یهود را تضعیف کرده باشد آن را تقویت می کرد. امپراتوری‌هایی که بر یهودیان تسلط داشتند قانون یهود را به عنوان قانون رسمی شناخته بودند و یک نفر یهود در هر جایی که زندگی می کرد از موقعیت قانونی برخوردار بود و مشاهده خواهیم کرد که عدم استقلال سیاسی موجب شده بود آیین یهود نخستین دینی شود که مقید و محدود به سرحداتی نباشد و حتی قبل از این که کلیسا یعنی جامعه مسیحیت به وجود آید به صورت یک جامعه مذهبی در آید.

اکنون با مراجعه به تاریخ گذشته می توان نتیجه گرفت که از بین رفتن سلطنت چنین نتیجه فرخنده‌ای داشته ولی کسانی که در آن دوران می زیستند متوجه این امر نبودند و بالعکس همواره بر دوران سلطنت از دست رفته خود تأسف می خوردند چنان که بعدها، در روز صعود مسیح به آسمان، رسولان از او سؤال می کنند: «آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟» (اع ۱: ۶).

دوران سلطنت داود و بازماندگانش با تمام نواقص و آلودگی به گناه، عصری طلایی به شمار می رفت. یهودیان امیدوار بودند زمانی فرا خواهد رسید که دوباره این سلطنت مستقر گردد. این امیدواری هرگز از خاطره‌ها فراموش نشده بود و هر بار که آشوب‌های بزرگ تاریخی خاورمیانه را تکان می داد، این امید نیروی تازه‌ای می گرفت. به همین سبب تعقیب و شکنجه‌های آنتیوخوس مجدداً به این امید جان تازه می بخشید.

کتاب دانیال نبی فرارسیدن ملکوت خدا را اعلام می کند. کتاب اول مکابیان نشان می دهد که چگونه فهرمانان مقاومت اسرائیل امیدوار بوده و تصور می کردند زمان آن رسیده است که سلطنت اسرائیل را مجدداً برقرار سازند. گرچه در مبارزاتی که دهها سال به طول انجامید در اقدامات خود موفق گردیدند ولی حکومت سلطنتی که بنا کردند آیا همان ملکوتی نبود که پیامبران خبر داده و دانیال فرا رسیدن آن را به هلهله و شادی اعلام کرده بود؟



یهودای مکابی

مرگ قهرمان

سردار سوریه ای، نیکانور به هنگام ورود به اورشلیم اظهار کرده بود: «اگر از هم اکنون یهودا و لشکرش به دستهای من تسلیم نگردند... معبد را خواهم سوزاند» (۱- مک ۷:۳۵). مفهوم این اظهارات کاملاً روشن است، نیروی سلطنتی که بر طبق موافقت نامه ای آزادی مذهب یهودیان را پذیرفته بود (۱- مک ۶:۵۷-۶۰؛ ۲- مک ۱۱:۳-۳۳) حاضر نبود حضور یک نیروی مسلح و یک فرمانده جنگی را در یهودیه قبول کند.

ولی به نظر یهودای مکابی، مرگ نیکانور و شکست ارتش او فقط یک پیروزی موقتی به شمار می آمد. از سوی دیگر از نظر نیروی سلطنتی چنین شکستی قابل قبول نبود. لذا چند ماه بعد ارتشی به فرماندهی یک سردار سوریه ای به یهودیه وارد شد که شامل بیست هزار سرباز پیاده و دو هزار سوار بود (۱- مک ۹:۴). بدیهی است که سه هزار مرد جنگی یهودا در برابر آنان چندان ارزشی نداشتند و احتیاط و تدبیر حکم می کرد که یهودیان از جنگ منظم بپرهیزند و مجدداً عملیات غیرمنظم و کمین و دستبرد را آغاز کنند با این همه یهودا تصمیم گرفت به مقابله بپردازد. در نتیجه تعدادی از افراد او فرار کردند. در کتاب اول مکابیان آمده است:

«یهودا پاسخ داد: حاشا از من که این چنین عمل کنم و از برابر آنان بگریزم، اگر ساعت ما فرار سیده، دلاورانه برای برادرانمان بمیریم و نگذاریم چیزی از افتخارمان کم شود» (۱- مک ۹:۸-۱۰). «نبرد بی رحمانه بود و بسیاری با زخم های مهلک به این سو و آن سو افتادند. یهودا نیز بیفتاد و بقیه فرار کردند» (۱- مک ۹:۱۷-۱۸).

نخستین باری بود که یهودا به چنین مصیبت دچار می شد ولی مبارزه ای را که از شش سال پیش ادامه می داد صورت تازه ای می گرفت. در دوران مقاومت، قوم یهود که علاقمند بود آزادی مذهبی خود را حفظ کند از جنگ پشتیبانی می کرد و در آن اوقات نیروی مقاومت پی در پی به کسب پیروزی هایی موفق می گردید. ولی اکنون که آزادی مذهبی اعلام شده بود آیا واقعاً ضرورت داشت به جنگ ادامه دهند؟

یهودا معتقد بود ادامه جنگ ضروری است. وی ظاهراً تصور می کرد می تواند برای قوم خود استقلال سیاسی به دست آورد. به نظر او به دنبال جنگ های مذهبی بایستی جنگ به خاطر آزادی ادامه یابد. وانگهی یهودا قبلاً در این مورد اقدامات دیپلماسی در رُم انجام داده بود (ر. ک مطالب بعدی درباره «سایه رُم»).

کشته شدن یهودای مکابی در میادین جنگ و فرار عده زیادی از افراد او پایان دورانی است که دوران مقاومت به شمار می آید. با این که طرح های جدید سیاسی را که یهودا امیدوار بود اجرا کند و آخرین نبرد او اعمالی ناشیانه بوده است با این همه شایسته است خاطره او به عنوان یکی از بزرگترین آزادکنندگان در روح قوم یهود باقی بماند. در موقعی که شائول و پسرش در جنگی تلف شده بودند و سرزمین اسرائیل به دشمنانش تسلیم می شد داود فریاد برآورده بود:

«چگونه قهرمانان در میدان مبارزه به خاک افتاده اند؟» (۲- سمو ۱: ۲۵).

اکنون به خوبی می توان درک کرد که نویسنده کتاب اول مکابیان همین فریاد پریشانی را برآورده باشد: «چگونه افتاد این قهرمانی که اسرائیل را نجات می داد؟» (۱- مک ۹: ۲۱).

سایه امپراتوری روم

در زمانی که بطالسه بر مصر حکومت می کردند (۳۰۵-۳۰۰ پیش از میلاد) و سلوکیان بر مشرق دریای مدیترانه تسلط داشتند قدرتی جدید در مغرب در حال توسعه بود. این قدرت، یعنی امپراتوری رم به تدریج به فتوحات خود ادامه داده و مخصوصاً نفوذ خود را گسترش می داد. مثلاً خیلی پیش تر از آن که سوریه و مصر را به متصرفات خود بیفزاید در آن کشورها قدرت و نفوذ خود را اعمال می نمود هم چنان که امروزه هم نماینده کشور آمریکا می تواند اعراب و اسرائیل را وادار کند در مذاکرات صلح و آشتی شرکت نمایند.

بنابراین جای شگفتی نیست که یهودای مکابی و سپس یوناتان و بعد از آنان شمعون در صدد برآمده باشند در مبارزه های خود علیه سلوکیان پشتیبانی رم را کسب کنند (۱- مک ۸، ۱: ۱۲-۴، ۱۴: ۱۶-۲۴، ۱۵: ۵ و بند بعدی؛ ر. ک ۲- مک ۱۱: ۳۴-۳۸). در کتاب اول مکابیان، قبل از روایت اعزام نخستین سفیر به رم، ملاحظه می شود که به تفصیل از آن کشور تمجید و ستایش می شود به اندازه ای که نمی توان این نکته را بدون شگفتی و تبسم مطالعه نمود (۸: ۱-۱۶).

البته نمایندگان یهودیان را در رم به خوبی پذیرفته و اقدامات ایشان را تشویق کردند چنان که بسیاری از نمایندگان دیگر را که از جاهای دیگر آمده بودند به خوبی می پذیرفتند.

بدین سان رفته رفته رم نفوذ و سپس تسلط خود را بر خاور نزدیک توسعه می داد و در سال ۶۳ پیش از میلاد پمپه سردار رومی قیومیت رم را بر سوریه و یهودیه تثبیت کرد.

یوناتان

تدبیر، احتیاط و حيله

فردای روزی که یهودای مکابی کشته شد به درستی معلوم نبود وضعیت مذهبی یهودیان چگونه است. فرمان آزادی مذهبی و رعایت عقاید مذهبی که چند سال پیش اعلام شده بود ظاهراً مراعات می شد ولی قدرت سلطنتی که یهودای مکابی را از بین برده بود در این اندیشه بود که از شر برادران او و کسانی که عملیات او را پشتیبانی می کردند رهایی یابد (ر. ک ۱- مک ۹: ۲۵-۲۷).

سه سال در بیابان (۱۶۰-۱۵۷ پیش از میلاد)

یهودیان، برادر یهودا به نام یوناتان را به عنوان فرمانده جنگ جویان غیرمنظم انتخاب کرده بودند (۱- مک ۹: ۲۸-۳۱). مجدداً زندگی در بیابان، در مخفی گاه های کوهستان آغاز می شد، دوران جنگ های دستبرد و کمین مجدداً شروع شده بود تا پلیس سلطنتی را که در جستجوی تبعیدیان فراری بود دلسرد و مستأصل نماید. ولی این نیروی چریک فاقد شدت و خشونت بود که نیروی چریک یهودا داشت. یوناتان بیشتر وضعیت دفاعی اتخاذ می کرد. بالأخره قدرت سلطنتی متوجه گردید که تعداد افراد یوناتان معدود است و چون عملاً نمی توانست آنان را یافته و دستگیر کند ترجیح داد با آنان کنار بیاید، چنان که بعدها در دوران استعمار فرماندهان ارتش های استعماری نیز با رؤسای قبایل بدوی صلح برقرار می کردند. بدین گونه، یوناتان پس از سه سال زندگی در نیروی چریک به یک موقعیت قانونی و رسمی دست یافت (۱- مک ۹: ۷۰-۷۳).

يك فرمانده كوچك محلي (۱۵۷-۱۵۲ پیش از میلاد)

در کتاب مکابیان، درباره این مرحله از زندگی یوناتان فقط یک عبارت وجود دارد: «یوناتان در مکماش (۱۵ کیلومتری شمال اورشلیم) استقرار یافت و قوم داوری آغاز کرد و بی دینان را از میان اسرائیلیان براند» (۹: ۷۳). «داوری کردن قوم» همان اصطلاحی است که در کتاب داوران به کرات ذکر گردیده و نویسندگان آن را به کار می برد چنان که گویی هشت یا نه قرن به عقب برگشته است. این

نکته بی دلیل نبوده و بسیار محتمل است که یوناتان به دورانی می‌اندیشیده که داوران با تدبیر و مهارت و اقدامات متهورانه موفق شدند تا اندازه‌ای استقلال اسرائیل را حفظ کرده شور و حرارت مذهبی را نگاه دارند (ر.ک «بی‌دینان را بیرون براند» ۷۳:۹) و سپس فرارسیدن دوران سلطنتی را آماده نمایند.

با گذشت زمان، اقتدار و نفوذ یوناتان افزایش می‌یابد او گرچه رئیس کوچک محلی بود که فقط در منطقه خود مورد احترام بود با این همه در نواحی اطراف از او سخن می‌گفتند زیرا خاطره اقدامات شگفت‌انگیز برادرش یهودا برای او حیثیت و افتخار ایجاد کرده بود.

فروش به مزایده (۱۵۲ پیش از میلاد)

در آن زمان، به سبب اختلافات و کشمکش بین اعضای خانواده سلطنتی، قدرت پادشاه دیمیتریوس متزلزل شده بود و یکی از پسر عموه‌های پادشاه به نام اسکندر بالاس می‌خواست قدرت را به دست گیرد. این دو شاهزاده که در جنگ داخلی در برابر هم قرار داشتند در پی آن بودند که با سربازان داوطلب پیمان ببندند و بدون هیچ ملاحظه و تردید به منظور حفظ منافع خود ابتدا جانب یکی را گرفته و سپس به دیگری بپیوندند.

پادشاه دیمیتریوس (که مدت هشت سال بود سلطنت می‌کرد) بهای اتحاد یوناتان با او را پرداخت بدین معنی که اجازه داد نیروی نظامی برای خود فراهم کرده، اسلحه بسازد و خود را متحد پادشاه اعلام کند (۶:۱۰). یوناتان این امتیازات را پذیرفته و برای نخستین بار پس از مرگ پدرش به اورشلیم آمده و در آن جا اقامت گزید و شروع به ساختن مجدد و مرمت شهر نمود (۱۰:۱۰). ولی اسکندر بالاس که مدعی سلطنت بود به نوبه خود به یوناتان نامه‌ای به این شرح نوشت: «در باره تو آگاه شده‌ایم که جنگ جویی دلاور هستی، مناسب آن هستی که دوست ما باشی. به این خاطر امروز تو را کاهن بزرگ ملت خود تعیین می‌کنیم و عنوان دوست پادشاه را به تو می‌دهیم» (۱۹:۱۰-۲۰). پس یوناتان جانب دیمیتریوس را رها کرده و در صف طرفداران اسکندر قرار گرفت.

کاهن اعظم و «دوست پادشاه» (۱۵۲ پیش از میلاد)

به این ترتیب یوناتان «دوست پادشاه» می‌شود، پادشاه (اسکندر بالاس) که پسر آنتیوخوس اپیفان بود.

او هم چنین «کاهن اعظم» شده بود. برادرش یهودا، در گذشته موفق گردید مجدداً معبد اورشلیم را محل پرستش خدای واقعی کند ولی نتوانست مانع از آن شود که یک نفر

از یونانی‌گرایان در مقام کهنات اعظم بماند. اکنون احراز این مقام به وسیله یوناناتان نشانه موفقیت طرفداران مقاومت به شمار می‌رفت. با این همه این سؤال مطرح بود که آیا انتصاب یوناناتان با مقررات و قوانین یهود تطبیق می‌کند. آیا او نیاس پسری نداشت که جانشین او شود؟ ولی به نظر یوناناتان اکنون موقع آن نبود که به ملاحظات قضایی و شرعی بیندیشد بلکه به پیش می‌رفت. یکی از عبارات کتاب مکابیان طرز رفتار و اندیشه او را به خوبی نشان می‌دهد: «یوناناتان در جشن خیمه‌ها تزیینات مقدس را دربر کرد؛ افراد جنگی خود را گرد آورد و اسلحه زیادی ساخت» (۲۱:۱۰).

کاهن اعظم جدید پیش از هر چیز به فکر توسعه قدرت خود بود، که طرز رفتار پاپ ژولیوس دوم را به یاد می‌آورد.

مسابقه به سوی افتخارات (۱۵۰-۱۴۷ پیش از میلاد)

پس از این که اسکندر بالاس قدرت و مقام خود را مستحکم کرد به کسانی که از او پشتیبانی کرده بودند پاداش داد. نام یوناناتان جزو «نخستین دوستان شاه» نوشته شده بود (۶۵:۱۰)؛ به اضافه به او عنوان حکمران نظامی و کشوری یهودیه و چندین سرزمین مجاور داده شد. البته سمت کهنات اعظم را هم داشت ولی ظاهراً خدمت معبد مهم ترین مشغله او به شمار نمی‌رفت.

سه سال بعد که یوناناتان خدمات جدیدی برای پادشاه اسکندر انجام داده بود (۶۷-۶۸:۱۰) از طرف او به مقام «خویشاوند شاه» مفتخر گشت (۸۹:۱۰) و به این ترتیب به اوج افتخارات دربار سلوکیان نایل گردید. یوناناتان این عنوان‌ها را حفظ کرده و موقعیت و مقام خود را مستحکم نمود و قدرت خود را به سرزمین‌های جدیدی گسترش داد تا روزی که در سال ۱۴۳ پیش از میلاد بر اثر توطئه‌ای کشته شد (۱۲:۳۹-۵۳).

در راه به سوی استقلال

از مرگ یهودای مکابی (۱۶۰ پیش از میلاد) تا کشته شدن یوناناتان (۱۴۳ پیش از میلاد) نزدیک به بیست سال می‌گذشت. کسی که در آن تاریخ در تبعید و فرار می‌بود یک شخصیت دولتی، فرمانده نظامی و کاهن اعظم شده بود. یوناناتان با مرور زمان و با استفاده از آشفستگی‌های سیاسی و اختلافات خانواده سلطنتی موفق شده بود با حيله و تدبیر این تغییر وضعیت را ایجاد کند.

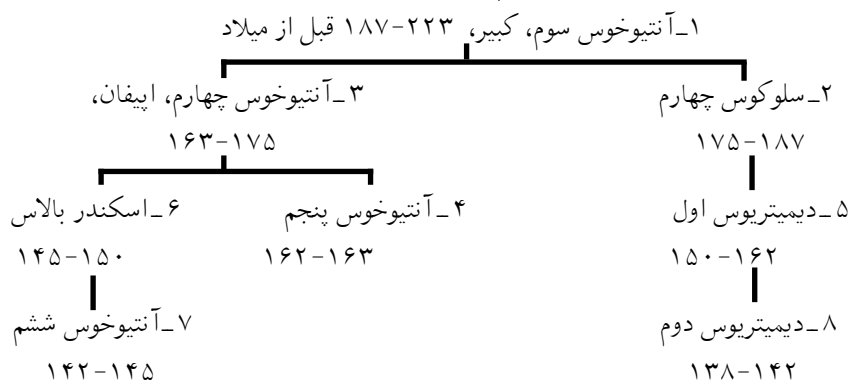
نویسنده کتاب اول مکابیان هنگامی که از یهودا سخن می‌گوید اکثراً از نیایش‌های این فرمانده نظامی و اظهارات ایمانی نیرومند او یاد می‌کند در صورتی که در فصولی که به یوناناتان اختصاص داده است مطالبی از این قبیل وجود ندارد.

با این همه اعمال این دو نفر بر مبنای رفتار پدرشان و وصیت نامهٔ اوست (۲:۱۵-۲۸، ۴۹-۶۸)، رفتاری که بر اثر تعقیب و شکنجه آنتیوخوس منجر به عصیان مسلحانه گردید. در این مورد می توان گفت که یهودا و یوناتان منظور و هدف مشابهی داشتند زیرا پس از برطرف شدن خطری که ایمان را تهدید می کرد هر دو تصمیم گرفتند زمینهٔ بازگشت استقلال سیاسی را فراهم سازند. ولی طرز عمل و رفتار آنان تفاوت داشت هم چنان که خلق و خوی ایشان متفاوت بود. یهودا مردی جنگجو به شمار می آمد در صورتی که یوناتان حيله گری بود که صبر می کرد تا فرصت فرارسد؛ یهودا عارف، صوفی مسلک و یوناتان سیاستمداری زبردست بود، موقعی که آنان را با یکدیگر مقایسه کنیم این سخن حکیمانه یک نویسنده و شاعر عارف فرانسوی به یاد می آید که نوشته است: «تصوف و عرفان در دنیای سیاست ارزش معنوی خود را از دست داده و تباه می گردد». در هنگام مرگ یوناتان هنوز دولت اسرائیل به صورت مستقل ایجاد نشده بود ولی زمان اعلام استقلال نزدیک بود

اختلافات خاندان سلطنتی در سوریه

پس از مرگ سلوکوس چهارم، این حق پسرش دیمیتریوس بود که به سلطنت برسد ولی عموی او، برادر پادشاه متوفی، قدرت را به دست گرفت و به نام آنتیوخوس اپیفان سلطنت کرد. همین غصب مقام سلطنت موجب گردید مدتی دراز دو سلسله در رقابت با یکدیگر، نوبت به نوبت فرمانروایی کنند و چندین بار قدرت از یک سلسله به سلسلهٔ دیگر منتقل گردد. در این میان یوناتان و سپس شمعون از رقابت آنان استفاده می کردند.

شجره نامهٔ پادشاهان سلوکی



شمعون

استقلال رسمی

هنگامی که یهودا مکابی کشته شد یوناتان مجبور گردید فرار کرده، خود را پنهان نماید ولی پس از مرگ یوناتان، برادرش شمعون که جانشین وی بود نه فقط کاهن اعظم می شد بلکه عنوان فرمانروای کشوری و نظامی ناحیه را داشت. شمعون، نظیر یوناتان عنوان پادشاهی نداشت ولی از همان موقع مقام فرماندهی به صورت موروثی و سلسله ای درآمده بود. وانگهی از مدت‌ها قبل، یوناتان برادرش را در عملیات نظامی شرکت داده و او را مأمور اجرای عملیات می کرد تا به ابتکار خود عملیات را انجام دهد (۱۱:۶۴-۶۶، ۱۲:۲۲-۳۵ و ۳۸).

شمعون در مدت نه سال که قدرت را در دست داشت کاری را که یوناتان آغاز کرده بود ادامه می داد و از ثمره عمل مداومی که او انجام داده بود استفاده می کرد.

نخستین سال فرمانروایی شمعون... (۱۴۲ پیش از میلاد)

شمعون چند ماه پس از آن که جانشین برادرش شد با استفاده از اختلافات جدیدی که در بین افراد خاندان سلطنتی ایجاد شده بود موافقت پادشاه جدید (دیمیتریوس دوم) در این مورد که کشور یهودیان از پرداخت خراج سالیانه به خزانه سلطنتی معاف گردند را کسب نمود. برای پی بردن به اهمیت این واقعه باید سؤالی را که بعدها رقیبان عیسی از او خواهند کرد که آیا بایستی به نیروی اشغالی مالیات پرداخته شود یا نه؟ (ر. ک مت ۱۷:۲۲) را به یاد آورد. معافیت از پرداخت هرگونه خراج به پادشاه سلوکی، استقلال مالی یهودیان را تأمین می کرد و عملاً به ایالت یهودیان خودمختاری می داد. «یوغ بیگانگان از (گردن) اسرائیل برداشته شد» (۱۳:۴۱) و نویسنده کتاب منتهای شادی خود را ابراز نموده چنین ادامه می دهد «و قوم روی قراردادهای و اسناد نوشتند: «نخستین سال فرمانروایی شمعون، کاهن اعظم برجسته، استراتژ و رهبر یهودیان...» (۱۳:۴۲).

پیروزی آکرا (۱۴۱ پیش از میلاد)

در این زمان هنوز یک پادگان نظامی سوریه در اورشلیم وجود داشت زیرا به خاطر داریم که آنتیوخوس اپیفان دژ مستحکمی در شهر بنا کرده بود (۱:۳۳-۳۵). بیست و

شش سال از آن تاریخ می‌گذشت. چندین بار یهودا و سپس یوناتان به این قلعه حمله کرده بودند بدون این که نتیجه‌ای حاصل کنند و هرگز موفق به تسخیر آن نشده بودند. شمعون با ایجاد قحطی، سربازانی را که هنوز دژ را در اشغال داشتند مجبور به تسلیم کرد. «یهودیان با هلله و شادی و شاخه‌های نخل، با صدای بربط‌ها، چنگ‌ها و سنج‌ها، با خواندن سرودها و آوازهای مذهبی به آکرا وارد شدند زیرا دشمنی بزرگ شکست خورده و از اسرائیل بیرون انداخته شده بود (۵۱:۱۳).

شکوه خاندان

شمعون آخرین پسر متیاس که هنوز در قید حیات بود، مودین را که «شهر پدرانش» بود آباد کرد. برای پدر و برادرانش مقبره‌ی مجللی بنا نمود تا خاطره مبارزات شجاعانه‌ای که خانواده‌اش در بیرون کردن مشرکان از یهودیه انجام داده بودند حفظ شود: «برایشان تزییناتی با ستون‌های گرداگرد بساخت، برستون‌ها جنگ افزارها به یادبود ابدی بگذاشت» (۲۹:۱۳).

مدح و ستایش شمعون (۱۴۰ پیش از میلاد)

مردم در بین خود می‌گفتند: «چه شهادتی از حق شناسی به شمعون و پسرانش ابراز داریم؟ زیرا وی، هم‌چنین برادران و خانواده‌ی پدرش خود را محکم نگاه داشته‌اند، با اسلحه دشمنان اسرائیل را برانده و آزادی خود را برقرار کرده است» (۲۶-۲۵:۱۴). بنابراین تصمیم گرفتند مدح و ستایش شمعون را بر روی لوح‌های برنزی حکاکی نموده و در مدخل معبد نصب کنند. متن آنها که یادآور حماسه‌ی قهرمانی مکابیان بود بدین شرح است: «شمعون... و برادرانش با خطر روبه‌رو گردیده و علیه دشمنان ملت خود برخاستند تا مکان مقدس تورات آنان محفوظ بماند و آنان ملت خود را به افتخاری بزرگ برجسته داشتند» (۲۹:۱۴).

بقیه این کتیبه عملیات درخشان شمعون، نبردها و پیروزی‌های او را ستایش می‌کرد (زیرا شمعون سرزمینی را که بر آن فرمانروایی می‌کرد باز هم توسعه می‌داد).

در انتظار يك پیامبر

با این وصف یکی از عبارات این فرمان جالب توجه است: «یهودیان و کاهنان تصمیم گرفته بودند که شمعون «رهبر» و کاهن بزرگ ابدی ایشان گردد تا زمانی که یک نبی درخور ایمان برخیزد» (۴۱:۱۴).

انتظار ظهور یک پیامبر ظاهراً انعکاس مسائلی است که در آن ایام مطرح بوده بدین معنی که مردم فکر می‌کردند آیا دست یابی یوناتان و سپس شمعون به مقام کهنانت اعظم برابر قانون تورات است؟ هم‌چنین پرسیده می‌شد آیا قدرتی که شمعون به دست آورده و تقریباً قدرت سلطنتی است حقوق سلطنتی اولاد داود را از بین نمی‌برد؟ فقط یک پیامبر معتبر می‌توانست به این سؤال‌ها پاسخ دهد.

داماد خیانتکار

شمعون چندین پسر داشت، پسر بزرگتر به نام یوحنا، یکی از معاونین او به شمار می‌آمد (۱۳:۵۳، ۱۶:۱-۱۰)؛ نام دو پسر دیگر او: یهودا و متیاس ذکر شده است (۱۶:۲ و ۱۴) هم‌چنین دامادی به نام بطلمیوس داشت که در ناحیه اریحا فرماندهی می‌کرد. «قلبش (بطلمیوس) به اهتزاز درآمد، خواست کشور را متصرف گردد و علیه شمعون و پسرانش نقشه خائنه‌ای برای نابودی آنها می‌کشید. در هنگام شمعون که شهرهای کشور را درمی‌نوردید... به اریحا فرود آمد، متیاس و یهودا پسرانش...» (۱۶:۱۳-۱۴). بطلمیوس از حضور ایشان در کاخ خود استفاده کرده آنان را به قتل رسانیده و می‌خواست قدرت را به دست گیرد. ولی در این موقع اقتدار و مقام خاندان مکابیان را همه مردم به خوبی پذیرفته بودند. بدین سبب یوحنا پسر ارشد شمعون سریعاً وضعیت را سر و سامان داده و جانشین پدرش شد (۱۶:۲۳-۲۴).

کشور سلطنتی داود کجاست؟

روایت کتاب اول مکابیان با ذکر این وقایع به پایان می‌رسد. سال ۱۳۵ پیش از میلاد است، چهل سال پیش بر اثر نهضت یونانی‌گرایی بحرانی ناگهانی ایجاد شده بود. در طی این دوران پرآشوب، اسرائیل از ایمان خود دفاع می‌کرد ولی خاندان مقاومت‌کنندگان که یهودیان آزادی مذهبی خود را مدیون ایشان بودند به سوی جاه‌طلبی‌های سیاسی کشیده شدند. سلسله‌ای که پس از شمعون بر اسرائیل حکومت خواهد کرد سلسله‌ای شگفت‌انگیز خواهد بود و حکومت سلطنتی را برقرار خواهد کرد، ولی آیا این حکومت ملکوت خدا بوده است؟

سلسله‌ای شگفت‌انگیز

کتاب اول مکابیان با ذکر جلوس یوحنا هیرکان به پایان می‌رسد و در نوشته‌های کتاب مقدس هیچ نکته دیگری دربارهٔ حوادث مکابیان ذکر نشده ولی با استفاده از آن چه تاریخ نویس مشهور یهودی یوسفوس نوشته است می‌توان بعضی از وقایع مهم و اساسی را دانست.

سلسله آسمونیان

در مدت سه چهارم قرن، اولاد شمعون وارث عناوین، قدرت و مقام او بودند. یکی از نواده‌های شمعون به نام اسکندرژانه (۱۳۷-۷۶ پیش از میلاد) حتی عنوان پادشاهی گرفته و این عنوان به جانشینان او نیز منتقل گردید. این سلسله را آسمونیان می‌نامند (زیرا پدر متیاس آسمونه نامیده می‌شد) در مدت چهل سال سه بار انقلاب داخلی در خانواده سلطنتی رخ داد: بدین معنی که پس از مرگ یوحنا هیرکان (۱۰۴ پیش از میلاد)، پسرش ارستبولس برای احراز مقام جانشینی یکی از برادرانش را به قتل رسانیده و برادران دیگر و مادر خود را به زندان افکند (مادرش در زندان از گرسنگی مرد). اسکندرژانه یک سال پس از رسیدن به قدرت (۱۰۳ پیش از میلاد)، یکی دیگر از برادرانش را به قتل رسانید. پس از مرگ اسکندر (۶۷ پیش از میلاد) دو پسر او با یکدیگر به جنگ پرداختند.

در این جا شاید لازم به یادآوری باشد که جانشینی داود هم بدون توطئه و ریختن خون انجام نگردید (۱- پاد ۱-۲).

توسعه سرزمین اسرائیل

یوحنا هیرکان (۱۳۴-۱۰۴ پیش از میلاد) و پسرش اسکندرژانه (۱۰۳-۷۶) اقدامات یوناتان و شمعون را ادامه داده و به تدریج سرزمینی را که در تحت تسلط داشتند توسعه می‌دادند. این توسعه و ضمیمه شدن سرزمین‌های جدید همراه با اجرای سیاست متعصبانه مذهبی بود؛ بدین معنی که در شمال، معبد سامریان را که بر روی کوه جریزیم قرار داشت خراب کردند و در جنوب در سرزمین ادومیه اهالی را مجبور به پذیرفتن ختنه نمودند.

زندگی مذهبی پر آشوب

در این مدت فعالیت شدید مذهبی جریان داشت و دو نظریه مذهبی، دو روش مختلف در علم الهی ایجاد شده بود که با یکدیگر مخالف بودند و چنان که خواهیم دید نقش مهمی در انجیل خواهند داشت.

فریسیان- نخستین بار در دوران سلطنت یوحنا هیرکان (۱۳۵-۱۰۴ پیش از میلاد) از فریسیان یاد شده و هنگامی که به بحث درباره عهدجدید پردازیم درباره آنان توضیح بیشتری داده خواهد شد. اکنون فقط یادآوری می‌کنیم که نظریات فریسیان منحصراً جنبه مذهبی داشته است. این افراد که علاقمند و وفادار به امور مذهبی بودند در شرح و توضیح کلام منزل فعلاً نه شرکت نمودند. فریسیان به زندگی جاودانی روح و به رستخیز جسمانی اعتقاد داشتند. فرا رسیدن ملکوت خدا را انتظار می‌کشیدند و مشعل زهد و تقوای یهود را فروزان نگه می‌داشتند. افراد این فرقه از همه طبقات جامعه به استثنای طبقه کاهنان بودند. به طوری که برآورد می‌شود تعداد افراد این فرقه در دوران سلطنت یوحنا هیرکان لااقل شش هزار نفر بوده است. قدرت و نفوذ آنان خیلی زیاد بوده و طرفداران بسیاری داشتند.

صدوقیان- این افراد، اشراف زادگانی بودند که مخصوصاً به طبقه کاهنان تعلق داشتند. این اشخاص با هرگونه شرح و تفسیر عقیدتی مخالف بوده و مخصوصاً رستخیز را نمی‌پذیرفتند ولی برخلاف فریسیان از قدرت حکومتی پشتیبانی می‌کردند.

اسنیان- بالأخره باید از این فرقه یاد کرد که تعدادشان محدود بود و در کنار یهودی‌گری رسمی تشکیل شده بود ولی بعدها قدرت و نفوذ زیادی به دست آورد. اعضای این فرقه تسلط آسمونیان را برمعبد قبول نداشتند. در تاریخی که دقیقاً نمی‌توان تعیین کرد کاهنی که به لقب «استاد عدالت» نامیده می‌شد به وسیله «کاهن بی‌دین» (ظاهراً منظور یوناتان یا شمعون است) تحت تعقیب و فشار قرار گرفت و به همراه پیروان خود به صحرای کنار بحرالحمیت به نقطه‌ای به نام قمران پناه برد. این عده می‌خواستند مطلقاً برابر مقررات قانون تورات زندگی نمایند.

قدرت مورد اعتراض

یک روز یوحنا هیرکان سؤال کرده بود که مردم درباره او چه فکر می‌کنند و یک نفر فریسی پاسخ داد: «اگر می‌خواهی عادل باشی از مقام کهنانت اعظم صرف نظر کن؛ و به حکومت کردن بر مردم اکتفا کن».

در سالهای بعد و مخصوصاً هنگامی که اسکندر ژانه به پادشاهی رسید دشمنی فریسیان تشدید یافت و این خصومت دو علت داشت: یکی این که اسکندر با اعلام

پادشاهی خود، قدرت و مقام نسل داود را غصب می کرد، از سوی دیگر چون فرمانده جنگی و مرد سیاسی بود می توان گفت که در وظیفه کهنانت اعظم قصور می ورزید. مضافاً بر این که مردم می دانستند آسمونیان بر طبق اصول اخلاقی زندگی نمی کنند.

جنگ و صلح

البته پادشاه که مقام کهنانت اعظم را داشت نمی توانست بدگمانی فریسیان را تحمل نماید. در نتیجه جنگ شدیدی در گرفت که مدت شش سال ادامه داشت. در این مبارزه فریسیان مغلوب شدند و هشتصد تن از آنان را مصلوب کردند. هم چنین پادشاه فرمان داد در برابر چشم آنان زنان و فرزندانشان را قتل عام نمایند.

چند سال بعد ملکه آلكساندرا (۷۶-۶۷ پیش از میلاد) موفق گردید با فریسیان صلح برقرار کند و حتی در انجمن بزرگ، دادگاه عالی یهود (سانهدرین) مقامی به فریسیان داد. در این دادگاه تا به آن تاریخ فقط رؤسای خانواده های بزرگ و اعضای کهنانت که با کاهن بزرگ بستگی داشتند شرکت می کردند. آلكساندرا طبقه دیگری هم به وجود آورد که طبقه کاتبان است و همگی آنان از فریسیان بودند. به زودی این افراد به سبب تعداد زیادشان و اقتداری که در بین مردم داشتند، در دادگاه عالی یهود نفوذ و تسلطی بیش از سایرین به دست آوردند.

سه هیأت نمایندگی

با این همه قدرت سلطنتی رو به زوال می رفت. در سال ۶۳ پیش از میلاد، پمپه سردار رومی پس از این که سرزمین سوریه را به امپراتوری رم ضمیمه کرد پیروزمندانه به دمشق وارد گردید. کاملاً معلوم بود که نقشه سیاسی منطقه خاور نزدیک را تغییر خواهد داد. ولی معلوم نبود با سلسله آسمونیان چه خواهد کرد؟

در این موقع سه هیأت نمایندگی که از یهودیه آمده بودند خود را به او معرفی کردند. یکی از این ها را هیرکان دوم فرستاده بود دیگری از طرف آریستوبولس بود. این دو برادر، پس از مرگ مادرشان آلكساندرا (۶۷ پیش از میلاد) برای احراز مقام سلطنت و کهنانت اعظم با یکدیگر در جنگ بودند و هر کدام سعی می کرد پشتیبانی سردار رومی را به دست آورد.

ضمناً هیأت نمایندگی سومی نیز خود را به پمپه معرفی کرد. این هیأت از جانب ملت یهود بود (و بدون شک فریسیان محرک این هیأت بوده اند). اینان تقاضای الغای حکومت سلطنتی را داشتند و به نظرشان کافی بود یک کاهن اعظم داشته باشند که نماینده ملت یهود در برابر مقامات رومی باشد.

به نفع هیرودیس

پمپه راه حل سومی را پذیرفت و به این ترتیب هییرکان دوم به عنوان کاهن اعظم باقی می ماند ولی عنوان پادشاهی را از دست می داد ولی یهودیه مجبور بود مجدداً به حکومت مشرکان خراج بپردازد.

هییرکان دوم مشاوری داشت از اهالی ادومیه که آنتی پاتر نامیده می شد. این شخص جزو ملتی بود که آسمونیان بر آنان غلبه نموده و مجبورشان کرده بودند ختنه را بپذیرند؛ آنتی پاتر مردی با تدبیر و جسور بود و اسکندر ژانه او را به حکمرانی سرزمین ادومیه منصوب کرده بود. وی از آن تاریخ سیاستی نظیر یونان را اعمال می کرد تا به قدرت دست یابد. در سال ۴۷ پیش از میلاد حکومت رُم به او عنوان «همشهری رومی» داده و به سمت حکمران یهودیه منصوب کرد در صورتی که هییرکان کاهن اعظم مانده و عملاً هرگونه قدرت کشوری را از دست داده بود.

چند سال بعد، رومیان به هیرودیس، پسر آنتی پاتر عنوان پادشاهی دادند. هیرودیس نواده هییرکان دوم، با دختری به نام مریم ازدواج کرد تا بدین وسیله احراز او به مقام سلطنت اسرائیل در نظر یهودیان قانونی و شرعی باشد. هیرودیس بر سرزمین هایی که آسمونیان به دست آورده بودند مدت چهل سال سلطنت کرد.

پس تو پادشاه هستی؟...

(مت ۲۷:۱۱؛ مر ۱۵:۲؛ لو ۲۳:۳؛ یو ۱۸:۳۳-۳۸)

طبق آیین نیایش کاتولیک یک روز را در سال به نام روز مسیح - پادشاه جشن می‌گیریم. آیا این عمل صحیح است؟ زیرا عنوان پادشاه برای بسیاری از مردمان نوعی ناراحتی ایجاد می‌کند و باید دید که آیا عیسی مدعی چنین عنوانی بوده و اگر چنین است مفهوم آن چه بوده است؟

آنچه مسلم است وقتی عیسی بر مردم ظاهر شد بسیاری تصور می‌کردند که او همان پادشاه و مسیح موعودی است که پیامبران اعلام کرده بودند (اش ۹: ۱-۶؛ میک ۵: ۱-۵؛ ار ۲۳: ۵-۸). می‌خواستند «او را به زور برده پادشاه سازند» (یو ۶: ۱۵). نتنائیل به او گفته بود: «ای استاد، تو پادشاه اسرائیل هستی» (یو ۱: ۴۹). به هنگام ورود عیسی به اورشلیم مردم با در دست داشتن شاخه‌های نخل از او استقبال کرده فریاد می‌کشیدند: «هوشیاعانا پسر داودا. مبارک باد آن پادشاهی که می‌آید!» (مت ۲۱: ۹؛ لو ۱۹: ۳۸). و شاگردان عموآس به خاطر این که امیدشان برآورده نشده بود زاری کنان می‌گفتند: «ما امیدوار بودیم که همین است آن که می‌باید اسرائیل را نجات دهد» (لو ۲۴: ۲۱).

بنابراین جای شگفتی نیست که دشمنانش برای این که محکومیت او را از پیلاتس بگیرند از این استدلال سیاسی استفاده کرده و بگویند: «این شخص را یافته ایم که قوم را گمراه می‌کند و از جزیه دادن به قیصر منع می‌نماید و می‌گوید که خود مسیح و پادشاه است» (لو ۳۲: ۲). پیلاتس مردد بود زیرا به نظر او این شخص نه تنها مشکل ساز نمی‌آمد بلکه شخصیت عجیبی جلوه می‌کرد و سپس با لحنی تمسخرآمیز از او پرسیده بود: «پس تو پادشاه یهودیان هستی؟» پاسخی که عیسی می‌دهد، بنا بر سه انجیل نظیر یکی است و پاسخی مبهم است زیرا می‌گوید: «تو این را می‌گویی». این پاسخ را معمولاً به مفهوم اثبات و تأیید درک می‌کنیم یعنی: «تو این را گفته‌ای و درست است...» ولی ترجمهٔ بهتری مسئولیت تصور و گمان پیلاتس را بر عهدهٔ خود او می‌گذارد: «تویی که این حرف را می‌گویی...». در انجیل یوحنا این گفتگو بیشتر تشریح شده و عیسی به نوبهٔ خود می‌پرسد: «آیا تو این را از خود می‌گویی یا دیگران دربارهٔ من به تو گفته‌اند؟» پیلاتس که حوصله‌اش سر رفته است پاسخ می‌دهد: «مگر من یهود هستم؟... امت تو و رؤسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟» و پاسخی که عیسی می‌دهد همه چیز را روشن می‌کند: «سلطنت من از این دنیا نیست... سلطنت من از این جا نیست» -

«مگر تو پادشاه هستی؟» - «تو می‌گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم و به جهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم و هر که از راستی است صدای مرا می‌شنود». پس از این سخنان گفتگو پایان می‌یابد و دیگر عیسی سخنی نخواهد گفت. هیرودیس به مسخره لباسی ارغوانی بر او می‌پوشاند. سربازان برایش تاجی از خار می‌بافند، بر او سیلی زده و مسخره کنان خواهند گفت: «سلام! ای پادشاه یهود!» دشمنانش پیلاتس را تهدید می‌کنند که به قیصر دادخواهی خواهند کرد و بدین وسیله محکومیت او را از پیلاتس کسب می‌کنند. دشمنان عیسی می‌گویند: «هر که خود را پادشاه سازد برخلاف قیصر سخن می‌گوید». با این همه پیلاتس دستور می‌دهد بر روی صلیب اعلانی نصب کنند که علت محکومیت را نشان دهد و دستور می‌دهد بر روی آن بنویسند: «عیسی ناصری پادشاه یهود» کاهنان اعظم که با نوشتن چنین عبارتی مخالف بودند اعتراض می‌کنند ولی پیلاتس آنان را بی‌کارشان فرستاده می‌گوید: «آنچه را که نوشته‌ام، نوشته‌ام» (مت ۲۷:۳۷؛ یو ۱۹:۱۹-۲۱).

به این ترتیب عیسی از هرگونه ادعایی برای سلطنت دنیوی امتناع کرده و چون خواسته بودند او را پادشاه کنند نپذیرفته بود؛ کسانی انتظار داشتند که او رومیان را بیرون کرده و مجدداً سلطنت را در اسرائیل برقرار نماید ولی عیسی امید آنان را برنیاورده بود با این همه فرا رسیدن ملکوت را مژده می‌داد (مت ۴:۲۳، ۹:۳۵) و اظهار می‌داشت که دوران این ملکوت هم اکنون آغاز نشده است (مت ۱۱:۱۲)؛ گفته است «ملکوت پسر انسان» و «ملکوت پدر» یکی است (مت ۱۳:۴۱)؛ در گفتاری که درباره‌ی داوری نهایی خواهد کرد خود را مانند پادشاهی معرفی می‌نماید که به بعضی خواهد گفت: «بیایید ای برکت یافتگان از پدر من...» و به دیگران خواهد گفت: «ای ملعونان از من دور شوید...» (مت ۲۵:۳۴-۴۶).

بنابراین او سلطنت مسیحایی را به خود نسبت داده است ولی این سلطنت ارتباطی با سلطنت «پادشاهان ملت‌ها که هم‌چون ارباب فرمان می‌دهند» ندارد بلکه سلطنت خدمتگزار است (لو ۲۲:۲۵-۲۷). در لحظه‌ای که پاهای رسولانش را می‌شوید به آنان می‌گوید: «شما مرا استاد و آقا می‌خوانید و خوب می‌گویید زیرا که چنین هستم. پس اگر من که آقا و معلم هستم پاهای شما را شستم بر شما نیز...» (یو ۱۳:۱۳-۱۴). در مدت زندگانی زمینی خود خواسته بود هم‌چون خدمتگزاری باشد که اشعیای نبی اعلام کرده بود. مقام و منصب سلطنتی خود را با تحقیر و سرافکنندگی بر روی صلیب به دست آورده (فی ۲:۶-۱۱) و رستاخیز او این مقام را به او داده (اع ۲:۳۰-۳۱). از این پس «پادشاه پادشاهان و رب الارباب است» (۱- تیمو ۶:۱۵؛ مکا ۱۹:۱۶). در زمان‌های آخر با این سمت «خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری کند» (۲- تیمو ۴:۱).

بدین گونه رؤیای دانیال نبی تحقق می یابد که نوشته است: «سلطنت، جلال و ملکوت به او داده شد تا جمیع قوم ها و امت ها و زبان ها او را خدمت نمایند. سلطنت او سلطنت جاودانی و بی زوال است و ملکوت او زایل نخواهد شد (دان ۷:۱۴)».

دانیال: پسر انسان

چرا دانیال دربارهٔ بابل سخن می‌گوید؟

نبوکدنصر و مخصوصاً شهر بابل اثری شگفت‌انگیز و افسونگر بر نوشته‌های کتاب مقدس گذاشته‌اند. در نخستین صفحه‌های کتاب پیدایش از این شهر بزرگ که در منطقه بین‌النهرین قرار دارد نام برده شده و از برج عظیم بابل یاد می‌شود (پید ۱۱). و حتی نام این شهر در مکاشفهٔ یوحنا به عنوان «فاحشه بزرگ» ذکر می‌شود که از خون مقدسان سرمست است (مکا ۱۷). کشور اسرائیل که در طی تاریخ خود با بسیاری از کشورها در جنگ بوده، هر بار پایتخت کشورهای مذکور را به عنوان مظهر بدی و شرارت مجسم و معرفی می‌کرده است (ر. ک شهر نینوا در کتاب نحیمیا؛ شهر بورسا در کتاب عوبدیا) ولی بابلیان نه فقط سرزمین یهودیه را اشغال کردند بلکه معبد اورشلیم را ویران نموده و اهالی کشور را به اسارت بردند. در نظر یهودیان، بابل و پادشاهان آن همواره یادآور دوران اسارت و تبعید بودند. در نوشته‌های مقدس آمده است که بابل فقط قادر به اجرای طرح‌های عظیمی است که سرتاسر دنیا را بیرحمانه مضمحل و خرد کند و «نیروی خود را خدای خود می‌شمارد» (حب ۱: ۱۱)، چکشی است که زمین را در هم می‌کوبد (ار ۲۳: ۵۰)، نمونه و مظهر فساد، خودپرستی، بیرحمی، بت‌پرستی و جادوگری است.

نبوکدنصر پادشاهی است که خاطرهٔ عملیات او بیش از پادشاهان دیگر در کتاب مقدس ضبط گردیده و این کاملاً به جاست زیرا وی شهر منفور بابل را به اوج قدرت خود رسانید، بر تمام مشرق زمین تسلط یافت، مصر و تمام ایالت‌های فنیقی متعلق به آن کشور را به تصرف درآورد، چندین بار سرزمین فلسطین را اشغال کرد، شهر اورشلیم را ویران نمود، پسران پادشاه را گردن زد پیش از آن که چشمان پدرشان را کور کند، اهالی یهودیه را در چندین مرحله متوالی به اسارت برد، خلاصه شایستهٔ فرمانروایی بر چنین شهر ستمگر و خونخوار بود و سزاوار بود

نامش به افسانه شهر بابل پیوندد. بنابراین جای شگفتی نیست که چندین قرن بعد، نویسنده کتاب دانیال برای نشان دادن تکبر کسی که خود را خدا می داند تصویر برجسته نبوکدنصر را انتخاب کرده باشد زیرا نویسنده کتاب دانیال در بحبوحه دوران تعقیب و شکنجه های مذهبی به سر می برد. پادشاهی خارجی به نام آنتیوخوس بر سرتاسر یهودیه تسلط یافته و برای خود عنوان الوهیت قایل شده و خود را اپیفان می نامید که به معنی «خدای متجلی» است. خیال می کرد همه در برابر او باید مطیع و تسلیم باشند و امپراتوری او مستحکم و پا برجا خواهد ماند مگر این که وجدان رعایای خود را مضمحل سازد. او خود را انسانی می پنداشت که در افسانه ها و اساطیر ذکر شده که تشنه قدرت است و هیچ عاملی نباید او را از رسیدن به قدرت باز دارد. با این همه ایمان اسرائیل توانست آن چه را که ظاهراً محال و غیرممکن می نمود انجام دهد: سنگی از کوه کنده شد و پاهای سفالی مجسمه عظیم الجثه را درهم شکسته خورد کرد.

به هر صورت تصویر افسانه ای شهر بابل و پادشاه آن نبوکدنصر فقط جنبه های منفی نداشت و احساس می شود که قدرت و شوکت نبوکدنصر شگفتی و تحسین هم ایجاد می کرده است زیرا گرچه نمونه و مظهر فرمانروای مطلق العنان و ستمگر بود ولی در ضمن سلطانی مقتدر نیز به شمار می آمد که دم و دستگاهی با عظمت و پرشکوه داشت. اهالی کشور کوچک یهودیه با دیدن پایتخت با عظمت بابل و دربار پادشاه دچار حیرت و شگفتی شده بودند و با توجه به تاریخ گذشته خود درمی یافتند که کسی نمی توانسته است در برابر قدرت بابلیان مقاومت نماید. ولی با بررسی های مختلف این دوران متوجه می شدند که بشریت به سوی قهقرا می رود و از عصر طلایی به دوران های نقره، برنز و آهن و بالأخره به دوران سفال باز می گردد.

ملکوت خدا که بایستی با رسیدن دوران های جدید ایجاد شده و برقرار گردد در ادامه ملکوت های زمینی نیست و ترقی و پیشرفت کند و تدریجی هیچ ملکوتی به ملکوت خدا منتهی نمی شود بلکه ملکوت خدا خواهد آمد تا دنیا را از هرج و مرجی که در آن فرو افتاده است نجات دهد. این تحول موجب تغییر وضعیت کلی و وارونه شدن ارزش ها خواهد بود و بارها در ادبیات مکاشفه ای در این باره سخن رفته است.

طرح کتاب دانیال

از خصوصیات کتاب دانیال این است که قسمتی به زبان آرامی و قسمت دیگر به زبان عبری نوشته شده است. بهترین توضیح در این باره بر مبنای این فرضیه است: قسمت اول کتاب (باب های ۱-۷) به زبان آرامی که اغلب یهودیان مشرق بدان مکالمه می کردند نوشته شده بود و سپس شروع به ترجمه آن به زبان عبری کرده اند (۱:۱-۳:۲) بعداً کار ترجمه قطع شده است. قسمت دوم کتاب مستقیماً به زبان عبری نوشته شده و کاملاً در ادامه و توضیح قسمت اول است (باب های ۸-۱۲). بالأخره قسمت هایی به زبان یونانی به کتاب افزوده شده است که پاره ای از آنها در باب های قبلی منظور و گنجانیده شده و بعضی دیگر باب های جداگانه تشکیل داده اند.

قسمت اول- باب ۱-۷ به زبان آرامی (بجز ۱:۱ تا ۳:۲ که به زبان عبری است).

باب ۱: دانیال و سه نفر همراهانش در مدرسه پیشخدمتان نبوکدنصر.
 باب ۲: دانیال رؤیایی را به نبوکدنصر توضیح می دهد: نخستین اعلام ملکوت خدا.
 باب ۳: سه نفر همراهان دانیال از پرستش بت سلطنتی خودداری کرده و بر اثر معجزه ای نجات می یابند.

متمم به زبان یونانی: سرود مذهبی سه مرد جوان. سرود مذهبی عزریا.

باب ۳: ۳۱ و ۴: جنون نبوکدنصر و گرایش او به ملکوت آینده خدا.

باب ۵: میهمانی بالتازار.

باب ۶: دانیال از تعقیب و آزار داریوش شاه نجات می یابد.

باب ۷: نخستین رؤیا: چهار حیوان عجیب الخلقه و پسر انسان.

قسمت دوم- باب ۸ تا ۱۲ به زبان عبری

باب ۸: توضیح و شرح درباره حیوانات عجیب الخلقه: کنایه از رؤیای یک قوچ (امپراتوری ایران) که به وسیله یک بز نر (امپراتوری اسکندر) کشته می شود.

باب ۹: نیایش دانیال و پاسخ فرشته جبرئیل، نبوت درباره هفتاد هفته.

باب ۱۰ تا ۱۲: پیدایش پسر انسان. وقایع جدید را نقل می کند (باب ۱۱) سپس درباره پایان روزگار و رستاخیز مردگان نبوت می نماید (باب ۱۲).

متمم های دیگر کتاب دانیال به زبان یونانی

باب ۱۳: سوزان به وسیله دانیال حکیم نجات می یابد. نخستین رمان پلیسی. این روایت را که کاملاً در ردیف نوشته های حکمت در کتاب مقدس است می توان با باب ۱ مقایسه نمود.

باب ۱۴: دانیال علیه خدایان دروغی. روایت دیگری در ردیف نوشته های حکمت که می توان با «نامه ارمیا» (بار ۶) مقایسه کرد. پایان و تیجه کتاب بیشتر از باب ۶ الهام می گیرد.

نام دانیال

در تاریخ کهن کتاب مقدس کسی به نام دانیال شناخته نشده مگر شخصی که از همراهان عزرا بوده (عزرا ۸: ۲) و شخص دیگری (که شاید همان شخص اولی باشد) که یکی از اسناد نحمیا را امضاء کرده است (نح ۱۰: ۷).

حزقیال چه گفته است؟

البته در کتاب حزقیال دو بار به شخصی به نام دانیال اشاره می شود و او را به همراه نوح و ایوب شخص عادل معرفی می نماید (حزق ۱۴: ۱۴ و ۲۰) و به عنوان نمونه حکمت و فرزانهگی ارائه می کند (حزق ۳: ۲۸).

مدتها تصور می کردند این شخص که به اختصار به او اشاره شده با دانیال، پیامبر دوران تبعید یک نفر است و گواهی حزقیال تاریخی بودن شخصیت او را تأیید می نماید. با این همه چند نکته جزئی تاریخ نویسان را دچار اشکال می کرد زیرا به نظر عجیب می آمد که حزقیال نام یک پیامبر معاصر را با دو شخصیت بزرگ کهن ذکر نماید؛ و عجیب تر آن که در باب ۲۸، این پیامبر اسرائیلی که در بابل می زیسته به عنوان مردی فرزانه و خردمند به پادشاه صور که او را به خوبی می شناخته است معرفی و یادآوری شود.

مسئله املاء

مضافاً بر این که حتی املاء نام او مفسران را به فکر می انداخت زیرا در کتاب دانیال و هم چنین در کتابهای عزرا و نحمیا کلمه دانیال با الفبای عبری «دن،ل» نوشته شده در صورتی که در کتاب حزقیال ساده تر و «دن،ل» است، البته متخصصان زبان عبری فوراً پاسخ خواهند داد که «دن،ل» طرز دیگر املائی این نام است و این تفاوت اهمیتی ندارد چنان که در بسیاری موارد دیگر نیز حروف «ی» و «و» که به عنوان حروف صدا دار هم به کار می روند بنا به سلیقه نویسندگان ممکن است نوشته شده یا حذف گردد و این استدلال صحیح است. ولی به نظر می رسد که اگر تفسیر یهودیان اوایل قرون وسطی وجود نداشت این نام را در کتاب حزقیال دَنل می خواندند و یکی دانستن او با دانیال های دیگری که در کتاب مقدس آمده را نمی پذیرفتند.

نتیجهٔ اکتشافات باستان‌شناسی

بر اثر اکتشافات باستان‌شناسی که در سال ۱۶۳۱ در رأس شمره سوریه انجام گردید معلوم شد که بر طبق ادبیات و نوشته‌های شهر قدیمی فینقیه موسوم به اوگاریت، شخصی سرشار از حکمت به نام «دنل» وجود داشته که «لباس می‌پوشد و در جلو در می‌نشیند... و در آن جا دربارهٔ مرافعه بیوه‌زن داوری می‌کند و حقوق طفل یتیم را مقرر می‌نماید...».

بنابراین طبعاً بایستی این دنل را به عنوان قهرمان احادیث سامی شناخت، همان کسی که حزقیال نام او را با نوح و ایوب ذکر کرده و به پادشاه صور یادآوری نموده است. این نکته مانع از آن نیست که خاطرهٔ افسانه‌ای دنل منشأ و ریشه نام دانیال پیامبر باشد که با تغییر مختصری در املای آن شکل و آهنگ کلمات عبری (مثل جبرئیل، اریئیل، شألئیل...) را گرفته است و معنی کاملاً روشنی دارد یعنی: «خدا داور من است». چه نام دیگری ممکن بود بهتر از این نام شایستهٔ مرد خردمند دوران تبعید باشد؟ کسی که به همراهان خود در اسارت و تبعید رمز تاریخ را آشکار می‌کرد، به آنان می‌آموخت به جای اطاعت از آدمیان از خدا تبعیت کنند و داوری نهایی را به ایشان اعلام و یادآوری می‌کرد.

پرش طول

یکی از نویسندگان کتاب مکاشفه مردی است که در دورانی زندگی می کند که ظاهراً آینده مذهبی ملت نابود شده است. بنابراین میل دارد مجدداً به برادران خود اعتماد و اطمینان را بازگردانده و آنان را به آینده امیدوار کند. بدین منظور بدو می خواهد بدانند دوران دشوار کنونی که دوران محنت و آزمون است چگونه پایان خواهد یافت. ولی آیا می تواند به این نکته واقف شود؟

باید دانست که نویسنده مکاشفه به مانند ما از آینده اطلاعی ندارد ولی یک نکته برای او مسلم است و آن وفاداری خداست. بنابراین روش و فنی را به کار می برد که یک ورزشکار در پرش طول انجام می دهد.

زیرا ورزشکار هم در اجرای پرش طول با مسئله مشابهی برخورد می کند، بدین معنی که باید از خط مبدأ معینی، تا آن جا که ممکن است به جلو خیز برداشته و سپس سریعاً بدود تا چون به خط مبدأ رسید با همان شتاب خود را به جلو پرتاب نماید.

خدا وفادار است

در مورد کتاب دانیال، نویسنده مکاشفه در حدود سال های ۱۶۷-۱۶۵ پیش از میلاد می زیسته ولی چنین وانمود می کند که چندین قرن پیش در دورانی که یهودیان در بابل در اسارت بودند، بین سال های ۵۹۷-۳۵۸ پیش از میلاد زندگی می کرده است. اکنون می تواند مدت چهار قرنی را که از دوران خودش جدا می کند سریعاً بررسی و مرور نموده و تشخیص دهد که خدا چگونه عمل کرده تا به دوران او رسیده است سپس به همین روش ادامه دهد و طرز عمل خدا را که کشف کرده است برای آینده ترسیم نماید. بدین گونه در نظر او پرده ای که آینده را مسدود کرده بود به کنار می رود (وانگهی کلمه یونانی که معمولاً مکاشفه ترجمه می شود به معنی تحت اللفظی «به کنار زدن پرده» است). نویسنده مکاشفه وقایع دقیق و مشخص آینده را که نکته ای فرعی است نمی بیند بلکه طرز عمل خدا را درمی یابد که چگونه با وفاداری خود تاریخ را به پایان خواهد رسانید.

ملکوت او بیاید

پیام نویسنده مکاشفه کاملاً خوش بینانه است. با وجود سختی ها و مصائب، ایمانی تزلزل ناپذیر دارد که خدا پیروز خواهد شد. اعلام می کند مرگی که فرا می رسد آغاز یک

زندگی است، زندگی دیگری که واقعی و قطعی است. باری در نظر اول چنین می نماید که در این جریان آدمی تعهد و الزامی ندارد. زیرا اگر خدا تاریخ را به انجام می رساند آدمی کاری نخواهد داشت جز این که با امید به وفاداری خدا دست بر روی دست بگذارد. ولی به نظر ما ایمانداران که کتب مقدسه را می خوانیم و معتقدیم که همه آنها اعم از مکابیان یا دانیال کلام خدا هستند در این بررسی پیام مهمی کشف می کنیم: بایستی کار کرد تا ملکوت خدا فرا رسد (البته با وسایلی غیر از آن چه مکابیان به کار می بردند). ولی باید این کار را انجام داد در عین حال که می دانیم خداست که همه چیز را به انجام می رساند.

مردن برای زندگی کردن

نویسنده مکاشفه هنگامی که تاریخ را مجدداً می خواند قانون دیگری کشف می نماید بدین معنی که آدمی همواره با عمل خدا مخالفت می کند، آن را نمی پذیرد و مرتکب گناه می شود ولی برای این که خدا ملکوت خود را مستقر سازد لازم است هر آن چه مانع استقرار ملکوت است از بین برود. بایستی مرد تا زندگی حاصل شود یعنی به یک نوع روش زندگی خاتمه داد تا به زندگی خدایی دست یافت و این امر دشوار و دردناک است. نویسندگان مکاشفه این انهدام و از بین رفتن را اکثراً با تصاویر عجیبی نظیر زمین لرزه، توفان مهیب، انفجار آسمان... نشان می دهند ولی نبایستی این تصاویر را در معنی و مفهوم صریح کلمه درک نمود، بلکه به ما می گویند: هنگامی که خدا می آید هر آن چه مخالف ملکوت او باشد از هم خواهد پاشید و این امر دردناک است ولی مرگی است به خاطر زندگی و هم چون دردی است که زنی آبتن به هنگام زایمان احساس می نماید.

پسر انسان

همه کسانی که انجیل را می‌خوانند اصطلاح «پسر انسان» را که بارها عیسی خود را به این نام خوانده است به خاطر دارند. این اصطلاح از کتاب دانیال آمده و در آن جا شخصی که چنین نامیده می‌شود نقش منحصر به فردی داشته و شأن و عظمت بی‌نهایت والایی دارد. در کتاب دانیال دو بار سخن درباره پسر انسان است یک بار در رؤیایی که در باب ۷ ذکر شده و بار دیگر در رؤیایی که در باب‌های ۱۰ تا ۱۲ آمده است. رؤیای اولی را که کمی پیچیده و دشوار است بایستی با توجه و دقت نظیر فیلمی از یک سرگذشت خیالی بررسی نمود.

سینمایی در کتاب مقدس: اشاره به يك قوم

آن چه در نخستین رؤیای دانیال ذکر شده نظیر یک فیلم سینمایی است که با منظره این دنیا آغاز می‌شود و صحنه آن در کنار دریا و در سرحد آب‌های لجه است که خدا آنها را از زمین جدا کرد (پید ۱: ۹-۱۰) چهار حیوان عجیب الخلقه از دریا بیرون می‌آیند و کسانی که با تصاویر و رموز کتاب مقدس آشنایی دارند بلافاصله آنها را در ردیف موجودات عجیب‌راحاب می‌شمارند، موجوداتی که قادر متعال به هنگام آفرینش دنیا و آزاد کردن قوم خود، از دم شمشیر خود گذرانید (ایوب ۹: ۱۳ و ۱۲: ۲۶؛ مز ۸۹: ۱۱؛ اش ۵۱: ۹). این حیوانات به محض خروج از ورطه دریا منظره پرده سینما را با زد و خوردها و فریادهای خود پر می‌کنند (دان ۷: ۱-۸).

سپس صحنه یک دادگاه سلطنتی با کرسی‌هایی پدیدار می‌شود چنان که گویی کارگران گمنام سینما وارد شده و صحنه را آماده کرده‌اند. بدو یک نفر در جایگاه قضاوت می‌نشیند و خوانندگان کتب پیامبران به خوبی متوجه می‌شوند خدایی است که اشعیا بر روی اریکه عالی و حزقیال بر روی ارا به ای با دو چرخ آتشین دیده بود (اش ۶: حرق ۱).

آن‌گاه در برابر این قاضی کتاب‌هایی را می‌گشایند که در آنها اعمال آدمیان ثبت شده است. و حیوان عجیب الخلقه ای را که از همه خونخوارتر است می‌کشند ولی به حیوان‌های دیگر مهلتی داده می‌شود (دان ۷: ۱۱-۱۲).

آمدن شخصیت جدیدی بر روی ابرهای آسمان

این شخصیت از آسمان می‌آید و معلوم است که مخالف حیوان‌های مذکور می‌باشد ولی هیچ نشانه و علامتی ندارد که او را متمایز سازد بلکه یک پسر انسان و یک انسان

فناپذیر است نظیر آنانی که خدا می گوید: «ای فرزندان آدم به خاک بازگردید» (مز: ۹۰:۳؛ پید: ۱۹:۳). اکنون ببینیم بر این موجود شگفت انگیز که منشأ آسمانی دارد و ظاهر او زمینی است چه فرا می رسد؟ او سلطنت جاودانی دریافت می کند و خواننده به فراست درمی یابد که بر روی یکی از اریکه ها که خالی است و به دست راست خدا قرار دارد خواهد نشست (دان: ۷:۱۳-۱۴؛ ر.ک مز: ۱۱۰:۱، ۸۰:۱۸).

فرشته ای بلافاصله به دانیال توضیح می دهد و این توضیح ما را وادار می کند مخصوصاً درباره نقش پسرانسان بیندیشیم: حیوان های عجیب الخلقه نمودار چهار پادشاهی هستند که خونخوارترین آنها علیه خدا کفر می گوید و بر پیروان خدا ستم می کند (دان: ۷:۱۵-۲۵). ولی درباره او داوری خواهد شد و سلطنت به مقدسان باریتعالی که قبلاً در محک آزمایش قرار گرفته اند عطا خواهد شد (دان: ۷:۲۶-۲۸).

بنابراین در این جا پسرانسان نمودار و مظهر قوم خداست که در دوران آزمونها مقاومت می کند و سلطنت را دریافت خواهد کرد. آمدن او از آسمان نمودار نیکی است هم چنان که بیرون آمدن حیوانات عجیب از دریا نمودار شر و بدی می باشد. خواننده به خوبی می تواند سلطنت های دنیوی را داوری کرده و دریابد که این سلطنتها همان حیوانات عجیب الخلقه ای هستند که می توانیم دایناسور یا حیوانات ماقبل تاریخ بنامیم. بالعکس سلطنتی را که خدا بر روی زمین مستقر می کند و به مقدسان خود خواهد سپرد سلطنتی کاملاً انسانی خواهد بود. چون که بشر به صورت خدا آفریده شده است و هر آنچه بر طبق مشیت الهی باشد واقعاً بشری است. و سلطنت پسرانسان که بر روی ابرهای آسمان آمده است نمودار بشریتی است که به سوی کمال می رود تا به جایی که همانند و شبیه آفریننده خود گردد.

يك وعده

البته می توان به همین نخستین قرائت کتاب دانیال اکتفا کرد ولی این کتاب بررسی و تفکری نیست که درباره وقایع گذشته پس از وقوع آنها انجام شده باشد بلکه یک کتاب مبارزه است. موضوع کتاب یک داوری نبوده بلکه نوید و وعده ای است. سیمون ویل، بانوی فیلسوف فرانسوی (۱۹۰۹-۱۹۴۳) می گوید: چون سلطنت های دنیوی همواره شبیه این حیوانات عجیب الخلقه بوده اند و چون مقدسان خدا به اندازه قدوسیت خود برای او رنج می برند... کتاب دانیال هم چون وعده و نویدی برای ماست. باری به نظر ایمانداران واقعی آنچه خدا وعده داده است بیشتر از آن چه به چشمان خود دیده و به دستهای خود لمس می کنند واقعیت دارد: «گیاه خشک می شود و گل پژمرده می گردد در صورتی که سخن خدای ما همواره پا برجاست». خواندن رؤیای کتاب دانیال ما را

و اداری می کند پسر انسان را به عنوان تصویر مسلم و واقعی خدا بنگریم که خدا در آسمان ذخیره نگه داشته است.

تصویر خدا (باب‌های ۱۰-۱۲)

در طی رؤیای دیگری، دانیال پسر انسان را ملاقات کرده و با او سخن می گوید (دان ۱۰-۱۲). کسی بر او پدیدار می شود که بمانند لایوان لباس کتانی در بر دارد (خروج ۲۷:۳۹)، نظیر اعضای دربارهای سلطنتی کمر بند طلائی دارد، به مانند موجوداتی که در اطراف خدا هستند درخشندگی آتش دارد (اش ۶؛ حزق ۱). به روش خود گاهی با پادشاه ایران و زمانی با پادشاه یونان مبارزه می کند، و پادشاه اسرائیل به نام میکائیل او را یاری می نماید. (کلمه میکائیل به معنی: «چه کسی بمانند خداست؟») (دان ۱۰:۱۳... ۲۰-۲۱). سپس به مانند فرماندهی که یکی از معاونان خود را تشویق کند برای دانیال توضیح می دهد چه وقایعی بر روی زمین رخ داده و متعاقباً چه در پی خواهد داشت: بین پادشاهان یونانی جنگ هایی در می گیرد که به انهدام عموم آنان منجر می شود (دان ۱۱). آنگاه به دانیال پیروزی کامل را اعلام کرده، پایان روزگار و رستاخیز مردگان را خبر می دهد (دان ۱۲).

این پسر انسان، خدا نیست زیرا به خدای جاودان و زنده سوگند یاد می کند (دان ۷:۱۲). هرگاه این فصل کتاب تنها و جداگانه بود ممکن بود تصور شود پسر انسان فرشته ای است که به صورت بشر ظاهر شده است (ر. ک دان ۸:۱۵). منتهی بزرگ ترین فرشته هاست زیرا دانیال در رؤیای خود به اصرار او را «خداوندگارا» خطاب می نماید هم چنان که هنگام سخن گفتن به پادشاهی باید خطاب کنند (دان ۱۰:۱۵-۱۹، ۱۲:۸). ولی رؤیایی که در باب ۷ ذکر شده است ما را وادار می کند فراتر نگرسته و در پسر انسان تصویر خدا را ببینیم: بدین گونه از امیدواری قطعی و مسلم (باب ۷) به گفتگو با آن که وعده داده شده است می رسیم (باب های ۱۰-۱۲). آیا همین نکته نشانه حرکت ایمان نیست که امور آینده و چیزهای نادیدنی را به عنوان حاضر و دیدنی بگیریم؟

آسمان از زمین دیدار خواهد کرد

در حقیقت علائم و شواهدی وجود دارد که نشان می دهد نویسنده کهن در جهت مخالف حرکت کرده است. کتاب مذهبی خنوخ که جزو اسفار کتاب مقدس نیست آمدن یک پسر انسان آسمانی را ستوده که داور آدمیان خواهد بود. بنابراین اگر چنان که احتمال می رود کتاب های خنوخ و دانیال به یکدیگر ارتباط داشته باشند، باب ۷ کتاب دانیال شرح و توضیح مطالبی خواهد بود که در باب ۱۰ اعلام گردیده است: یعنی پسر انسان آسمانی از

زمین دیدار خواهد کرد، قاضی اعظم محکمه خود را در این دنیا مستقر کرده نماینده خود را بر کرسی خواهد نشاند، سلطنت های حیوانی را بیرون رانده یا مهار خواهد کرد، به رنج های قوم خود پایان داده و سلطنت را به آن قوم عطا خواهد کرد.

در پرتو ایمان

کتاب دانیال را به دو طریق می توان خواند. یکی از زمین که قوم خدا در آن مبارزه می کند (باب ۷) به سوی آسمان می رود که در آن جا پسر انسان اقامت دارد (باب ۱۰)؛ در طریق دیگر از آسمان به سوی زمین. این دو روش متمم یکدیگرند. نظیر راه هایی هستند که از راست به چپ می رود و یا از چپ به راست. حرکت و شور و هیجان ایمان- امید مخصوصاً در رفت و آمد دائمی بین مشیت های جاودانی خالق و نیازهای بشریتی است که رنج می برد و در این دنیا مبارزه می کند. بر طبق این دو حرکت می توانیم پیشگویی های پسر انسان را بخوانیم و اگر یکی از آنها برای ما آسان تر است دیگری باید در نظر ما هم چون حرکت برادران محبوب که به خوبی درک می شوند باقی بماند.

از عهد عتیق

تا عهد جدید

عیسی، پسر انسان

برابر آن چه در اناجیل آمده است عیسی چندین بار خود را با عنوان پسر انسان می نامد (۸۰ بار در اناجیل و ۲ بار در بقیه نوشته های عهد جدید). گرچه این اصطلاح از کتاب دانیال می آید ولی در انجیل مفهوم تازه ای می گیرد بدین معنی که در باب ۷ کتاب دانیال اصطلاح پسر انسان به صورت نشانه و رمز به کار رفته در صورتی که در اناجیل نظیر نقشی است که پیشاپیش ترسیم شده و عیسی آن را بر عهده دارد، مشیتی الهی است که در آسمان تعیین گردیده تا بر روی زمین انجام گردد. مسیح نماینده مقدسان باریتعالی است و آنان را در مبارزه ای که به خاطر خدا انجام می دهند هدایت می نماید، نظیر پادشاهی قهرمان و مبارز است که نه تنها از سخن او تبعیت می کنند بلکه رفتار وی نمونه و سر مشق دیگران است (مت ۱۳: ۱۸-۱۹ و ۲۴ و ۳۷). وی تا مرحله فدا کردن خود پیش می رود، و مطمئن است که در شکوه و جلال به پا می خیزد (مت ۹: ۱۲ و ۱۲ و ۲۲ = مر ۹: ۹ و ۱۲ و ۳۱ = لو ۹: ۴۴؛ مت ۱۸: ۲۰، ۲۸ = مر ۱۰: ۳۳، ۴۵ = لو ۱۸: ۳۱؛ مت ۲۴: ۲۶، ۴۵ = مر ۱۴: ۲۱، ۴۱ = لو ۲۲: ۲۲. هم چنین ملاحظه کنید: مت ۲۰: ۸ = لو ۹: ۵۸؛ مت ۱۹: ۱۱ = لو ۷: ۳۴؛ مت ۳۲: ۱۲ = لو ۱۲: ۱۰).

در مبارزه ای که با فروتنی انجام می دهد به مانند کسی سخن نمی گوید که از هم اکنون تمام شکوه خود را دارد. می گوید: «پسر انسان بایستی بسیار زحمت بکشد» هم چنین می گوید: «هر کس به خاطر من شرمسار است، پسر انسان از او شرمسار خواهد بود» (مر ۸: ۳۱-۳۸ = لو ۹: ۲۲-۲۶ و لو ۱۲: ۸-۹). ولی از هم اکنون حق بخشایشی را که داور آینده خواهد داشت اعمال می کند و درباره قانون تورات با اقتدار کامل داوری می نماید زیرا «پسر انسان حق دارد گناهان را ببخشد» (مت ۹: ۶ = مر ۲: ۱۰ = لو ۵: ۲۴؛ مت ۸: ۱۲ = مر ۲: ۲۸ = لو ۵: ۶ و لو ۱۰: ۱۹). در مورد داوری نهایی، عیسی می خواهد فقط پیامبران داوری باشد (مت ۲۵: ۳۱-۴۶، ۲۸: ۱۹، ۲۴: ۲۷-۴۴؛ مر ۱۳: ۲۶؛ لو ۱۷: ۲۲-۳۰، ۲۱: ۲۷-۳۶؛ مت ۲۶: ۲۶ = مر ۱۴: ۶۲).

یوحنا قدیس، مطابق طرز تفکر مردمان دوران کهن نشان می دهد که پسر انسان از آسمان فرود آمده است تا پس از آن که وجود قاضی و داور اعمال آدمیان را ابراز کرده و بر ایشان مائده های زندگی جاودان بگذارد دوباره به آسمان بازگردد، ولی صعود عیسی به آسمان برای آدمیان واقعه ای اسفناک است. نجات بشریت در ایمان به پسر انسان و سعادت در اشاعه و ابراز شکوه اوست. (در این باره مطالب زیر را در انجیل یوحنا بخوانید: یو ۳: ۱۳-۱۴، ۲۷: ۵، ۲۷: ۶ و ۵۳ و ۶۲، ۸: ۲۸، ۱۲: ۲۳-۲۴، ۱۳: ۳۱، ۹: ۳۵، ۵۱).

معنی کلمات را دریابیم

قرن

در نوشته های کتاب مقدس کلمه قرن به هیچ وجه به مفهوم یکصد سال نیست و بیشتر در مورد زمان نامحدودی به کار می رود که مدتی برای آن نمی توان قائل گردید مثلاً بیشتر از زبان حکمت و فرزانی می گوید: «پیش از سده ها، قبل از آغاز او مرا آفریده است» - بنسی ۹:۲۴، یا این که: «ای یهوه، از قرن ها پیش تو پدر ما و نجات دهنده مایی» (اش ۱۶:۶۳). «خداوندا، مهر و محبت خودت را به یاد آر، زیرا همواره (از قرن ها پیش) وجود داشته است» (مز ۶:۲۵). «شاه قرن ها را بسرائید!» (طو ۶:۱۳ و ۱۰).

گاهی برای این که عظمت معنی و محتوای این کلمه بیشتر درک شود آن را دو بار ذکر می کنند مثلاً بارها در مزامیر آمده است: «او خداست، خدای ما، به قرن ها و قرن ها» (مز ۱۵:۴۸)؛ «خوشا به حال ساکنان خانه تو! تو را قرن ها و قرن ها ستایش می کنند» (مز ۵:۸۴). هم چنین بنا به روایت کتاب دانیال سه مرد جوانی را که در تنور آتش می افکنند چنین سرود می خوانند: «همگی شما، که مخلوق خداوند هستید، قرن ها و قرن ها او را تجلیل کنید و به خاطر او بسرایید» (دان ۳:۸۸)، به همین گونه پولس رسول نوشته است: «جلال در قرن ها و قرن ها از آن او باد!» (روم ۱۶:۲۷؛ غلا ۱:۵؛ ۱ تیمو ۱:۱۷). و در آیین نیایش مذهبی ما برای پایان دادن به حمد و ثنای مسیح این عبارت پذیرفته شده است. همچنین در مکاشفه یوحنا (۵:۲۲) که عبارات و کلمات کتاب دانیال را گرفته است درباره خدمتگزاران خدا می گوید: «قرن ها و قرن ها سلطنت خواهند کرد».

در نوشته های عهد جدید کلمه «قرن» چندین بار به معنی جدیدی گرفته شده است. قبلاً کاهنان یهود «قرن کنونی» را در مقابل «قرن آینده» به کار می بردند که منظور دنیای مرئی در برابر دنیای نامرئی و یا جهان گناه در برابر جهان قدوسیت خداست. در عهد جدید همین اصطلاحات به کار برده شده و مقابله و تناقض بین قرن حاضر و قرن آینده شدیدتر است. مثلاً در تمثیل ناظر خائن گفته شده است: «فرزندان این قرن زیرک تر از پسران نور هستند» (لو ۸:۱۶). پولس میل دارد که گفتار او حکمت خدایی باشد و نه «حکمت این قرن یا حکمت سلاطین این قرن که محکوم به فنا می باشند» (۱-قرن ۲:۶). از ایمانداران استدعا می کند رفتارشان بر نمونه «قرن حاضر» نباشد (روم ۱۲:۲). می گوید مسیح خود را به خاطر گناهان ما تسلیم کرده است «تا ما را از این قرن ناستوده برکنند» (غلا ۱:۴). همچنین یعقوب در نامه خود می خواهد که برادران خود

را از «هرگونه پلیدی قرن» حفظ نمایند (۲۷:۱) و اظهار می‌کند: «هر کس می‌خواهد دوست این قرن باشد خود را دشمن خدا می‌کند» (۴:۴). گاهی کلمه قرن به معنی زمان حاضر در مقابل آن دنیا است. مثلاً متی در مورد گناه علیه روح القدس می‌گوید که چنین گناهی بخشیده نخواهد شد «نه در این قرن و نه در قرن دیگر» (۳۲:۱۲) و پولس نام مسیح را برتر از همه تجلیل کرده می‌نویسد: «نه فقط در این قرن بلکه در قرنی که خواهد آمد» (افس ۱:۲۱).

مترجمان مختلفی که کتاب مقدس و سایر نوشته‌های مذهبی مسیحیت را به فارسی ترجمه کرده‌اند این کلمه را بنا به موقعیت و محتوای کلام: فراسوی زمان، دنیا، روزگار، زمان، عصر، قرن یا جهان ترجمه کرده‌اند. هنگامی که به مفهوم مدت نامحدودی، فراسوی معیارهای علمی محاسبه زمان باشد، کلمه روزگاران مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

شراب تازه

مت ۹: ۱۷؛ مر ۲: ۲۲؛ لو ۵: ۳۷-۳۹

متن سخنانی که عیسی به صورت تمثیل درباره شراب تازه گفته است به اندازه‌ای کوتاه است که می‌توان به تمامی در این جا نقل کرد: «هیچ کس شراب تازه را در مشک‌های کهنه نمی‌گذارد وگرنه شراب تازه مشک‌ها را پاره می‌کند و شراب و هم چنین مشک‌ها تلف می‌شود. شراب تازه را باید در مشک‌های نو گذاشت».

اکنون ببینیم در این تمثیل منظور از شراب تازه چیست؟ باید دانست که پیامبران درباره «دوران‌های جدید» سخن گفته و در قرون پیش از آمدن خداوند مردم در انتظار فرارسیدن دوران‌های جدید بودند. اکنون شراب تازه روح تازه‌ای است که عیسی آورده و پاسخ به امید و انتظارات مردم است. این شراب تازه رمز و نشانه‌ای از دوران‌های مسیحایی است، «مظهر عهد و پیمان جدید، نه بر حسب معنی ظاهری و لفظی بلکه بر حسب روح کلمه است، زیرا لفظ می‌گشود در صورتی که روح جان می‌بخشد» (۲- قرن ۳: ۶). به طوری که شاگردان «از قانون تورات آزاد شده‌اند تا در تازگی روح خدمت کنند و نه در کهنگی لفظ» (روم ۷: ۶).

اما منظور از مشک‌های کهنه چیست؟ مظهر آیین یهود که روح را در زیر الفاظ و کلمات خفه می‌کرد در حال انحطاط است. بدیهی است که انجیل با چنین آیینی سازش ندارد. بایستی از بین کهنه یا نویکی را انتخاب کرد؛ یا مقررات معمول و مبتذل یهودی‌گری و یا فوران روح تازه را برگزید. مسیحیان کسانی نیستند که به جای مراسم کهن سابق مراسم دیگری بگذارند یا به جای عادات و رسوم گذشته رسوم دیگری بپذیرند. اگر چنین باشد «دین» ایشان به فرسودگی می‌گراید زیرا روح تجدید حیات او را ترک کرده است؛ مشک‌ها پاره شده و شراب به زمین خواهد ریخت.

هنگامی که کلمات مشک‌های کهنه... و شراب تازه را می‌شنویم آیا اختلاف و تناقض آنها را در تضاد و تناقض‌هایی احساس نمی‌کنیم که عیسی در گفتار بر روی کوه بیان کرده و می‌گفت: «به شما گفته شده است... و من به شما می‌گویم» (مت ۵: ۲۱-۴۸). البته وفاداری و امانت به اصول قانون تورات صحیح و بجا است (۱۷-۱۹) ولی نه در رعایت مقررات و قواعدی که یک بار و برای همیشه مقرر شده باشد. بلکه وفاداری به روح و معنایی که الهام‌کننده قانون تورات بوده است: «اگر عدالت شما برتر و بالاتر از عدالت

کاتبان و فریسیان نباشد به ملکوت آسمان‌ها وارد نخواهید شد» (۲۰). منظور از این «عدالت» جدید چیست؟ عدالتی است که از «فرمان نو» ناشی می‌شود. عدالتی که موجب حرکت مداوم پیش رونده است و موجب جستجو و بررسی است که هرگز متوقف نمی‌گردد. محبت آدمی را راحت نمی‌گذارد. پولس مقدس وقتی فکر می‌کند که عیسی به خاطر مردمان بسیاری خود را فدا کرده است می‌گوید: «محبت مسیح ما را فروگرفته است» (۲-قرن ۵: ۱۴) و نتیجه می‌گیرد: «اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است، چیزهای کهنه درگذشت اینک همه چیز تازه شده است» (۱-قرن ۵: ۱۷).

آیا جای شگفتی نیست که به طور کلی اکثریت مسیحیان در طول تاریخ نسبت به تجدّد بدگمان بوده و از تازگی حذر کرده باشند؟ چنان که گویی به جای آن که از عهد و پیمان جدید بهره مند شویم وارث محافظه کاری یهودی‌گری شده ایم، یا این که پیرو «دینی» گشته ایم که به کلی مسدود و بسته است، در مقررات و قوانین این دین محصور شده ایم و زندانی مقررات منجمد آن بوده بایستی عبارات و کلماتی را مرتباً تکرار نماییم. ما ابداً آن قوم خدا نیستیم که باید به جلو قدم بردارد و از هم اکنون «اورشلیم جدید» را آماده نماید و تحقق بخشد چنان که بطرس مقدس و یوحنا در مکاشفه خود پیش بینی می‌کردند (۲-پطرس ۳: ۱۳؛ مکا ۲۱: ۱).

البته عشق به نوآوری و دوست داشتن تغییر و تحول فقط به خاطر ذوق و علاقه به دگرگون کردن هم بچگانه و هم خطرناک است ولی از رکود و عدم انعطاف و چسبیدن به رسوم کهن خطرناک تر نیست. اصولاً هر مؤسسه‌ای به تدریج کهنه می‌شود و به صورت «مشک کهنه» در می‌آید و این امر در طبیعت هر مؤسسه‌ای است هم چنان که در طبیعت انجیل است که همواره شرابی تازه باشد، تخمیر شود و بجوشد. اگر مؤسسه‌ای با بازگشت به سرچشمه‌های دائمی خود جوان شود و اگر مدام با پذیرفتن شراب تازه نتواند «از گنجینه خود چیزهای کهنه و چیزهای نو بیرون آورد» (مت ۱۳: ۵۲) انفجارهایی به وجود آمده و مسیحیان پراکنده خواهند شد. تاریخ بسیاری از «نهضت‌های بیداری» در طی قرون تا به روزگار ما چنین بوده و به تقسیم و تفرقه کلیسا منجر گردیده است.

فرمان نویی «محبت ورزیدن» هم چنان که او ما را تا به حد مرگ محبت نمود ایجاب می‌کند که فرد مسیحی، نه این که مرگ جسمانی را بپذیرد، که البته مورد استثنایی خواهد بود بلکه از نظریات و کارهایی که به راحتی به آنها عادت کرده و هرگز درباره آنها نیندیشیده است قطع علاقه کند تا بتواند آزادانه «خود را روز به روز نو کند» (۲-قرن ۴: ۱۶)؛ پولس رسول می‌نویسد: «راهی را که طی کرده ام فراموش کرده مستقیماً به جلو می‌روم و در حالی که خسته و تحت فشار هستم به سوی هدف می‌دوم» (فی ۳: ۱۳-۱۴).

پادشاهی خدا

تاریخ از دیدگاه الهیات

کتاب دانیال یکی از حیرت‌انگیزترین نوشته‌های کتاب مقدس است زیرا حاوی روایت‌های عامیانه‌ای است که قوه تخیل انسان را مسحور می‌کند چنان‌که تا چندی پیش در خانواده‌های اروپائی باسمة‌های چاپ رنگی وجود داشت که مربوط به روایات این کتاب بود مثلاً دانیال را در حفره شیرهای درنده نشان می‌داد یا کودکانی که به تنور افکنده شده بودند و یا غول عظیم‌الجثه‌ای را نشان می‌داد که پاهای سفالین دارد، البته بدون این‌که تصویر دختری به نام سوزان را با پیرمردان فراموش کنیم. ولی رؤیاهایی که در کتاب دانیال ذکر شده به اندازه‌ای پیچیده و دشوار هستند که ما را به یاد نوشته‌های نوستراداموس می‌اندازد به طوری که آدمی

از خود می‌پرسد در بین این روایات سخن خدا کجاست؟

باری نویسنده کتاب در روایت وقایع تخیلی آغاز کتاب و هم‌چنین درطی رؤیاهای پیامی آورده که نکات مهم آن در زیر می‌آید.



تمدن‌ها می‌گذرند

آری تمدن‌ها می‌گذرند و این امر واقعیتی است. در فصل دوم کتاب، رؤیای نبوکدنصر و در فصل هفتم رؤیای چهار موجود عجیب‌الخلقه این حقیقت را روشن می‌کنند. تاریخ کتاب مقدس گویای این چهار فرمانروایی بی‌در پی است؛ و فرمانروایی‌های دیگری را نیز به خود دیده ولی این چهار حکومت که از نظر تاریخی مؤخر می‌باشند (یعنی در دوران تبعید یهودیان به بابل و در دنباله آن به وقوع پیوسته‌اند) نشان می‌دهند که تا چه اندازه امپراتوری‌ها و قدرت آنها سست و ناپایدار بوده‌اند. دو باب از کتاب (باب‌های ۵، ۸) درباره این موضوع است. بالأخره در سرتاسر کتاب شخصیت‌های مهم تاریخ (نبوکدنصر، بالتازار، کورش و داریوش) ظاهر می‌شوند بدون این‌که هیچ‌یک از آنان عملی مداوم و پایدار انجام دهند.

خدا آنها را داوری کرده است

بلشصر، پادشاه بابل هنگامی که در اوج جلال و افتخار بشری سلطنت می کرد مشاهده نمود که بر روی دیوار کاخ این کلمات مرموز ظاهر می شود: **منه، تکل، پرسین (۵: ۱-۶)** و دانیال پیامبر معنی آنها را چنین توضیح می دهد:

منه یعنی: خدا کشور پادشاهی تو را سنجیده است: **تکل** یعنی: تو در ترازو وزن شده ای و وزن کافی نداری؛ **پرسین** یعنی: کشور تو تقسیم شده و به مادها و پارسیان داده شده است (۵: ۲۵-۲۸). بدین طریق بالتازار و امپراتوری او، نظیر تمدن هائی که بعداً می آیند داوری شده است: «این داوری انجام گردیده بود» (۷: ۱۰).

در این جا به طور ضمنی چنین نتیجه گرفته می شود: تمدن یونانی که عده ای را مفتون کرده و عده دیگری را تعقیب و شکنجه می کرد، هم چون تمدن های دیگر خواهد گذشت و از هم اکنون خدا آن را داوری کرده است.

اسرائیل در انتظار يك ملكوت است

کتاب دانیال با این کلمات آغاز می شود: «در سومین سال سلطنت یهوایقیم، پادشاه یهود، نبوکدنصر به اورشلیم آمده و آن را محاصره کرد...» این طرز شروع مطلب، لحن گفتار کتاب را به خوبی نشان می دهد. در سرتاسر هشت باب اول کتاب، کلیه داستان هائی که نقل شده و رؤیاهایی که گزارش گردیده در بابل و در دوران سلطنت نبوکدنصر و بلشصر روی می دهد. دو رؤیای آخری که در باب های ۹ و ۱۰ گزارش شده اند مربوط به دوران سلطنت کورش و داریوش می باشند. این دو پادشاه اجازه دادند یهودیان به کشور خود برگردند و استقرار مجدد آنان را حمایت و پشتیبانی نمودند. شاید دانیال این موضوع را می داند ولی به نظر او تغییر محل جغرافیائی یک قسمت از قوم یهود در صورتی که حکومت سلطنتی برقرار نگردد چه اهمیتی خواهد داشت؟ باری از دوران تبعید، از وقتی که نبوکدنصر قوم را به اسارت برده بود دیگر حکومت سلطنتی وجود نداشت و این وضعیت در دوران تبعید ادامه یافت با این همه بالأخره به پایان خواهد رسید (ر. ک مقاله پیشگوئی ۷۰ هفته) بدین سبب موضوع استقرار حکومت سلطنتی، نظیر بندگردان به مناسبت هر روایت (به استثنای روایت اولی) و به مناسبت هر رؤیا مرتباً تکرار می شود.

ملکوتی که فقط خدا مستقر خواهد کرد

آن چه را که پولس قدیس بعدها اظهار خواهد کرد: «... قدرت های برتر... از جانب خدا مرتب شده است» (روم ۱: ۱۳) دانیال با آن موافقت داشته و با کمال میل پذیرفته

است. وی بارها این عقیده را بیان می‌کند: «قادر مطلق بر قلمرو آدمیان سلطه دارد و به هر کس خواهد می‌دهد» (۴:۱۴ و ۲۲؛ ر. ک ۲:۲۱ و ۳۷). ولی پادشاهانی که خدا بر روی زمین قدرت را به آنان می‌سپارد موقتاً بر کشورها حکومت می‌کنند. این سلطنت‌ها می‌توانستند طرح همان سلطنتی باشند که خدا آماده می‌کند و حال آن که صورت و شکل مسخره‌ای از آن ملکوت می‌باشند. اسرائیل در انتظار ملکوتی است که بهتر از سلطنت بابل یا ایرانیا باشد. ملکوتی را انتظار می‌کشند که خدا مستقر خواهد کرد. این ملکوت نه فقط ادامه خواهد یافت بلکه شامل تمام کشورهای روی زمین خواهد شد.

پس از منتهی درجه تحمل رنج

پس خدا چه موقع ملکوت خود را برقرار می‌کند؟ در سرتاسر کتاب دانیال مشاهده می‌شود کسانی که به خدای واقعی وفادارند در برابر مسائل ضد و نقیض بوده و تحت تعقیب و شکنجه‌اند. البته روایت‌های قسمت اول کتاب با حسن ختام و نتیجه‌ای رضایت بخش به پایان می‌رسد مثلاً جوانانی که به کوره آتش گداخته انداخته شده‌اند صحیح و سالم مانده‌اند. و دانیال از حفره شیران درنده نجات می‌یابد ولی این نتیجه‌گیری‌های مساعد بر مبنای وقایعی است که در آینده پیش خواهد آمد و حال آن که در حقیقت وقایع روزمره تعقیب و شکنجه بیداد می‌کند، مردان و زنان را زنده زنده می‌سوزانند و ایمانداران را تعقیب می‌نمایند و با نظری به وقایع چهار قرن که گذشته است کاملاً روشن است که به نظر دانیال رفته رفته بدی بیشتر می‌شود، سلطنت‌هایی که یکی پس از دیگری می‌آیند بیش از پیش غیر انسانی و ستمگرند. در قسمت دوم کتاب احساس می‌شود که جور و فشار باز هم بیشتر می‌شود. دانیال و قوم او در «تنگنای زمان» زندگی می‌کنند (۹:۲۵) پیامبر متوحش شده است (۱۰:۱۵-۱۷)، خدا او را آگاه می‌کند که «بی‌عدالتی ۵٪ بیشتر خواهد شد» (۴:۱۲).

دانیال نمی‌تواند این اوضاع را درک نماید. آن‌گاه بدو فرشتگان و سپس پسرانسان پیش می‌آیند تا او را دل‌داری داده پشتیبانی کنند (۷:۱۶، ۸:۱۶، ۹:۲۱، ۱۰:۱۲). اینان به شیوه گفتار مکاشفه‌ای سخن می‌گویند به طوری که برای ما حیرت‌آور است؛ ولی ماورای تصاویری که ذکر کرده و ارقامی که مطرح می‌نمایند می‌توان به سهولت سه نکته را درک نمود: ۱- مصیبت بیشتر می‌شود، ۲- در موقعی که آدمیان نمی‌توانند پیش‌بینی کنند خدا مداخله خواهد کرد ولی تاریخ این مداخله را با حکمت خود تعیین کرده است، ۳- خوش‌حاله‌ها کسی که پایداری خواهد کرد (۱۲:۱۲).

ماورای تحولات تاریخ

پیامبران می دانستند که خدا حکم فرمای مطلق تاریخ است و اقوام را داوری خواهد کرد (اش ۱۸:۷، ۱۰:۵-۱۵؛ عا ۱: ۲) دانیال نیز از همین نظریه پیروی می نماید.

ولی هریک از پیامبران این عقیده مسلم را در مورد ملت ستمگر و جبار هم عصر خود اظهار می کرد. اشعیا از ملت آشور و حزقیال درباره بابلیان و ذکریای مؤخر از ایرانیان سخن می گفت. عظمت دانیال در این است که با یک نظر بر چهار قرن تاریخ (از نبوکدنصر تا آنتیوخوس) مشرف و مسلط است و با بررسی آن از مجموعه تاریخ بشری یاد می کند. در رؤیای مجسمه ای که پاهای سفالین دارد، دانیال تمام تواریخ را طی کرده و از برابر ما می گذراند تا بفهماند که چهره این دنیا در گذر است.

و فقط وفاداری خدا واقعی باقی می ماند ولی در میان این نکته هم دانیال از متقدمان خود فراتر می رود. پیامبران دیگر مردم را به توبه و بازگشت دعوت می کردند و هربار که جنگ یا اسارتی پیش می آمد موقعیتی بود که فریاد برآوردند: «به سوی خدا برگردید».

دانیال هم چیزی غیر از این نمی گوید و خوب می داند مردم را تشویق به اعتراف به گناهان بکند (۹: ۴-۱۹) ولی پیام او از متقدمان فراتر می رود زیرا نخستین کسی است که دریافته و اظهار می کند که تعقیب و شکنجه ای که پیش می آید حتماً نتیجه ارتکاب گناه نیست بلکه این واقعه در طرح خدا محل واقعی و مرموزی دارد و حتی ایمان و صبر شهیدان از هم اکنون به ملکوتی تعلق دارد که خدا آماده می نماید.

دانیال حتی به طور ضمنی می فهماند که آنان که تا سرحد مرگ وفادار می مانند گرایش مشرکان را فراهم می نمایند. ضمناً در ذکر وقایعی که روایت می کند مشاهده می شود که نبوکدنصر، بلشصر و داریوش یکی پس از دیگری حکمت و فرزاندگی دانیال را تشخیص داده و اظهار نموده اند که فقط خدا، یعنی خدای دانیال، خدای حقیقی است.

ممکن است با قوم قدیسان بدرفتاری شود ولی از هم اکنون این قوم خدا را تجلیل کرده و فرارسیدن ملکوت او را آماده می نماید و در ماورای تمام تحولات تاریخ بشری یک تاریخ الهی در جریان است.

در انتظار ملکوت خدا

خدای آسمان قلمروی به وجود خواهد آورد که هرگز نابود نخواهد شد و به قوم دیگری واگذار نخواهد گردید، او قلمروهای دیگر را خرد و نابود خواهد کرد و خود تا به ابد دوام خواهد آورد (۴۴:۲). سلطه اش، سلطه ای جاوید است و فرمانروایی اش از نسلی به نسلی پایدار می باشد ۳:۱۰۰ و ۴:۳۱.

خدای دانیال، خدای زنده است و همواره بیاید و ملکوت وی نابود نخواهد شد و سلطه وی تا پایان دوام خواهد آورد (۲۷:۶) مانند پسرانسان می آمد، تا نزد پیر پیش آمد و وی را به حضورش بردند و به وی سلطه، شکوه و حکومت داده شد و همه اقوام، ملت ها و زبان ها وی را خدمت می کردند. سلطه وی سلطه جاودانی است که هرگز پایان نخواهد داشت و قلمرو وی هرگز نابود نخواهد شد (۷:۱۳-۱۴). و قلمرو، سلطه و عظمت قلمروهای زیر آسمانها به قوم مقدسان باریتعالی داده خواهد شد. قلمرو وی قلمروی جاودانه است و همه قدرتها وی را خدمت کرده و اطاعت خواهند نمود (۷:۲۷).



دانیال ۵: ۲۵-۲۸

هفتاد «هفته سال»

در باب نهم کتاب دانیال، پیشگوئی «هفتاد هفته» موضوع جالب توجهی است و لازم است این پیام سرروش قدیمی بار دیگر بررسی شده و مجدداً تفسیر گردد.

در دوران ارمیا

این موضوع به ارمیای نبی و دوران او مربوط می‌شود. بدین معنی که در چهارمین سال سلطنت یهوایقیم (یعنی سال ۶۰۵ پیش از میلاد) ارمیای نبی اهالی یهودیه و اورشلیم را تهدید کرده و به ایشان اعلام نموده بود که در آینده کشورشان ویران می‌شود و مدت این خرابی و اسارت کمتر از هفتاد سال نخواهد بود. البته رقم هفتاد سال کم و بیش عددی رمزی و اشاره‌ای است و معمولاً بایستی به معنی زمانی طولانی، و فرارسیدن تمامیت زمان تعبیر شود (ار ۲۵:۱۱-۱۲) بیست سال بعد، پس از تصرف و اشغال اورشلیم، ارمیا نامه شدید اللحنی به تبعیدیان نوشت تا به افکار باطل و امیدهای واهی آنان پایان دهد (ار ۲۹:۱-۲۳) و در آن نامه اعلام کرده بود که مدت تبعید طولانی خواهد بود و بایستی هفتاد سال انتظار بکشند تا تحقق سخنان نجات بخش یهوه را ببینند.

پس از مدتی، در سال ۵۳۸ پیش از میلاد، کورش فرمانی صادر کرد که یهودیان را از اسارت و تبعید در بابل آزاد می‌نمود. سپس یهودیان به کشور خود بازگشته شهر اورشلیم و معبد را بازسازی کردند و بدین گونه پیام پیشگوئی فرشته تحقق می‌یافت.

در دوران آنتیوخوس اپیفان

ولی در دوران آنتیوخوس اپیفان، در حدود ۱۷۵ پیش از میلاد، پیامبر جدیدی اعلام کرد که پیشگوئی ارمیا کاملاً تحقق نیافته است و تعمیر مختصر معبد به وسیله زر و بابل و عزرا کافی نبوده و فقط طراحی مقدماتی است، ضمناً وقایع معاصر و تعقیب و شکنجه بی رحمانه نشانه برقراری قطعی ملکوت خدا در آینده می‌باشد. بنابراین آن چه بر زبان دانیال جاری شده است تفسیر جدیدی از پیشگوئی ارمیاست.

چنین تصور می‌شود که دانیال در حدود پایان دوران تبعید، درباره پیشگوئی مربوط به هفتاد سال تعمق و تفکر می‌کرده است و ناگهان به دنبال یک نیایش مهیج (دان ۹:۴-۱۹) جبرئیل فرشته آمده و معنی واقعی پیشگویی را که تا بدان وقت مستور بوده برایش توضیح داده است. بدین معنی که موضوع پیشگویی مربوط به هفتاد سال نیست بلکه هفتاد «هفته

«سال» است (هر «هفته سال» برابر هفت سال) و بنابراین دوران کیفر و کفاره گناهان را بایستی بدین گونه محاسبه کرد. ضمناً فرشته، ترتیب توالی وقایع را با جزئیات آنها بدین شرح تعیین کرده است: بدو پس از یک دوره هفت «هفته سال» یک «رئیس مسح شده» می آید و تجدید بنای اورشلیم فرامی رسد؛ سپس در یک دوره طولانی ۶۲ «هفته سال» (۴۳۴ سال) اورشلیم در «تنگنای زمان» باقی می ماند. پس از آن در یک «هفته سال» آن «مسح شده» از بین می رود و شهر اورشلیم و معبد بر اثر جنگی ویرانگر منهدم می شوند. در نیمه این «هفته سال» حتی قربانی های معبد متوقف شده و در معبد مراسم نیایش مشرکان اجرا می گردد تا این که بالأخره ویرانگر نابود گردد (ر.ک ار ۲۵: ۱۲). چنین است خلاصه این پیشگویی شگفت انگیز که در تاریخ پیامبران اسرائیل منحصر به فرد می باشد و درباره آن مطالب زیادی نوشته شده است.

ترتیب نمادین توالی زمانی

لازم به یادآوری است مفسران یهودی و مسیحی این ارقام مرموز را تفسیر کرده و حتی گاهی آن را با پیچ و خم هایی تعبیر کرده اند تا مفهوم آنها را با واقعه ای که در نظر داشته اند مثل انهدام اورشلیم، تولد مسیح، مرگ یا رستاخیز او تطبیق دهند ولی در حقیقت این ارقام فقط رموز و اشاراتی بوده و درجه اهمیت طول دوران ها را تعیین می کنند و بیهوده نبایستی در آنها زمان و تاریخ معین و دقیقی را جستجو کرد. آیا ساده ترین تفسیرهای این پیشگوئی آن نیست که مثل تمام پیشگوئی های کتاب دانیال ما را به دوران آنتیوخوس اپیفان می رساند؟ در این صورت هفت «هفته سال» نخستین (۷×۷=۴۹ سال) به مفهوم مدت دوران تبعید است که با ظهور یک «رئیس مسح شده» یعنی کورش پایان می یابد (ر.ک اش ۱: ۴۵). دوره طولانی تبعیت از ایرانیان و سپس از یونانیان به وسیله ۶۲ «هفته سال» بعدی نشان داده شده (۶۲×۷=۴۳۴ سال) که در حقیقت سه قرن و نیم بوده است. بالأخره آخرین «هفته سال» با «ازبین رفتن یک مسح شده»، اونیاس سوم و جانشین شدن یاسون (۲-مک ۴: ۷-۹ و ۳۴) آغاز می شود و دوران سلطنت آنتیوخوس اپیفان، ستمگر بزرگ است که در مدت سه سال (از پانزدهم ماه سوم یهودیان در سال ۱۶۷ پیش از میلاد تا بیست و پنجم سومین ماه سال ۱۶۴ پیش از میلاد)، تقریباً نصف یک «هفته سال»، پرستش و ستایش یهودیان را در معبد ممنوع کرده و «مکروه ویرانگر» را در درون معبد برپا نمود. بدین ترتیب در نظر پیامبر معاصر مکابیان، زمانها به کمال رسیده اند تا عدالت جاودانی فرارسد، و رؤیا و پیشگوئی تأیید و تثبیت شده و قدس الاقداس مسح و تقدیس گردد.

بین نبوت و حکمت

برخلاف کتاب مقدس یونانی که دانیال را چهارمین پیامبر بزرگ به شمار می‌آورد در احادیث عبری کتاب دانیال جزو نوشته‌های پیامبران منظور نمی‌شود بلکه جزو «نوشته‌ها» و پس از مزامیر، امثال و کتاب ایوب می‌آید که هیچ‌کدام در زمره کتب پیامبران محسوب نمی‌گردد. بنابراین آیا این دعوتی برای بررسی مجدد کتاب دانیال و قهرمان آن نیست؟

لغات و کلمات حکما

اولین نکته‌ای که در بررسی این کتاب به نظر می‌رسد این است که کلمات «حکیم» و «حکمت» به دفعات زیاد به کار برده شده، مخصوصاً در پنج فصل نخستین که این کلمات ۲۴ بار آمده، در صورتی که در سرتاسر ۶۶ فصل کتاب اشعیا فقط ۱۲ بار این کلمات به کار برده شده است. هرگاه کتاب مقدس عبری را در نظر بگیریم کلمات «حکیم» و «حکمت» فقط در کتاب‌های امثال و جامعه به چنین نسبتی وجود دارد.

به مانند سلیمان

مضافاً بر این که در تعداد زیادی از وقایع، دانیال به عنوان حکیم معرفی می‌شود. در کتاب مقدس به زبان یونانی، این موضوع با داستان سوزان آغاز می‌شود که هم چون مقدمه کتاب است. در آن جا روایت شده است چگونه پسرکی جوان که ناشناس است، ولی همان کسی است که در آینده پیامبر خواهد بود، توطئه‌های دو پیرمرد را خنثی کرده و با طرز قضاوت خود دختر جوانی را از اتهامی بی‌جا بری می‌کند. آیا این موضوع نظیر همان قضاوت سلیمان نیست که به صورت جدیدی ارائه شده است. زیرا سلیمان وقتی که پادشاه جوانی بود از خدا استغاثه کرد حکمت به او داده شود و سپس با یک قضاوت عادلانه مشهور دریافت و به تمام قوم اسرائیل نشان داد که خدا آرزوهای او را برآورده است (۱-پاد ۳: ۱۱-۲۸). دانیال نیز به مانند سلیمان است زیرا روح حکمت در او جای دارد و بهتر از قضاوت حرفه‌ای می‌تواند داوری نماید.

حکمتی که از خدا ناشی می‌شود

دنباله روایت در کتاب عبری و آرامی نخستین معرفی و ارائه را به خوبی نشان داده و تأیید می‌کنند:

دانیال که به حکمت بابلیان آشناست (۱: ۴-۵) به مرحمت انواری که از عالم بالا

دریافت می‌کند به زودی از کلیه دوستان و همنشینان خود برتر می‌شود (۱۷:۱-۲۰) و بهتر از همه حکمای بابل قادر است رؤیاهای پادشاه را دریافته و تعبیر نماید (۲۰:۲-۲۳ و ۳۰ و ۴۸، ۱۵:۴) و معنی پنهانی سخنانی را که دستی تهدیدآمیز بر روی دیوار ترسیم نموده است کشف نماید (۵:۸ و ۱۱ و ۱۴-۱۵).

برطبق روایات دیگر، دانیال به نوبه خود این موهبت را داشته که رؤیاهایی دیده و الهام‌هائی دریافت کند که مشیت‌های خدا را بر او آشکار سازند. این غور و بررسی‌ها درباره روزها و سالها، این علائم و اشاراتی که یکی پس از دیگری می‌رسند و معنی جریان تاریخ را روشن می‌کنند، تمام این مطالب در ردیف مسائل پژوهشی و اکتشافات حکیمان است.

ولی او پیامبر هم بوده است

با این همه در ترجمه یونانی کتاب مقدس این حکیم به عنوان پیامبر معرفی شده و مفهوم آن متناقض نبوده و بیراهه نیست بلکه جنبه دیگری از این شخصیت را یادآوری و تأیید می‌نماید.

زیرا دانیال به مانند اشعیا و ارمیا برای معاصران خود پیامی از عالم بالا می‌آورد. در صورتی که مرد حکیم کسی است که به مسائل نظری می‌پردازد و یا در امور تفکر و تأمل می‌کند و در اندیشه‌های خود که منشأ آن روح حکمت است علم زندگی و تاریخ را کشف می‌نماید ولی پیامبر، آن چه را که باید به آدمیان اعلام نماید به وسیله الهام یا رؤیا از خدا دریافت می‌کند. در این راستا، رؤیاهای حیواناتی را که دانیال می‌بیند و رؤیاهایی را که فرشتگان تعبیر می‌کنند نزدیک تر به رؤیاهای بزرگ حزقیال هستند تا به نظریات شخصی درباره تاریخ که بن سیراخ به وسیله تبخّر در تاریخ کسب کرده است.

توجه به آینده

شکی نیست که پیامبران کهن، قبل از هرچیز سخنرانانی بوده‌اند که وابسته و علاقمند به مسائل دوران خود بوده و مأموریت داشته‌اند سخنان مقتضی را به معاصران خود بگویند ولی وضعیت آینده نیز جائی در اندیشه‌های ایشان داشته و در بعضی موارد این اشتغال خاطر مهم تر می‌شده است. اظهارات پیامبران درباره آینده که به اصطلاح پیشگوئی‌های مسیحائی نامیده می‌شود نظیر پیام عمانوئیل در کتاب اشعیا، اعلام عهد و پیمان جدید در کتاب ارمیا، وعده رستاخیز اسرائیل و سلطنت داود جدید در کتاب حزقیال برای نسل‌های بعدی اهمیت فراوانی کسب کردند و کتاب دانیال که سرتاسر به آینده توجه دارد در ادامه همین نوشته‌های پیامبران است.

مخصوصاً به این دلیل که پیام او با بسیاری از سخنان پیامبران کهن بستگی دارد. مثلاً در حدود پایان دوران تبعید، وقتی که اشعیای دوم پیروزی کورش و آزادی تبعیدیان را اعلام می‌کرد، آن چه را که «کتاب تسلائی اسرائیل» نامیده‌اند در ملأعام خبر می‌داد. سه قرن بعد دانیال نیز از بین رفتن ستمگر را به معاصران خود اعلام می‌کند که هم‌چون یک «کتاب تسلائی اسرائیل» برای معاصرانش به شمار می‌رود.

در محل تقاطع دو جریان

شکی نیست که دانیال با نظریاتی که درباره تاریخ اظهار کرده و ذوق و علاقه‌ای که به ادامه مطالب از طریق رمز و اشاره دارد او را وابسته و نزدیک به حکمای کهن نشان می‌دهد ولی به نظر دانیال دانش حکما نبایستی فقط به منظور کنجکاوی و پژوهش باشد بلکه این دانش باید بر آدمیان اثر نماید. بنابراین کتاب دانیال کتابی پیامبرانه است زیرا در مبارزه‌ای درگیر شده است.

کسانی اظهار کرده‌اند که پس از دوران تبعید، موضوع پیامبری به تدریج تضعیف گردیده ولی آیا صحیح‌تر نیست گفته شود که موضوع پیامبری با جریان حکمت آمیخته شده است؟ کتاب دانیال بهترین و مشهورترین نمونه جدید از نوشته‌های عهدعتیق است که از تلفیق پیامبری و حکمت به وجود آمده و مکاشفه نام دارند.

کتاب دانیال و ارقام آن و فرقه‌های مذهبی

در کتاب دانیال کلمات و عباراتی با ذکر اعداد و ارقامی به کار برده شده که مفهوم آنها روشن نیست مثلاً: «یک زمان، زمانها و نصف زمان...»، «دوهزار و سیصد روز و صبح...»، «هفتاد هفته... هفت هفته و شصت و دو هفته... یک هفته و نصف یک هفته...» (دان ۷:۲۵، ۸:۱۴، ۹:۲۴-۲۷، ۱۲:۷-۱۲). مفسران واقعی در پیچ و خم این ارقام و کلمات مرموز و بغرنج با احتیاط قدم برمی دارند.

ولی برای فرقه‌های مذهبی مفهوم این کلمات و ارقام کاملاً واضح و روشن است و بی‌محابا آنها را تفسیر می‌کنند زیرا محور افکار و اشتغال خاطر آنان، پایان دنیا و یا هزار سال سلطنت آینده مسیح بر روی زمین است لذا کتاب دانیال برای آنان هم چون معدنی از اطلاعات است که فقط بایستی از آن بهره برداری نمایند.

مثلاً فرقه «شاهدان یهوه» را در نظر بیاورید. به نظر افراد این فرقه پایان «زمان ملت‌ها» (یعنی این دنیای بد) در سال ۱۹۱۴ میلادی آغاز شده است. برای این که بدانیم چرا سال ۱۹۱۴ را در نظر گرفته‌اند باید کتاب ایشان را بخوانیم.

در صفحه‌های ۲۶۱-۲۶۲ این کتاب تحت عنوان: «برای این که خدا به عنوان خدای واقعی شناخته شود» بندهای ۴: ۲۰-۲۲ کتاب دانیال را با در نظر گرفتن قسمتی از مکاشفه یوحنا چنین تفسیر می‌کنند:

«منظور از هفت زمان که برای نبوکدنصر آمده هفت سال است که وی در این مدت از تخت سلطنت محروم بوده است. هفت سال برابر ۸۴ ماه است و چون برطبق نوشته‌های مقدس هرماه سی روز می‌باشد هفت سال برابر ۲۵۲۰ روز می‌شود. از طرفی در مکاشفه یوحنا (۱۲: ۶ و ۱۴) سخن از یک دوره ۱۲۶۰ روزه است که آن را هم چنین «یک زمان، زمانها و نصف یک زمان» می‌خوانند و برابر سه سال و نیم می‌باشد بنابراین «هفت زمان» برابر با دوبار ۱۲۶۰ روز یعنی ۲۵۲۰ روز خواهد بود. ضمناً خدا به یکی از پیامبران باوفای خود گفته است: «هر روزی را به جهت سالی برای تو قرار داده‌ام» (حزق ۴: ۶) و اگر این قاعده را در این مورد به کار بریم ۲۵۲۰ روز را بایستی ۲۵۲۰ سال حساب کنیم. نظر به این که حکومت خدائی نمونه که اورشلیم پایتخت آن بود در پائیز سال ۶۰۷ پیش از میلاد پایان یافته است، اگر زمان امت‌ها را از این تاریخ محاسبه نمائیم در پائیز سال ۱۹۱۳ میلادی پایان می‌یابد».

۱- در این محاسبه‌ها یک اشتباه تاریخی وجود دارد بدین معنی که آغاز این دوران

(یعنی تبعید و اسارت در بابل) سال ۶۰۷ پیش از میلاد فرض شده در صورتی که در سال‌های ۵۸۶-۵۸۷ پیش از میلاد این اتفاق رخ داده است.

۲- مفسران به اتفاق مدت یک «زمان» را برابر یک سال محاسبه می‌کنند و مدت «هفت زمان» را که در کتاب دانیال ذکر شده است با هفت سالی که نبوکدنصر تخت سلطنت خود را از دست داده است منطبق می‌دانند: «همه اینها بر نبوکدنصر پادشاه فرارسید». اما این ارقام با پایان زمان‌ها ربطی ندارند.

۳- «یک زمان، زمانها و نصف یک زمان» برطبق نظر مفسران به معنی سه سال و نیم است. و از موقعی که تعقیب و شکنجه‌های آنتیوخوس اپیفان سه سال و نیم به طول انجامید این مدت دوران متداول هر تعقیب و شکنجه‌ای شده است چنان که مکاشفه یوحنا از دوران تعقیب و شکنجه نرون یاد می‌کند (۱۱: ۲-۳، ۱۲: ۶-۱۴).

۴- اما درباره «روزها» که بایستی هر روز یک سال محسوب شود، نظریه‌ای است که مفسر به دلخواه خود اختیار کرده و هیچ‌گونه مبنائی ندارد. متن کتاب حزقیال که در این محاسبه به آن اشاره شده با قسمت‌های دیگر کتاب مقدس که از «روزها» یاد شده است ارتباطی ندارد. این تفسیر کاملاً از نوع تفسیرهای فرقه «شاهدان یهوه» است که از جاهای مختلف کتاب مقدس قسمت‌هایی را می‌گیرند بدون این که ارتباطی با هم داشته باشند و سپس نتایجی را که مورد نظر خودشان است از آنها برداشت کرده و به رخ دیگران می‌کشند.

آدونتیست‌ها فرقه دیگری هستند که کتاب مقدس را به طریق هوشمندانه تری بررسی می‌کنند ولی چون به مؤسسان فرقه خود وفادارند، اعتقاد به اعداد و محاسبه آنها را رعایت می‌نمایند. زیرا نظریات عجیب این فرقه بر مبنای این محاسبات و درباره «قدس الاقداس» است. توضیح آن که در کتاب دانیال (۸: ۱۴) چنین نوشته شده است: «۲۳۰۰ شام و صبح دیگر؛ آنگاه مقدس تطهیر خواهد شد». ویلیام میلر (۱۷۸۲-۱۸۴۹) که نخستین پایه‌گذار فرقه آدونتیست‌هاست در تفسیر این عبارت، این مدت را به مفهوم ۲۳۰۰ سال انگاشته و چون تصور می‌کرده که تاریخ پیشگوئی دانیال سال ۴۵۷ پیش از میلاد است اعلام نموده که پیشگوئی در سال ۱۸۴۲ میلادی تحقق خواهد یافت (در صورتی که پیشگوئی حقیقتاً در قرن دوم پیش از میلاد نوشته شده است). به نظر او منظور از قدس الاقداس دنیا می‌باشد و تطهیر قدس الاقداس به معنی پایان دنیاست (تطهیر به وسیله آتش). بنابراین دنیا در سال ۱۸۴۳ میلادی به پایان می‌رسد. میلر با بررسی پیشگوئی هفتاد «هفته سال» نیز به همین نتیجه رسیده بود (دان ۹: ۲۴-۲۶).

به عقیده تاریخ نویسان محاسبه ارقام به تاریخ مرگ آنتیوخوس اپیفان در سال ۱۶۴ پیش از میلاد می رسد در صورتی که برطبق محاسبه های میلر باید به سال ۱۸۴۳ میلادی برسد. پس چون در آن سال واقعه ای رخ نداد، میلر مجدداً محاسبه های خود را تصحیح کرده و این بار به ۲۲ اکتبر سال ۱۸۴۴ میلادی رسید، متأسفانه در این تاریخ هم واقعه ای روی نداد و پنجاه هزار نفر پیروان او حیران و سردرگم شده بودند. آنگاه مادام‌الین وایت که ادونتیست‌ها وی را پایه گذار واقعی فرقه خود می دانند اعلام کرد که در این تاریخ حقیقتاً واقعه ای، نه بر روی زمین بلکه در آسمان روی داده است و بدین وسیله پیروان مردد و دو دل را به دور خود گرد آورد. بنا به اظهار او مسیح تا این تاریخ فقط در قسمت پائینی آسمان مراسم نیایش را به جا می آورد و در این تاریخ به «قدس الاقداس» وارد شده و شروع به تطهیر آن و داوری مردگان کرده است. هنگامی که این عمل پایان یابد (که زمان آن نزدیک است) نوبت به ما خواهد رسید و پایان روزگار خواهد بود.



اگر نظریات فرقه های مذهبی مختلف را که در دوران قرون وسطی به وجود آمدند بررسی کنیم تعداد زیادی تفسیرهای عجیب و غریب اعداد و ارقام کتاب دانیال و مکاشفه یوحنا را می یابیم. لازم به یادآوری است در سال ۱۹۶۱ میلادی یک پیامبر سوئسی در شهر لوزان با اتکا به اعدادی که کتاب دانیال داده است اعلام کرد که مسیح در سال ۱۹۶۴ میلادی به روی زمین برمی گردد. و دلیلی وجود ندارد که پس از این هم پیامبر دیگری با تفسیر دیگری ظهور نکند.

دوران سلطنت، کشور سلطنتی، سلطنت

در کتاب مقدس سه کلمه به کار برده شده که در مورد یک واقعیت هستند ولی معنی آنها یکی نیست عبارت دوران سلطنت، مدت و زمان حکمرانی را نشان می‌دهد مثلاً می‌گویند دوران سلطنت شاه عباس؛ کشور سلطنتی وسعت سرزمینی است که پادشاهی بر آن حکمرانی می‌کند؛ و بالأخره سلطنت شغل و وظیفه کسی است که حکمرانی می‌نماید. برطبق نظریه ای، پادشاه سیاسی کسی است که برای احراز مقام سلطنت تقدیس می‌شود ولی نظریه بالاتر این است که خدا پادشاه واقعی است و کسی که سلطنت می‌کند نماینده و معاون او بر روی زمین است.

قوم اسرائیل از همان آغاز که در سرزمین کنعان مستقر شد برای خدا سلطنت بر «قوم خود» را قائل گردید؛ سرزمین اسرائیل کشور سلطنتی او به شمار می‌رفت، «کشوری که از کاهنان و ملتی متبارک» تشکیل می‌شد (خروج ۱۹:۶). بعدها که اسرائیل برای خود پادشاهی انتخاب کرد (شائول، داود و سلسله او). فرض شده بود که پادشاه مقام سلطنت را از جانب یهوه داشته و به نام او آن را اعمال می‌نماید (۲-توا ۱۳:۸). بعدها این نظریه توسعه یافت و اعلام کردند که یهوه بر سرتاسر روی زمین سلطنت دارد (ار ۷:۱۰-۱۰). ملت‌ها از همه جا به اورشلیم خواهند آمد تا پادشاه یهوه را پرستش کنند (اش ۲۴:۲۳؛ زک ۹:۱۴).

در دوران دانیال ملکوت خدا به صورت ملکوتی نشان داده شده که تحت سلطنت پسر انسان خواهد آمد. در کتاب حکمت آمده است که «پس از آمدن پسر انسان برای داوری آدمیان، عادلان بر ملت‌ها فرمانروایی خواهند داشت و بر اقوام مسلط خواهند بود و خداوند همواره بر آنها سلطنت خواهد کرد» (۸:۳). این نظریه رؤیایی عظیم و مبهم است زیرا ملکوتی را انتظار دارند که دنیوی است و نقش اسرائیل در این ملکوت مهم‌ترین است.

با این همه عیسی «خبر خوش ملکوت» را نوید خواهد داد ولی مردم این نوید را به مفهوم فرا رسیدن سلطنتی دنیوی درک خواهند کرد و حتی شاگردان او هم چنین خواهند پنداشت («امیدوار بودیم که اسرائیل را نجات خواهد داد» لو ۲۴:۲۱). ولی عیسی کسانی را که می‌خواستند او را پادشاه کنند قبول نکرده و نظرشان را انکار خواهد کرد. از این پس ملکوت به مفهوم ملکوتی روحانی، نامرئی و جهانی است. هم‌اکنون ملکوت در جائی که سخن خدا اعلام و پذیرفته شده حاضر است. بایستی به تدریج توسعه یابد تا در

پایان روزگار به تمامیت برسد. عیسی از زمان رستاخیز خود بر آدمیان سلطنت خود را اعمال می‌کند و «خداوند جهانی» (فی ۲: ۱۱) «پادشاه پادشاهان، رب الارباب» است (مکا ۱۹: ۱۶)؛ در پایان روزگار «ملکوت را به خدا و پدر سپارد» (۱-قرن ۱۵: ۲۴)؛ ایمانداران «میراثی در ملکوت مسیح و خدا» دریافت خواهند کرد (افس ۵: ۵)؛ ولی از هم اکنون در این دنیا «ملکوتی از کهنه برای خدا و پدر خود» تشکیل می‌دهند (مکا ۶: ۱) و پیروزی قطعی او را آرزو داشته و درخواست می‌کنند: «ای پدر! ملکوت تو بیاید!».



شمایل سه جوان در کوره آتش

حکمت انجیل

«هر که دارد، به او داده خواهد شد»

متی ۱۳:۱۲، ۲۵-۲۹؛ مرقس ۴:۲۵؛ لوقا ۸:۱۸، ۱۹:۲۶

مجدداً در این جا به یکی از سخنان عیسی می پردازیم که معماگونه و عجیب می نماید، با این همه معنائی ارزشمند دارد، وی در جایی می گوید: «هر که دارد به او داده شود و افزونی یابد اما کسی که ندارد آن چه دارد هم از او گرفته خواهد شد». به فراوانی خواهد داشت؛ ولی آن کس که ندارد، حتی آن چه دارد از او برگرفته خواهد شد». لوقا اندکی از شدت سخنان کاسته و نوشته است: «از آن که ندارد آن چه گمان هم می برد دارد از او گرفته خواهد شد» (۱۸:۸). کسی که چنین حکمی را می خواند طبعاً احساس می کند نسبت به این بی عدالتی اعتراض دارد. چگونه ممکن است به کسی که هم اکنون دارد باز به فراوانی داده شود و از کسی که اندکی دارد همان مقدار کم هم گرفته شود؟ چنین عملی بی انصافی و تأسف آور است!

با این همه عیسی نمی گوید که این عمل تأسف آور است یا خیر. بلکه به ما یادآوری می کند چشم ها را باز کرده و ملاحظه کنیم در برابر یکی از پدیده های شگفت قرار داریم که به سهولت می توان مشاهده کرد و در تمام شئون طبیعت وجود دارد، عیسی دوست دارد مطالب ضد و نقیض را ذکر کند و می گوید: «هر که جان خود را دریابد آن را هلاک سازد و هر که جان خود را به خاطر من هلاک کرد آن را خواهد دریافت»، «خوشا به حال ماتمیان»؛ «بسا اولین که، آخرین خواهند بود» و غیره. مزیت این طرز استدلال کردن این است که حس کنجکاوی را برمی انگیزد، موجب تفکر می شود، آرامش و امنیت کاذب و استدلالهای ساده و کودکانه را از بین می برد.

سخنان شگفت انگیزی که در این جا مورد بحث ماست عجیب تر از سخنانی نیست که می گوید: دانه گندم باید بمیرد تا ثمر آورد، هم چنین درختی که گل دارد همان درختی است که ثمر خواهد آورد، یا پول پول می آورد. باید دانست اندکی دانش ضرورت دارد تا دانش بیشتری کسب گردد و آن کسی که کمی محبت دارد قادر است محبت بیشتری داشته باشد. این نکته را می توان قانون گلوله برفی نامید که هرچه بیشتر می غلطد بزرگ تر می شود یا قانون دانه گندم و یا کارگران آخرین ساعت.

لازم به یادآوری است که سخنان عیسی که در این جا بررسی می کنیم در عهد جدید در دو مقوله متفاوت ذکر گردیده است:

یکی در هنگام نتیجه گیری از داستان تمثیلی تالانها (مت ۲۵:۲۹؛ لو ۱۹:۲۶)؛

دیگری در پایان گفتگویی که عیسی طی آن آموزش خود را به طریق تمثیل بیان کرده است (مت ۱۳:۱۳؛ مر ۴:۲۵؛ لو ۸:۱۸).

چنین به نظر می‌رسد که عیسی عبارتی را که به صورت ضرب‌المثل بوده در مورد وضعیت‌های مختلف به کار می‌برد.

۱- بدواً به وضعیت داستان تمثیلی تالان‌ها بپردازیم. در اینجا مسئله در مورد طرز رفتار و عمل کردن است. اختلاف و تفاوت بین کسی است که تالان منحصر به فرد را مخفی کرده و عاطل گذاشته و کسانی که از پنج تا ده تالانی که دریافت کرده بودند بهره به دست آوردند.

تصویر این تمثیل از دنیای مادیات گرفته شده ولی کاملاً روشن است که حقیقت مربوط به امر دیگری است. وانگهی کلمه «تالان» که در دنیای کهن واحد پول بوده است تحول یافته و امروز در زبان‌های غربی این کلمه به مفهوم استعداد، هنر و موهبت درآمده است. اصولاً در ابتدا همیشه استعدادی وجود دارد، ولی ممکن است از این استعداد استفاده نشود در این صورت چیزی کسب نخواهد شد و حتی آن‌چه را که تصور می‌کنند دارند گرفته خواهد شد. اما کسی که استعداد و موهبت خود را جدی تلقی نماید مشمول قانون گلوله برفی خواهد شد و این نتیجه، پاداش یا کیفری نیست که از خارج برسد بلکه برطبق قانونی مستمر و پایدار به کسی که چیزی دارد بهره‌افزایی می‌رسد.

۲- اکنون به بررسی اوضاع و احوال آموزش عیسی بپردازیم. در این جا موضوع کیفیت توجه و ایمانی است که شنوندگان نسبت به پیامی که می‌آورد معطوف می‌دارند. ملاحظه کنید مرقس چگونه بیان می‌کند: «با حذر باشید که چه می‌شنوید». لوقا می‌نویسد: «هر که گوش شنوا دارد بشنود» و متی می‌نویسد: «دانستن اسرار ملکوت آسمان به شما عطا شده لیکن به ایشان عطا نشده».

«این مردمان» چه کسانی هستند؟ کسانی «چشم دارند اما نمی‌بینند، گوش دارند اما نمی‌شنوند». این مردمان «راز ملکوت» را نخواهند شناخت، رازی را که عیسی به کسانی که به او ایمان می‌آورند افشاء خواهد کرد.

آنان که ایمان خواهند آورد هرآن‌چه از عهدعتیق به دست آمده حفظ خواهند کرد و از انوار عهدجدید سرشار خواهند شد. «هر که دارد» به وسیله ایمان در عیسی، از شناخت ملکوت منور گردیده و به فراوانی به او عطا خواهد شد.

گفتار عیسی در هردو موردی که بیان شده به یک معنی است. اگر خواسته باشیم از این بررسی برای طرز رفتار خود نتیجه‌گیری کنیم ممکن است چنین باشد: مقدار اندکی از ثروت ملکوت که به تو عطا شده است، از آن روگردان شو و آن را کم‌شمار و گرنه از تو

گرفته خواهد شد. هم چنین در اندیشه مباحث چگونه آن را افزون خواهی کرد زیرا به کسی که دارد بیشتر داده خواهد شد. به مانند دانه بذری که نمو کرده و ثمره می دهد به همان گونه در مورد ملکوت برای تو خواهد بود.



دانیال در چاه شیران. موزاییک در یک مقبره در رم

استر و یهودیه

دو داستان کوچک

کتاب‌های یهودیه و استر که در این جا ارائه می‌شود نکات مشابه و مشترکی دارند. این دو کتاب به مانند دو داستان کوچک هستند که به وسیله داستان سرایان زبردستی نگاشته شده باشند به طوری که خواننده دائماً در انتظار نتیجه و سرانجام داستان است. به خوبی می‌توان درک کرد که چگونه وقایع این تواریخ که حتی امروز هم نیروی مخیله ما را مفتون می‌کند توجه نقاشان بزرگ را به خود جلب نموده است. ولی این دو داستان غیر از ارزش ادبی جنبه مذهبی نیز دارند زیرا درباره وضع زندگی یهودیانی نگاشته شده که قرن‌ها در داخل حیطه امپراتوری‌های بزرگ به سر می‌بردند زیرا پس از این که نبوکدنصر اورشلیم را به تصرف درآورد، یهودیان در سرزمین‌های دیگر پراکنده شده و در تابعیت دیگران می‌زیستند. یهودیانی که در حوزه امپراتوری ایران بودند تحت تأثیر تجمل و شکوه شاهنشاهی ایران قرار گرفتند مخصوصاً که سلاطین ایران معمولاً با یهودیان به خوبی رفتار می‌کردند.

در کتاب استر، بدو پادشاه ایران، اخشورش به عنوان فرمانروائی جبار و ستمگر معرفی شده که به او اطلاعات نادرستی داده اند ولی بلافاصله به عنوان طرفدار و پشتیبان ملت برگزیده می‌شود. اما نبوکدنصر خاطره‌های ناگوار و دردناکی در قوم یهود باقی گذاشته و بی سبب نیست که در کتاب یهودیه نام او به عنوان فاتحی متکبر و جبار ذکر می‌شود. شخصیت او بیشتر از پادشاهان بابل، فرمانروایان نینوا و حتی آنتیوخوس اپیفان را به یاد می‌آورد و به نظر یهودیان، نبوکدنصر مظهر تمامی دشمنانی است که بارها طی تاریخ، هستی و وجود ملت خدا را به خطر انداخته اند.

در کتاب استر و هم‌چنین در کتاب یهودیه تهدیدهای وحشتناکی که متوجه قوم یهود بوده است روایت می‌شود. در کتاب استر ذکر شده که تصمیم به قتل عام یهودیان گرفته شده بود و در کتاب یهودیه سخن از جنگی است برای این که یهودیان را کاملاً نابود کنند. بیهوده نبایستی علل بروز این وقایع را جستجو نمود، آنچه واقعیت دارد اسرائیل در چندین مرحله بر اثر جنگ به سختی صدمه دیده و تعقیب و

شکنجه‌هایی که آنتیوخوس اپیفان بر یهودیان وارد آورد جراحت عمیقی در خاطرۀ آنان باقی گذاشته است، آیا احساس و پیش بینی می‌کردند که بعدها دستخوش قتل عام‌های دیگر خواهند شد؟

آیا از همان اوان یعنی قبل از تاریخ مسیحیت، یهودیان با توجه به نهضت‌های پراکندهٔ ضد یهود احساس می‌کردند که دوران‌های غم‌انگیزی را طی خواهند کرد؟ در هر دو روایت یهودیه و استر، زنی موجب نجات قوم یهود می‌شود. نویسندهٔ کتاب یهودیه، زیبایی او را تحسین کرده، یادآوری و تأکید می‌نماید که حتی دشمنان را تحت تأثیر قرار می‌داد و می‌نویسد: «مردان اردو از زیبایی او به وجد آمده بودند و به خاطر وی به تحسین بنی اسرائیل پرداختند و به یکدیگر می‌گفتند: چه کسی می‌تواند این قوم که چنین زنانی دارد را خوار شمارد؟» (۱۰: ۱۹). البته در توصیف زیبایی استر به این اندازه تأکید نشده است، با این همه گفته شده است که «خوش اندام و زیبا روی بود» (۲: ۷). وانگهی آرایشگران آن عصر در آرایش او تمام هنر خود را به کار می‌بردند به طوری که «استر دیدگان همهٔ بینندگان خود را سحر کرد» (۲: ۱۵). خلاصه، پادشاه او را به همسری اختیار نمود. در هر دو مورد، این دو زن وضعیتی را پذیرفته بودند که امروزه آن را «وضعیتی جسورانه» می‌نامیم.

استر به اندرون حرم اخشورش وارد شده بود بدون این که اعتراضی بکند (در ترجمه یونانی کتاب استر غیر از این است). اما یهودیه با کمال میل نقش زنی فریبا را پذیرفته و از این کار خوشنود بوده است و به صراحت اعلام می‌کرد: «خداوندی که مرا در راهی که پیمودم حمایت فرمود پاینده باد. چهرهٔ من وی را برای نیستی فریفت و او با من مرتکب گناهی نشد تا مرا ببالاید و بی عفاف گرداند» (۱۳: ۱۶). داستان سرای این کتاب از جرأت و جسارت یهودیه شادمان است زیرا شهوت پرستی همهٔ مردان و مخصوصاً نفس پرستی سردار فاتح را ریشخند می‌کند. ولی آن چه در مورد هر دو کتاب مهم و اساسی است نجات قوم یهود به وسیلهٔ یک زن است.

در کتاب مقدس قبلاً سخن از شکوه داود و ستایش او بود زیرا وقتی که هنوز کودک بود، بدون این که زرهی بر تن داشته باشد، با فلاخن غول فلسطینی را کشته بود. ولی وقتی به کتاب مقدس می‌رسیم در کتاب‌های استر و یهودیه، زنی به وسیلهٔ ایمان خود قوم یهود را رهائی بخشیده و نجات می‌دهد. در سرودی که در پایان کتاب یهودیه می‌خوانیم:

خداوند، خدای شکنندهٔ جنگ است، (دشمنان) از سوزاندن سرزمین من سخن می‌گفتند، اما، خداوند پرتوان به دست زنی آنها را به عقب راند.



کتاب استر

کتاب استر، اثر کوچک شگفت‌انگیزی است که در آن سخن از سور و مهمانی و ضیافت در دربار مجلل پادشاهی مشرک است. هم‌چنین سخن از طرح‌هایی برای نابودی کامل یهودیان و کشت و کشتار آنان است که در همان مرحله طرح باقی می‌مانند.

کتاب این چنین آغاز می‌شود: «این به روزگار اخشورش بود، این اخشورش از هند تا حبشه بر صد و بیست و هفت استان سلطنت می‌کرد» (۱:۱). این شخص را در تاریخ به نام خشایارشا می‌شناسیم که از سال ۴۸۶ تا ۴۶۵ پیش از میلاد سلطنت کرده و در دوران پادشاهی او یهودیان در تبعیت امپراتوری ایران می‌زیستند. البته وی هرگز بر ۱۲۷ ایالت حکمرانی نکرد ولی در کتاب دانیال آمده است که داریوش (پدر خشایارشا) کشور خود را به ۱۲۰ ساتراپ (ایالت) تقسیم کرده بود.

این ارقام که ما را به تفکر وامی‌دارد نشان می‌دهند کتاب استر چه نوع نوشته‌ای است. کتاب استر به مانند دانیال قهرمانان خود را در چارچوب وقایع تاریخی قرار داده و این وقایع را با شاخ و برگ توصیف می‌کند ولی پیام او بدان منظور نیست که وقایع تاریخی را ذکر نماید بلکه می‌خواهد آن‌چه را چشمان ما معمولاً نمی‌بینند به ما نشان دهد.

ضمناً نبایستی وقت خود را تلف کنیم بر این که چه نکاتی از این کتاب جنبه تاریخی دارد بلکه به گویبنده داستان گوش فرا دهیم که در هر صفحه از کتاب خود علاقه و توجه ما را برمی‌انگیزد. ولی لازم به یادآوری است داستان استر را به دو شکل می‌توان حکایت کرد: یکی بر طبق روایت کتاب مقدس به زبان عبری و دیگری بر طبق ترجمه یونانی کتاب مقدس. حتی ترجمه دیگری نیز از استر وجود دارد و آن داستانی است که نویسنده فرانسوی راسین (۱۶۳۹ - ۱۶۹۹) به صورت نمایشنامه‌ای منظوم نوشته است، برای درک پیام کتاب استر بهتر است بدو روایتی را که کتاب مقدس عبری می‌دهد بخوانیم.

سه راه حل

به طوری که گفته شد متن کتاب استر به دو صورت وجود دارد: یکی متن عبری و دیگری ترجمه یونانی آن است ولی این متون تفاوت هائی با یکدیگر دارند. اکنون این سؤال پیش می آید که برای ارائه این کتاب جزو سایر کتاب ها و نوشته های کتاب مقدس چه راهی وجود دارد؟ و کدام متن پذیرفته شده است؟ آیا علاوه بر متن عبری، ترجمه یونانی کتاب را نیز می توان مورد نظر قرار داد؟ در این مورد سه راه حلّ مختلف پذیرفته شده است:

۱- **ژروم قدیس** بدو متن عبری کتاب استر را به لاتین ترجمه کرده سپس قسمت هائی از کتاب را که فقط مختص به متن یونانی می باشد به صورت ضمیمه به آن افزوده است.

۲- **در ارائه کتاب مقدس اورشلیم** قسمت هائی از متن یونانی کتاب استر که اضافه بر متن عبری است به آن افزوده شده ولی این قسمت ها را با حروف چاپی مایل مشخص کرده اند.

۳- **در ترجمه کتاب مقدس که به وسیله نهضت تقرّب کلیساها تهیه شده (TOB)**، متن عبری و یونانی کتاب استر جداگانه ترجمه شده و هر دو ترجمه، یکی پس از دیگری جزو کتاب مقدس منظور گردیده است و بدین طریق تفاوت های آنها کاملاً مشخص می باشد.

کتابی که در آن ذکری از نام خدا نیست

در کتاب استر هیچ نامی از خدا برده نشده است با این همه آشکار است که قهرمانان این کتاب افراد ایمان‌داری هستند و ایمان و امید مذهبی محرک ایشان است. مثلاً در برابر خطری که آنان را تهدید می‌کند به روزه گرفتن متوسل شده، گونی برتن می‌کنند و خاک و خاکستر بر سر می‌ریزند (۱:۴-۳) و این اعمال در کتاب مقدس نشانه توبه و پشیمانی است و همیشه با دعا و استغاثه همراه می‌باشد.

استر درخواست می‌کند که هم دینان وی «به خاطر او روزه بگیرند» (۱۵:۴)؛ مردخای می‌ترسد مبادا ملکه استر دخالت نکند و به او می‌گوید: «اگر تو در این لحظه به سکوت خود ادامه دهی یاری و نجات برای یهودیان از جای دیگر فراخواهد رسید...» (۱۴:۴).

به نظر نویسنده کتاب و قهرمانان داستان کاملاً روشن است که خداوند حضور دارد ولی هیچ کس خود را مجاز نمی‌داند نام او را ذکر کند. چرا؟ من می‌دانستم که یهودیان مخصوصاً کتاب استر را دوست دارند لذا برای نوشتن مقدمه کتاب فکر کردم بهتر است از منبع اصلی اطلاعاتی کسب کنم و بنابراین به مقامات مذهبی یهود مراجعه نمودم.

یک کاهن یهودی با خوشروئی خواهش مرا پذیرفت و آن چه به من گفت مرا فریفته کرد زیرا با شور و حرارتی از این روایت سخن می‌گفت که شگفت‌انگیز است و اکنون آن چه را دریافته‌ام با شما در میان می‌گذارم.

وقتی که خدا سکوت می‌کند

در کتاب استر نامی از خدا برده نشده و این سکوت تعمّدی است زیرا در دنیائی زندگی می‌کنیم که خدا در آن پنهان است. چنین به نظر می‌رسد که دو دوران مختلف، یکی پس از دیگری وجود داشته است: در

دوران نخستین یعنی دوران موسی و پیامبران، مردم سخن خدا را می شنیدند چنان که در سرتاسر تورات و کتب پیامبران مرتباً این عبارات تکرار می شود: «خدا می گوید...» «این کلام خداوند است». بنابراین در طی قرن ها (یعنی از ابراهیم تا آخرین پیامبران) سخن خدا شنیده شده و این سخن ملت ایماندار را رهبری و هدایت می کرد. سپس صدای هیچ نبی نیست و در یکی از مزامیر با غم و دلتنگی اظهار می شود: «دیگر پیامبری وجود ندارد». (مز ۷۴: ۹) و خدا خاموش می ماند. با این همه زندگی ملت ایماندار ادامه می یابد ولی از این پس بایستی ایمانداران جریان تاریخ را بر عهده گرفته و آن را زیر نظر خدا به انجام رسانند، زیرا برخلاف آن چه ظاهراً به نظر می رسد خدا غایب نیست بلکه حکمت و مشیت او که نهفته است عمل می نماید و این نکته در کتاب استر آشکار است. وانگهی موسی این دوران را که خدا خاموش می ماند و بایستی کورمال قدم برداشت اعلام کرده بود: «و من روی خود را پنهان خواهم کرد». (تث ۳۱: ۱۸). لازم به تذکر است که دانشمندان مذهبی یهود متوجه شده اند که فعل «پنهان خواهم کرد» در زبان عبری با حروف صدادار «س،ت،ر» نوشته می شود، همان حروفی که در نام استر وجود دارد.

تصادفی نیست

هنگامی که کتاب استر آغاز می شود می توان از خود پرسید این همه تفصیل طولانی دربارهٔ تجمل دربار اخشورش، سور و مهمانی های او، امتناع ملکه وشتی از اجرای دستور پادشاه، جستجو برای یافتن ملکه جدید و انتخاب استر، آیا برای سرگرمی خواننده است؟ مردخای کلید این انحراف های ظاهری را داده و می گوید: «کسی چه می داند؟ مگر نه برای این زمان است که تو به سلطنت رسیده ای؟» (۱۴: ۴)

در جایی که از دید آدمی جز یک رشته تصادف چیزی دیده نمی شود، چشم فرد ایماندار اراده و مشیت خدا را تشخیص می دهد. آدم به سرگذشت یوسف می اندیشد که توسط برادرانش فروخته شد، یا نحمیا که مورد اعتماد پادشاه ایران قرار گرفته و به وسیله او تجدید بنای اورشلیم مقدور و انجام می گردد.

تغییر وضعیت

قوم کتاب مقدس پس از خروج از مصر و عبور از دریای احمر به خوبی دریافت که خدا مالک وقایع تاریخ است و مداخله های او می توانند سوگواری را به جشن تبدیل کرده و پیش بینی های آدمیان را خنثی نمایند (ار ۳۱: ۱۳؛ مز ۳۰: ۱۲).

کتاب استر که روایتی سرشار از ذوق و تفنّن ولی پرشور و هیجان است این طرز عمل

خدای پنهان را نشان می‌دهد که چگونه اوضاع را به ناگاه دگرگون می‌کند (۱:۹). «مصیبت بدل به شادی و ماتم بدل به روز جشن شده بود» (۲۲:۹). بنابراین کاملاً طبیعی است که نویسنده کتاب از یهودیان دعوت کند همه ساله این روز را جشن گرفته و به خاطر آزادی سپاسگزاری می‌کنند و می‌نویسد: «لذا روزهای ضیافت و شادی را با فرستادن سینی برای هم و هدایا به مستمندان برپا کنند» (۲۲:۹).

از سوگواری تا جشن

تذکر آخری، دستورهائی مربوط به طرز برگزاری جشن‌های بزرگ است (تث ۱۶:۱۱ - ۱۷). زیرا نمی‌توان در مقابل خداوند شادمانی کرد بدون این که بینوایان در این شادمانی سهیم باشند.

ولی بلاشک در جشن فوریم دلیل مخصوصی برای شادمانی وجود دارد. در سرتاسر کتاب استر، ضمن روایت، شرح سور و میهمانی‌ها آمده است: مهمانی شام که اخشورش به افسران عالی رتبه خود (۳:۱ - ۴) و سپس به اهالی شهر شوش می‌دهد (۵:۱) و بندهای دیگر، مهمانی شامی که ملکه ترتیب می‌دهد (۹:۱)، مهمانی شام به مناسبت تاج‌گذاری استر (۱۸:۲)، مهمانی‌های پادشاه و هامان (۱۵:۳). در فصل بعدی سخن از روزه گرفتن است (۳:۴، ۱۶) سپس رشته مهمانی‌ها مجدداً از سر گرفته می‌شود: اولین مهمانی شام که استر ترتیب می‌دهد (۴:۵ - ۸)، دومین مهمان شام استر (۶:۱۴ - ۷:۱)، مهمانی شام به مناسبت جشن آزادی (۸:۱۷). و بالأخره کاملاً طبیعی بود که جشن سالانه همراه با شادمانی عمومی و سور و میهمانی‌ها باشد (۲۲:۹).

جشن فوریم

در آغاز روایت که هامان تصمیم گرفته است «کلیه یهودیانی را که در سرتاسر امپراتوری اخشورش مستقر شده‌اند از بین ببرد» قرعه‌کشی می‌کند تا ببیند چه روزی برای انجام منظور او مناسب است (۷:۳) (توضیح این که کلمه فور که در متن عبری آمده و قرعه‌کشی ترجمه شده است از ریشه سریانی و به معنی اقبال، سرنوشت... است و جمع این کلمه، فوریم نام عیدی است که هر سال یهودیان به یادبود این وقایع و آزادی خود می‌گیرند). در پایان روایت ذکر شده که طرح از بین بردن یهودیان خنثی گردید ولی در همان روزی که هامان به وسیله قرعه‌کشی تعیین کرده بود یهودیان می‌توانستند کسانی را که قصد جانشان را داشتند از بین ببرند (۸:۱۱ - ۱۲). بدین گونه وضعیت وارونه شده

بود. ولی این وقایع به طوری که از مفهوم کلمه فوریم برمی آید نتیجه «تصادف» نبودند بلکه اراده و مشیت خدا به خاطر قوم خود می باشد.

عرفان و شادی همگانی

شکی نیست که عید فوریم، مورد علاقه عامه یهودیان و جشنی است که در آن، همه یهودیان از خرد و بزرگ به طور طبیعی شادی و سرور خود را ابراز می کنند. این امر موجب شگفتی ما مسیحیان است زیرا مشاهده می کنیم که هر یک از اعیاد مسیحی به نوعی رسمی و متظاهرانه برگزار می شود. ولی این طرز رفتار یهودیان نبایستی موجب حیرت شود. زیرا اگر خدا با ماست چه کسی بر ضد ماست؟ اگر خدا ما را از مرگ و وحشت رهایی می بخشد چرا نبایستی فریادهای شادی برآوریم و تظاهرات شادمانی داشته باشیم؟ باری عید فوریم حضور نامرئی مشیت خدا را که قدرت کامله دارد تأیید می نماید.

روایتی که در کتاب استر آمده به صورت داستانی است و در این داستان نکات شگفت انگیز فراوان است. وقایع غم انگیز یا حوادث وحشتناک یکی پس از دیگری می آید. ولی آیا نیاموخته ایم که خدا بارها و به طرق مختلفی سخن گفته است؟ (عبر ۱ و ۱-۲).

کتاب استر لحنی شگفت انگیزتر از کتاب یونس دارد. کشت و کشتارهایی که در پایان کتاب ذکر شده احساسات ما را جریحه دار می کنند ولی خواننده یهودی فکر خود را به این وقایع متمرکز نمی کند. آن چه در نظر او اهمیت دارد انتقام نیست بلکه وارونه شدن وضعیت و مشیت خداوند است. حتی در تاریک ترین ساعات جنگ جهانی دوم در موقعی

که در حفظ می کر



برگزاری جشن فوریم

ترجمه یونانی کتاب استر:

همه اینها از سوی خدا می آید

ترجمه یونانی کتاب استر خیلی طولانی تر از متن عبری آن است (در حدود ۵۰ در صد) زیرا علاوه بر کلیه مطالبی که در متن عبری وجود دارد در بعضی موارد متن خیلی بیشتر تشریح شده است، ضمناً اقدامات استر را به نزد اخشورش مشروحاً روایت کرده است. به طور کلی در مجموعه مطالبی که در ترجمه یونانی افزوده شده سه موضوع مورد توجه بوده است.

خدا در کار است

در آغاز کتاب رؤیایی به صورت مقدمه کتاب آمده و مفهوم آن به رمز و اشاره داده شده است: مردخای چنین دید که «آن گاه فروتنان برخاسته و اشراف را بلعیدند». آن گاه «آن چه را خدا اراده به انجامش کرده». این رؤیا نظیر آواز دسته جمعی در آغاز نمایشهای درام یونانی است که به عنوان پیش درآمد قطعه ای خواننده و موضوع نمایش را اعلام می کنند.

در پایان کتاب مردخای اظهار خواهد کرد: «در واقع خوابی را که در این مورد دیده ام به یاد می آورم و در حقیقت هیچ چیز از آن از قلم نیفتاده بود...» آری! خداوند قوم خود را نجات بخشیده است... شکی نیست: «این اتفاقات از سوی خدا به وقوع پیوست».

با دعا به خداوند متوسل شوید

به محض این که مردخای به استر اطلاع می دهد خطر در پیش است به او می گوید: «از درگاه خدا بطلب!» ولی در ترجمه یونانی که متن دعاهای مردخای و استر ذکر شده، دو نیایش عبادتی است که تا اندازه ای جنبه دفاع از خود دارد مردخای اظهار می کند که بر مبنای خودخواهی عمل نکرده است (۱۳:۱۲ - ۱۴) و استر اعتراض کرده و می گوید همسری پادشاه را نپذیرفته است مگر بر اثر اجبار و فشار (۱۴:۱۵ - ۱۸). از این اظهارات دفاعی می توان احساس کرد نویسنده یونانی که کتاب استر را اقتباس و ترجمه کرده است در برابر رفتار غامض و مبهم استر و مردخای ناراحت بوده است.

این قوم که در نوع خود منحصر به فرد است

در متن عبری کتاب استر ذکر شده بود که قانون تورات در عین حال هم قدرت و هم ضعف یهودیان است و این امر واقعیت دارد زیرا از همان دوران کهن، یهودیان با این که پراکنده شده بودند، به سبب قانون تورات قوم واحدی را تشکیل می دادند؛ از سوی دیگر این قوانین ضعف یهودیان به شمار می رفت زیرا وضعیت حقوقی یهودیان و وابستگی شدید آنان به رسوم کهن در نظر ملت های دیگر عجیب و حتی بی معنی جلوه می کرد. این رسوم از همان دوران یهودیان را در محدوده معینی محصور می کرد چنان که گوئی از همان وقت محله مخصوص یهودیان ایجاد شده بود. طبق متن عبری کتاب استر، هامان به اخشورش می نویسد: «قومی پراکنده هستند که در سراسر استان های قلمرو تو زندگی می کنند. قوانین آنها از قوانین همه اقوام متفاوت است...» (۸:۳).

در متن یونانی، این موضوع بیشتر تشریح شده و اخشورش سخنان وزیر خود را منعکس کرده و اظهار می نماید: «این قوم که در نوع خود بی نظیر است از هر لحاظ با مجموعه بشریت اختلاف دارد زیرا از قوانین غیر محلی و مخصوص به خود پیروی می کند...» (۱۳:۵). ولی پس از این که استر موفق به نجات قوم خود می شود، در ترجمه یونانی ذکر شده که اخشورش نامه ای جدید نوشته و آن چه را قبلاً گفته بود رد می نماید: «(یهودیان) بدکار نیستند، برعکس با قوانین بسیار صحیح اداره می گردند» (۱۶:۱۵-۱۶) و بدین ترتیب مشاهده می کنیم چگونه وضعیت کاملاً وارونه شده است که خالی از لطف نیست.»

خاموشی طلاست

روی هم رفته آن چه در متن عبری کتاب استر به طور غیرمستقیم به خواننده تلقین می شود در ترجمه یونانی به وضوح گفته شده و به صدای بلند اعلام می گردد. ممکن است کسانی روش غیرمستقیم و کنایه آمیز متن عبری را بیسندند. متن عبری از خدا سخن می گوید ولی در موردی که ممکن است نام خدا به بدی برده شود نام او را ذکر نمی کند. از خواننده دعوت می نماید که خودش مشیت پنهانی خدا را کشف نماید. آیا این عمل نظیر امور روزمره زندگی ما نیست؟ نکته قابل توجه این است که تغییر زبان کتاب استر از عبری به یونانی نشان دهنده تحولی در روحیه مذهبی است و این تغییر در موقعی انجام شده است که ترجمه نوشته های مقدس را به زبان یونانی آغاز می کردند زیرا زبان جهانی آن دوران به شمار می آمد و مترجم که ضمناً می خواسته است از آئین یهود دفاع نماید توضیحاتی بر آن افزوده و این کتاب را به صورت ترجمه و اقتباس درآورده است. ولی مسلم است مترجمان یونانی (و حتی آرامی و بعدها لاتین) که ترجمه های خود را به صورت ترجمه آزاد انجام داده اند کتاب استر را نه به صورت یک مدرک تاریخی بلکه به عنوان متن آموزش اخلاقی نگریسته اند و از این جهت حق داشته و به ما خدمت کرده اند.

منظور از این پادشاه چه کسی است؟

در متن عبری کتاب استر مرتباً کلمه پادشاه به کار برده شده و ظاهراً این امر تعمدی است. مثلاً در نخستین فصل کتاب ۲۸ بار و در سرتاسر کتاب روی هم رفته ۲۰۰ بار کلمه پادشاه آمده است. حتی کاتبانی که از روی کتاب نسخه برداری می کردند طوری می نوشتند که کلمه پادشاه در اولین خط هر ستون قرار گیرد. البته این عمل تا حدی بچگانه است ولی جای تعجب ندارد چون نویسندگان در این کتاب کمی طنز به کار برده است. ولی شاید به کار بردن کلمه پادشاه در این جا مفهومی مذهبی داشته باشد پس باید دید منظور از این پادشاه چه کسی است؟ آیا منظور از اخشورش همان پادشاه مشرک است؟ زیرا از نظر نویسندگان ای که کتاب مقدس را می نویسد فقط یک پادشاه وجود دارد و آن کسی است که آسمان و زمین را آفریده و اسرائیل را کشور خود کرده است. در ترجمه یونانی کتاب استر، مردخای ایمان خود را چنین بیان می کند:

«خداوندا، خداوندا. پادشاه قادر مطلق، که گیتی در قدرت توست» و «و اینک ای خداوند خدا، پادشاهها، خدای ابراهیم، قوم خود را محفوظ دار».

و استر نیز سخنان مشابهی می گوید:

ای خدای من، پادشاه ما، تو یگانه ای! به یاری من بشتاب، به من که تنه‌ایم... چوگان خود را، خداوندا به دست کسانی که وجود ندارند مسپار... آن چه مراست، مرا همت عطا فرما، پادشاه خدایان و مالک همه اقتدارها».

ولی در متن عبری کتاب استر کلمه پادشاه به این صراحت به کار برده نشده بلکه با اشاره و کنایه ذکر می شود، ناشران یهودی کتاب مقدس به خوبی این نکته را درک کرده و مخصوصاً کلمه پادشاه را واضح و به روشنی به کار می برند تا کسانی را که جرأت کرده و این عنوان را به خود می گیرند ریشخند نموده باشند، زیرا فقط خدا پادشاه است.

نمایشنامه راسین:

اعمال برجسته خدا

پس از بررسی کتاب استر در کتاب مقدس عبری و در ترجمه یونانی آن بی فایده نیست نمایشنامه ای را که نویسنده فرانسوی راسین در این مورد نوشته بخوانیم. این نویسنده با نوشته های مقدس کاملاً آشنا بوده و زمینه وقایعی را که در کتاب استر آمده به خوبی توصیف و تشریح کرده است (ر. ک مخصوصاً به پرده سوم، صحنه چهارم). به نظر راسین تاریخ استر فقط داستان ساده ای نبوده بلکه روش خدا را نسبت به ملت خود نشان می دهد.

امانت در روایت

راسین دقیقاً از روایت کتاب مقدس پیروی می نماید. زیرا کتاب استر شامل وقایع هیجان انگیزی است که نوبت به نوبت تغییر یافته، شاد یا غم انگیز می شود. وقتی نمایشنامه راسین را می خوانیم مثل این است که عین مطالب را از نثر به نظم درآورده است. آیا همین طرز نوشتن، سهل و ممتنع نشانه نبوغ نویسنده نیست؟ ولی چگونه ممکن است روایت دسیسه های حرم پادشاه و روایت گشت و کشتارهای عمومی به صورت نمایشنامه ای اخلاقی درآید و شایسته و مناسب آموزش اخلاقی دختران جوان و عقیف گردد

دو قسمت که حذف شده است

راسین در عین حال که قسمت های اصلی متن کتاب را در نمایشنامه خود آورده و از آن پیروی کرده خود را ملزم نمی دانسته تمام جزئیات آن را عیناً حفظ نماید و این نکته کاملاً قابل درک است. زیرا بعضی از این جزئیات شاید برای داستان سرای یهودی جالب بوده در صورتی که به نظر فرد شریفی در دربار لوئی چهاردهم بیهوده و غیر ضروری می آمده است.

زیرا در یک داستان یهودی معمولاً نکات هزل و مطایبه وجود دارد ولی نبایستی آن را با مطالب یک نمایشنامه جدی حزن آور در هم آمیخت، مخصوصاً در دورانی که قرن فروغ دانش است و در کشور و جامعه ای که مبنای قضاوت بر طبق نظریات دانشمند فرانسوی، دکارت و بر اساس استدلال و منطق می باشد.

در اولین صحنه پرده اول نمایشنامه، آن چه در دو فصل اول کتاب استر با ذکر جزئیات روایت شده است خلاصه گردیده و بدین گونه اظهار می شود:

– شاید برای تو تعریف کرده اند که چگونه ملکه مغرور و شتی از نظر افتاد، همان کسی که من جای او را گرفته ام.

به محض این که این تذکر پایان می یابد مردخای به صحنه وارد شده و اظهار می کند: - همگی از بین رفته ایم و کار اسرائیل تمام است. و به این ترتیب تماشاچیان از همان ابتدا در جریان موضوع اصلی نمایش قرار می گیرند.

از طرف دیگر راسین قسمت پایانی کتاب را مسکوت گذاشته و به نظر او کافی بوده (چنان که برای ما کافی است) یادآوری شود که دخالت استر قوم او را نجات داده است. به همین خاطر بندهای ۸: ۱۰ - ۱۲ درباره قتل عام مشرکان و یا بندهای ۹: ۵ - ۱۹ که این وقایع را با خوشنودی توصیف کرده اند، هم چنین موضوع برقراری عید فوریم (۹: ۲۰ و بند بعدی) و ستایش مردخای (۱۰) توجه راسین را جلب نکرده است. او فقط نکته ای را که به نظرش اساسی است ارائه می کند این که: مشیت خدا بر نجات قوم او بوده.

آواز گروه خوانندگان به عنوان مقدمه

راسین برای این که براهمیت مذهبی این نمایش بیشتر تأکید نماید آواز گروه خوانندگان را در آن وارد کرده است و در مقدمه نمایشنامه چنین می نویسد: «منظور این است که مانند نمایشنامه های مهیج قدیمی یونان، آواز گروه سراینندگان با عمل بازیگران نمایش به هم پیوندند و در این قسمت گروه سراینندگان ستایش خدای واقعی را بخوانند، همان گونه که بت پرستان آنان را برای خواندن ستایش خدایان دروغی خود به کار می بردند».

نکاتی که در این نمایشنامه افزوده شده بیشتر برای آن است که نقش مشیت خدا، ایمان و نیایش نشان داده شود. اضافه کردن گروه سراینندگان ارزش مشابه و حتی بیشتری دارد و موضوع نمایشنامه را گسترده تر می کند بدین معنی که در داستان غم انگیز استر تمام تاریخ قوم خدا و مخصوصاً مزامیر منعکس می گردد. در ورای آدمیانی که رنج می کشند و مبارزه می کنند عمل ناشی از مشیت خداست که نشان داده می شود. البته امروز استر با شهادت خود ملت را نجات داده است ولی عمل شجاعانه او جزو مجموعه وقایعی است که «اعمال برجسته خدا» نامیده می شوند.

- قلب او از عشق به خدای خود افروخته شده است. او سخن گفته، بقیه را آسمان انجام داده است (صحنه آخر، پرده ۳) گوئی این نمایشنامه دو بار پایان می یابد زیرا وقتی استر این کلمات را می گوید خیال می کنند همه چیز تمام شده است:

- خدایا، حکمت تو از کدام راه که بر آدمیان فناپذیر مجهول است مشیت های جاودانی خود را رهبری می کند (صحنه ۸، پرده ۳) ولی بلافاصله گروه سراینندگان شکوه و جلال خدای نجات بخش را سروده و دعوت به سپاسگزاری می کنند.

- نام او متبارک باد! ... ورای روزگاران، ورای ابدیت. (صحنه آخر، پرده ۳).

کتاب یهودیه

به دست يك زن

کتاب یهودیه نظیر کتاب های روت، طوبی و استر نوعی داستان تمثیلی است که قهرمان داستان به عنوان نمونه و سرمشق ارائه گردیده و نام او بر کتاب گذاشته شده است. این روایت در مورد مهم ترین واقعه ای است که در زندگی کسی رخ داده و این که چگونه خدا به وضعیت دردناک او پایان داده است: مثلاً در کتاب روت موضوع بیوه شدن او، در کتاب طوبی، نابینا شدن او و در مورد استر و یهودیه، نقشی است که این قهرمانان برای نجات تمام ملت خود داشته اند. ضمناً نام قهرمان این کتاب که زنی به نام یهودیه است نشان می دهد که در این روایت روح یهودی گری بیان می شود.

يك داستان سرای زبردست

به سبب اشکالات متعددی که در این کتاب از نظر تطبیق زمان ها و تعیین نقاط جغرافیائی وجود دارد نمی توان برای این کتاب ارزش تاریخی قائل گردید. وقایعی که روایت می شود مدتها قبل از دورانی که نویسنده کتاب می زیسته یعنی یک قرن پیش از میلاد مسیح رخ داده است و داستان سرا بدون آن که دقت و توجه نماید دوران ها و مکان ها را با یکدیگر مخلوط کرده است زیرا به نظر او آنچه اهمیت دارد این است که نشان دهد فرمانروایان جبار این دنیا هیچ کاری بر ضد خدا نمی توانند انجام دهند. جرأت و شهامت دختری که می خواهد اورشلیم را نجات دهد قدرت ارتشی مهاجم را با شکست مواجه می کند و غرور پادشاهی مشرک به دست زنی درهم می شکند زیرا این زن به خدای پدران خود اعتماد کرده است.

تشویق به مقاومت

پس این کتاب را بدون در نظر گرفتن ارزش حقیقی وقایع آن باید خواند زیرا جزو نوشته هائی است که برای تقویت و تشویق مقاومت علیه ارتش رومی نگاشته شده است (توضیح این که ارتش روم که در سال ۶۳ پیش از میلاد فلسطین را تصرف و اشغال کرد با مقاومت گروهی از یهودیان روبه رو گردید که نهضتی به نام «زلوت» تشکیل داده و به شدت بر ضد بت پرستی و علیه ارتش روم مقاومت و مبارزه می کردند). نویسنده کتاب یهودیه بجای این که قهرمانان مقاومت، نظیر یهودای مکابی و هم زمان او را تجلیل کند درباره یک عمل برجسته قدیمی تر که در یکی از اعیاد محلی جشن می گرفتند سخن گفته و آن را می ستاید.

ولی اهمیت کتاب یهودیه مخصوصاً در نظریات مذهبی و اخلاقی است که ارائه می نماید و با این که به طور کلی مطالب کتاب با مجموعه کتاب مقدس زمینه مشترکی دارد در چند موضوع به خصوص با اصرار تأکید می نماید.

«به دست يك زن» (۵:۱۶)

خدا نسبت به آدمی برتر و والاست و آن چه به عنوان قربانی به خدا تقدیم می شود هیچ نسبتی با عظمت لایتناهی او ندارد. افکار ناشی از مشیت او را روح محدود آدمیان نمی تواند دریابد. غرور پادشاهی را که می خواست پرستیده شود درهم می شکند و برای این کار نیازی ندارد به وسیله معجزه دخالت نماید: بر فرمانده دشمنان که شهوت او را کور کرده است ایمان زنی ناتوان فایق می شود.

نکته قابل توجه این است که یک زن موجب رهایی شهر محصور و آزادی تمام کشور می شده. در این جا کسی یهودیه را تشویق و ملزم به انجام این کار نمی کند، چنان که مردخای به استر توصیه کرده و او را تشویق می نمود. اگر یهودیه احساس ناتوانی می کند در موقعی است که به نیایش می پردازد و در لحظه ای است که سر هولوفرن را قطع می نماید (۴:۹، ۷:۱۳).

او در برابر مردان، رؤسا و مقامات رسمی بیت فولی جسور و مصمم است و نیاز به رأی و اندرزی ندارد و پس از این که در اقدام خود موفق می شود مجدداً زندگی در عزلت و نیایش را از سر می گیرد. تقاضاهایی را که برای ازدواج می کنند نمی پذیرد با آن که بر طبق مقررات قانون تورات باید با برادر شوهر خود ازدواج کرده و برای شوهر متوفای خود منسی که در جوانی مرده است نسلی باقی بگذارد (در مورد این نوع ازدواج ر. ک ۵:۲۵ - ۱۰) و به این ترتیب رسم کهنی را که تورات مقرر کرده است نادیده می گیرد. بنابراین مشاهده می شود که در نوشته های عهد عتیق و مخصوصاً در قسمت های مؤخر آن، نقش زن به عنوان عامل اجرای مشیت خدا پدیدار شده و کتاب یهودیه نقطه نهایی اوج این نهضت به شمار می آید و تمام ارزش قهرمان این کتاب در نقش هائی غیر از نقش مادری و همسری است.

«خدا ما را آزمایش می کند» (۲۵:۸)

رنج کشیدن افرادی که طرفدار عدالت هستند از نظر ایمانی مسئله ای بغرنج و عجیب است ولی به نظر یهودیه (۲۶:۸ - ۲۷) آزمایش و درسی است که بر طبق مشیت خدا

انجام می شود و موقعیتی است که بیشتر به خدا اعتماد نموده در راه نجات وطن فداکاری شود. بنابراین بایستی به سبب آن سپاسگزاری نمود.

ریشخند و مطایبه

ساده انگاری خواهد بود اگر برای دروغ های یهودیه در برابر هولوفرن، عملی که نسبت به معیارهای اخلاقی نوشته های عهد عتیق عملی پست است، بهانه بتراشیم. نباید حيله های جنگی را با اصول و قواعد صداقت که بین دوستان یا در زمان صلح بین خارجیان وجود دارد قضاوت کرد. هم چنین نباید از سخنان هولوفرن چنین نتیجه گیری کرد که یهودیه (یا گوینده داستان) پای بند به مقررات ممنوعیت های غذائی و قواعد پاکی غذاها بوده است.

کلیه مطالبی که در این باره اظهار شده به منظور فریب دادن شنوندگان بت پرست است زیرا تصور می کردند یهودیان ممنوعیت های مذهبی نامعقولی دارند و بدین وسیله می توان ایشان را به آسانی به دام انداخت.

در روایت کتاب یهودیه از مقررات شدید مذهبی پیروی چندانی نشده است زیرا وقتی یهودیه ازدواج با برادر شوهر خود را نمی پذیرد حیرت نمی کنند؛ همچنین پذیرفتن آخیور در جامعه اسرائیل با نظر موافق روایت می شود در صورتی که از عمونیان بوده و بر طبق مقررات (تث ۲۳:۴) نبایستی پذیرفته می شد.

البته یهودیه با رفتن به اردوگاه دشمنی که شهر را محاصره کرده بود خطر بزرگی را می پذیرفت. او به خوبی از امیال و خواهش های نفسانی سربازانی که در جنگ هستند آگاه بود و حضور وی موقعیت مناسبی برای ایشان به شمار می رفت، ولی او با متانت و رفتار مؤدبانه موقعیت خود را حفظ کرد. در صورتی که هولوفرن، فرمانده نیروی دشمن در برابر زیبایی او دل از دست داد پیش از آن که به ضربه شمشیر او سر از دست بدهد.

بالآخره در این روایت جذاب که دشمن مشرک به ریشخند و استهزا گرفته می شود چند درس بزرگ اخلاقی وجود دارد که نشان دهنده مکاشفه ای است آن هم در زمانی که نوشته های عهد عتیق به پایان می رسد.

معنی کلمات را دریابیم

پوگروم یا کشتار دسته‌جمعی یهودیان

کلمه پوگروم که از آغاز قرن بیستم میلادی در بیشتر زبان‌های غربی وارد شده اصلاً کلمه‌ای روسی است (پو= کاملاً، گروم= از بین بردن) و به مفهوم از بین بردن کامل نژاد یهودی است. در روسیه تزاری این کلمه را در مورد جمعیت‌ها و نهضت‌های عمومی ضد یهود به کار می‌بردند که مقامات دولتی روسیه تزاری نیز آنها را تشویق می‌نمودند، عملیات این نهضت‌ها معمولاً همراه با غارت اموال و کشتار یهودیان بود.

البته آغاز پیدایش این نهضت‌ها در روسیه تزاری نبوده است. در کتاب استر مشاهده می‌شود که یهودیان ایران در خطر کشتار عمومی بوده و بر اثر حمایت معجزه‌آسائی از این خطر رهائی یافته‌اند. با این همه وقایعی که در کتاب استر ذکر شده یک نهضت عمومی نبوده و فرمان قتل عام یهودیان به وسیله اخشورش پادشاه و به درخواست یکی از دشمنان یهودیان صادر شده بود ولی دلایلی که برای این کشتار ذکر گردیده به طور عجیبی به دلایل پوگروم‌ها شباهت دارد: «ملتی که سوء نیت دارد... منحصر به فرد است... با کلیه نوع بشر مخالف است... قوانین عجیب و متفاوت از دیگران دارد... بدترین اعمال سوء را انجام می‌دهد...»

در کتابی که به سال ۱۹۷۰ تحت عنوان «موضوع ضد یهود در مسیحیت» انتشار یافت در فصل اول «بیست و چهار قرن پوگروم» نوشته شده است: یهودیان از همان دوران کهن به سبب خصوصیات زندگی خود مورد خصومت ملت‌های دیگر قرار داشته‌اند.

در قرن چهارم میلادی، در محافل مسیحیان، یهودیان را متهم به «خداکشی» یعنی قتل مسیح می‌کردند ولی از قرون وسطی به بعد این خصومت شدت یافته و موجب کشتارهایی فجیع گردید. بیشتر این وقایع در روسیه، لهستان، مجارستان، آلمان و هم‌چنین در کشورهای که ریشه زبان لاتینی دارند نظیر فرانسه، اسپانیا، ایتالیا... انجام گردید.

بهبانه‌هایی که برای توجیه این کشتارها ارائه می‌شد همیشه یکی بود: یهودیان آب چشمه‌ها را مسموم می‌کنند، به نان‌های مقدس سپاسگزاری بی‌حرمتی می‌کنند، در طی مراسم مذهبی خود جنایاتی مرتکب می‌شوند، از قوانین اطاعت نمی‌کنند.

نظر به این که یهودیان معمولاً مجبور بودند در محله‌های مخصوصی زندگی نمایند یا این که علامت‌های مشخصه‌ای بر روی لباس داشته باشند. غارت اموال و کشتار آنان تسهیل می‌گردید. نیروهای دولتی اکثراً در این هیجان‌های عمومی شریک بوده و بدین وسیله نارضایتی‌های عمومی را به سوی یهودیان متوجه می‌کردند.

پوگروم‌ها در اروپای مرکزی و اروپای غربی تا دوران جدید ادامه داشته و فرمان هیتلر دایره‌به‌دایره از بین بردن کامل یهودیان نقطه اوج بیست و یک قرن نهضت ضد یهود به شمار می‌آید.

حکمت انجیل

«مرتا و مریم»

لو ۱۰: ۳۸-۴۲

در این جا سعی می‌کنیم هر بار در مورد یکی از روایات انجیل یا سخنان عیسی بحث کنیم و «حکمتی» که در آن وجود دارد و قادر به درک آن نیستیم دریابیم، نکته‌ای که گاهی به نظر ما شگفت‌آور و حتی زنده می‌آید.

اینک در مورد واقعه‌ای بحث می‌کنیم که فقط لوقای قدیس روایت کرده است: عیسی در خانهٔ مرتا و خواهرش مریم است و مرتا فوراً به خدمت کردن به او می‌پردازد ولی مریم به پاهای عیسی نشسته و به سخنان او گوش می‌دهد: آن‌گاه مرتا به خداوند خطاب کرده و با اندکی ناراحتی می‌گوید: «آیا به نظر تو طبیعی است که خواهرم همه کارها را بر عهدهٔ من بگذارد؟ بگو به من کمک کند!»

و عیسی پاسخ می‌دهد: «مرتتا، تو به خاطر چیزهای زیادی پریشانی و ناراحتی داری. فقط یک چیز لازم است و مریم بهترین قسمت را گزیده است؛ و از او برگرفته نخواهد شد.»

بار دیگر این موضوع ما را به حیرت می‌اندازد؛ آشفته و پریشانیم زیرا با آن‌چه خداوند می‌گوید موافق نیستیم ولی چگونه می‌توان موافق بود؟ هنگامی که این عبارات انجیل در کلیسا خوانده می‌شود موج اعتراض‌های خاموش از جمعیت بلند می‌شود: مرتتا حق دارد! زیرا اگر او هم به مانند مریم رفتار می‌کرد غذا آماده نمی‌شد و هرگز نمی‌توانستند بر سر سفره بنشینند... خیلی آسان تر است کسی بهترین قسمت را برگزیده و کارهای دشوار و نامطبوع را به دیگران واگذار نماید!

چگونه عیسی که آمده است «نه برای این که به او خدمت کنند بلکه برای خدمت کردن» و به ما اصرار می‌کند خدمتگزار برادران خود باشیم می‌پذیرد که راه سهل را انتخاب کنیم؟ اولین نکته‌ای که در این مورد می‌توان بیان کرد این است که عیسی مرتتا را نه به سبب خدمتی که انجام می‌دهد بلکه برای اضطراب و آشفتگی که در انجام این خدمت دارد سرزنش می‌کند. در متن انجیل این مطلب بیان شده و دقیقاً صراحت دارد به طوری که مرتتا را می‌توان دید و صدای او را می‌توان شنید که عصبانی است به حدی که به خداوند خطاب می‌کند تا دخالت نماید که البته این رفتار افراطی است.

با این همه با چنین استدلالی هنوز به عمق مسئله نرسیده‌ایم زیرا سخن عیسی دامنه وسیع‌تری دارد. متن انجیل را می‌توان به مانند مفسران زبردست چنین تفسیر کرد که

گوش دادن به کلام خدا مهم تر از پرداختن به گرفتاری های این دنیاست. در این صورت به گفتارهای دیگر استاد می رسیم در جایی که به شاگردان خود توصیه می کند برای امور دنیوی پریشان خاطر نباشند و اظهار می کند در درجه اول ملکوت خدا را بجویند و «بقیه» «اضافه بر آن» به ایشان داده خواهد شد (لو ۱۲: ۳۱). مفسران دیگری چنین استنباط کرده اند که در این جا عیسی زندگی در تفکر و تعمق را می ستاید که بر زندگی فعال ترجیح دارد ولی آیا این نتیجه گیری افراطی نیست؟ زیرا آن چه در این جا مورد نظر است نوع و طرز زندگی نیست بلکه طرز رفتار شخص نسبت به دیگران است.

ما در مورد محبت صحبت می کنیم و مرتباً به این موضوع برمی گردیم و در این جا کاملاً روشن است که موضوع محبت مطرح می باشد مخصوصاً که وقایع در خانه مرتا و مریم در بیت عنیا می گذرد (مقایسه کنید با یوحنا ۱۱: ۱-۴۰، ۱۲: ۱-۳) و این خانه، واحه محبتی بود که عیسی علاقه داشت در آن جا توقف نماید. باری هر که در زندگی محبت ورزیده و دوست داشته است تصدیق می کند آن چه از دوست خود انتظار دارد قبل از هر چیز عطف توجه و نگاه اوست که خیلی بیشتر از خدمت ارزش دارد. اگر شما مدام سعی کنید تا شوهرتان، یا همسرتان چیزی کم نداشته باشد اما هم صحبت و مونس او نباشید، لحظه ای از کار و مشغله نیاسائید تا صحبت و مصاحبت جای آن را بگیرد در این صورت محبت شما کمبود مهمی دارد. البته بقیه چیزها مفید هستند ولی این یکی لازم و ضروری است. وقتی که دوست و محبوب شما می خواهد چیزی به شما بگوید در انتظار این لحظه سکون و آرامش است که مبادله افکار امکان می یابد. البته عیسی ارزش زحمت و فداکاری مرتا را می داند ولی می توان درک کرد که سکوت و نگاه مریم را ترجیح می دهد زیرا مریم بهترین قسمت یعنی توجه خود را می دهد و بجاست که در عوض پاداش یابد.

ولی امروز، برای ما چه تعلیمی از این قطعه انجیل به دست می آید؟ آیا اراده خداوند بر آن است که از زحمات دنیوی شانه خالی کنیم تا به وسیله تعمق و تفکر، خطابه و مطالعه و قرائت سخنان او را بهتر شنیده و درک کنیم؟ یا لااقل بدون این که خود را از کوشش های دنیا برهانیم، زمانی را برای شنیدن سخن خدا نگاه داریم؟ بدون شک چنین است ولی این درس اندکی مختصر و کوتاه خواهد بود.

خدمت به مسیح امروزه به وسیله خدمت به برادران، بینوایان، گوشه گیران، بیماران، ستم دیدگان، خارجیان ... انجام می شود. «آن چه به یکی از این برادران کوچک ترین من کردید» (مت ۲۵: ۴۰). ولی آن چه ایشان از ما انتظار دارند فقط و در درجه اول آن نیست که به آنان خوراک داده، مسکن داده و لباس بپوشانیم... بلکه بدو به سخنانشان

گوش فرادهیم، به آن چه به ما می گویند توجه کرده و علاقمند باشیم، شخصیت آنان مورد توجه ما قرار گیرد و فقط به نیازمندی های آنان نپردازیم. همان توجهی که عیسی از مرتا انتظار داشت و توجهی که مریم به او می کرد. زیرا محبت برادرانه بدون این «ضرورت یکتا» وجود ندارد.



یهودیان اسکندریه

در اورشلیم و در اسکندریه

در دوران کهن، فرهنگ و تمدنی که در سرزمین یونان به وجود آمده بود به تدریج در سرزمین‌های دیگر انتشار می‌یافت. در ناحیه فلسطین و اورشلیم، تلاقی تمدن یونانی با ایمان یهود همراه با وقایع هیجان‌انگیزی بود که در کتاب‌های مکابیان و کتاب دانیال ذکر شده است. از جمله این وقایع تعقیب و شکنجه، طغیان و شورش و جنگ و بالأخره پیدایش سلسله‌ای از کاهنان بزرگ یهود بود که بیشتر از دعا و نیایش معتقد به قدرت اسلحه بودند.

در این روزگار آشفته، نویسنده کتاب دانیال، فرا رسیدن ملکوت خدا را با کلمات و لحن مکاشفه‌ای اعلام می‌کرد. ولی در شهر اسکندریه، که یهودیان زیادی زندگی می‌کردند تلاقی ایمان یهود و تمدن یونانی کاملاً به صورت دیگری انجام گردید. زیرا یهودیان اسکندریه که از طرفی به ایمان خود پای بند بوده و از طرف دیگر مباهات می‌کردند به این که در مهم‌ترین شهر دنیای آن روز زندگی می‌کنند، این تجربه مذهبی را به طرز عجیبی گذرانیدند؛ بدین معنی که از فرهنگ و تمدن یونان، زبان یونانی را پذیرفته و فراگرفتند ولی سعی داشتند کسانی را که از بت پرستی روی گردان می‌شوند به آئین یهود جلب نمایند و حتی موفق شدند با فلسفه یونانی آشنا شده و تحقیقات فلسفی یونان را منتشر نمایند (چنان که در بررسی کتاب حکمت خواهیم دید).

اقدامات یهودیان اسکندریه که جسورانه و گاهی با ناشی‌گری انجام می‌گردید، به نتیجه‌ای قابل توجه یعنی ترجمه کتاب مقدس کهن عبری به زبان یونانی منتهی گردید.

این عمل به معنی واقعی کلمه، واقعه مهمی به شمار می‌آید. نخستین بار بود که ی ک کتاب سامی به زبان یونانی ترجمه می‌شد. ولی اهمیت مذهبی این اقدام مهم تر بود. ترجمه یونانی کتاب مقدس مرحله مهمی بین عهد عتیق و عهد جدید به شمار می‌آمد.



یهودیان اسکندریه

به طوری که می‌دانیم امروزه یهودیان در سراسر جهان پراکنده‌اند تا به حدی که تعداد یهودیان کشور آمریکا سه یا چهار برابر جمعیت کشور اسرائیل است. ولی آیا در دوران کهن چگونه بود؟ اطلاعاتی که در این مورد داریم فقط مربوط به قرن اول میلادی و آن هم خیلی ناقص است و برآوردهائی که نویسندگان مختلف کرده‌اند خیلی متفاوت هستند.

یهودیان پراکنده

تاریخ نویسانی که در برآورد خود اغراق نمی‌کنند معتقدند یهودیانی که در سرتاسر امپراتوری روم پراکنده بودند ۷ الی ۸ درصد کل جمعیت امپراتوری را تشکیل می‌دادند یعنی از ۵۵ الی ۸۰ میلیون نفر جمعیت سرزمین‌های امپراتوری روم ۵ تا ۶ میلیون نفر یهودی بودند در صورتی که در ناحیه فلسطین بیش از ۵۰۰ هزار یهودی وجود نداشت. البته تمرکز یهودیان در نواحی مختلف متفاوت بوده و یهودیان بیشتر در سوریه و مصر متمرکز بوده‌اند.

فیلون دانشمند مذهبی یهودی که در قرن اول میلادی می‌زیسته اظهار می‌دارد که تعداد یهودیان مصر از یک میلیون نفر کمتر نیست (از مجموع ۵ تا ۶ میلیون جمعیت آن کشور) که البته این برآورد اندکی اغراق‌آمیز است.

دلیل پراکندگی یهودیان چه بوده است؟ باید دانست تعداد زیادی از یهودیان، بر اثر جنگ، به دفعات متوالی به اسارت برده شده و تبعید گردیدند - پادشاهان ایران و یونان دسته‌هائی از یهودیان را در نقاطی به صورت پایگاه نظامی مستقر کردند و بنابراین نمی‌توان گفت که فقط گرایش به دین یهود دلیل تعدد و پراکندگی یهودیان بوده است، ضمناً بایستی ازدیاد سریع و فوق‌العاده جمعیت را در بین یهودیان در نظر گرفت.

فیلون می‌نویسد: «تعداد یهودیان به اندازه‌ای است که یک قاره گنجایش آنان را ندارد، لذا به اکثر نواحی مساعد اروپا و آسیا، به قاره‌های دیگر و به جزایر مهاجرت می‌نمایند». شکی نیست که ازدیاد شگفت‌آور جمعیت نتیجه استحکام اساس خانواده در بین یهودیان، اهمیت باروری و ازدیاد نسل، و درصد پائین مرگ و میر بوده که نتیجه غیرمستقیم رعایت قوانین تورات در مورد نظافت و پاکی است.

باری وضعیت یهودیان در آغاز تاریخ مسیحیت بدین گونه بود ولی طبعاً این توسعه و انتشار در یک روز انجام نشده بود بلکه ادامه و نتیجه امواجی متناوب بود که از سال ۲۵۰ بعد از میلاد مسیح مخصوصاً از مصر سرچشمه می‌گرفت.

اسکندریه

اکنون بینیم شهر اسکندریه در پراکندگی یهودیان چه نقشی داشته است. این شهر که در سال ۳۳۱ پیش از میلاد به وسیله اسکندر پایه گذاری گردید سریعاً توسعه یافته و به زودی یکی از بزرگ ترین شهرهای حوزه مدیترانه شد و نه فقط یک مرکز تجاری فعال به شمار رفت بلکه یکی از مراکز مهم نهضت یونانی گرائی شده بود و با کتابخانه ای عظیم (که می گویند ۱۲۰ هزار جلد کتاب داشته) و مدارس مشهور، حتی از آتن، پایتخت یونان پیشی گرفته بود.

باری اگر نوشته های مورخ یهودی ژوزف (۳۷-۹۵ میلادی) را بپذیریم اسکندر در موقع بنای شهر از یهودیان دعوت کرد در آن جا مستقر شوند و برای آنان محله ای تخصیص داده و امتیازاتی قائل گردید. به هر صورت استقرار یهودیان در اسکندریه سابقه طولانی داشته و در آغاز قرن اول میلادی تعدادشان در این شهر زیاد بوده است. فیلون تعداد یهودیان اسکندریه را یکصد هزار برآورد کرده و می نویسد: «در شهر پنج محله وجود دارد که دو محله به نام «محله یهودیان» نامیده می شود زیرا تعداد زیادی از یهودیان در آنها سکونت دارند، ولی تعداد یهودیانی که در محله های دیگر ساکن هستند هم کم نیست». در کاوش های باستان شناسی که به عمل آمده در تمام محله ها آثار و بقایای کنیسه های یهودیان کشف شده است. آنها به همین سبب که از مدت های مدید در اسکندریه مستقر شده بودند زبان عبری را فراموش کرده و به زبان یونانی سخن می گفتند.

جمعیت یهودیان اسکندریه نه تنها از نظر تعداد افراد قابل ملاحظه بود بلکه نوعی خودمختاری واقعی داشت. در این جمعیت سلسله مراتب مخصوص، ترتیب امور قضائی و حقوقی و اداره امور مالی مخصوص وجود داشت. در رأس این تأسیسات مجمع قدیمی ها قرار داشت که بر طبق نمونه سانهدرین (دادگاه عالی یهود در اورشلیم) اداره می شد و رئیس این مجمع عنوان «حاکم قوم» را داشت. وضع مالی و اقتصادی جمعیت خوب و رضایت بخش بود هم چنین یک طبقه ثروتمند یهودی به وجود آمده بود که به هیچ وجه خود را پائین تر از اقوام دیگر نمی دانستند و از قدرت خود آگاه بوده کلیه وسایل لازم را برای اکتساب فرهنگ و دانش دارا بودند.

ایجاد يك نوع ادبیات

اکنون بینیم رفتار سایر مردمان نسبت به یهودیان چگونه بود. چنین به نظر می رسد که طبقات بالای جامعه اسکندریه نظر خوشی نسبت به یهودیان نداشته، عقاید و قوانین یهود را پست و حقیر می شمردند ضمناً وجود یهودیان و قدرت آنان را دولتی در داخل دولت به

حساب می‌آوردند، به طوری که شاعری یهودی از اهالی اسکندریه با اندوه به قوم خود چنین خطاب می‌کند: «هر کشوری و هر دریائی از شما انباشته خواهد شد و رسوم تو موجب خشم همه آدمیان خواهد بود». و اما جامعه یهودیان، بر طبق نامه‌ای که امپراتور کلودیوس نوشته است به دو دسته با گرایش‌های متفاوت تقسیم می‌شدند، یک دسته که بیشتر افراد حقیر و ساده بودند سعی داشتند به طور مجزا و به دور از سایرین زندگی کنند، در صورتی که دسته دیگر که در طبقات بالاتر قرار داشتند می‌خواستند هر چقدر ممکن است در بین اقوام دیگر حل شوند، ولی هویت یهودی خود را حفظ نمایند. هدف و آرمان این افراد شرکت در زندگی سایر همشهریان امپراتوری بوده ولی می‌خواستند کماکان یهودی مانده و حتی عقاید و ایمان یهودی را ترقی دهند.

این دو نوع گرایش در ادبیات یهودیان اسکندریه منعکس شده و شگفت‌انگیزترین نکته این نوشته آن است که می‌خواهد نشان دهد یهودیان در هیچ موردی کمتر از یونانیان نیستند و حتی ایمان ایشان از همه عقاید برتر و بالاتر است. در بین آثار مختلف یهودیان اسکندریه، اثری تاریخی وجود دارد که به قلم شخصی با نام مستعار هکاته نوشته شده است (در حدود سال ۲۰۰ پیش از میلاد) و تاریخ دیگری به قلم آرتاپان (در حدود ۸۰ میلادی) که تمام آن در تحسین و ستایش یهودیان می‌باشد. آرتاپان حتی خواسته است مصریان را متقاعد سازد که همه چیز را مدیون موسی هستند: کتابی در فلسفه به قلم آریستوبولوس که طرفدار فلسفه افلاطونی آمیخته با اندکی عقاید فیثاغورث بوده است؛ آثاری درباره اخلاق که بدون شک چهارمین کتاب مکابیان بهترین نمونه آنهاست؛ نمایشنامه‌ای که حزقیلوس درباره خروج یهودیان از مصر نگاشته است؛ آثار تقریظی نظیر سروش‌های ساحره‌ها (در حدود ۱۴۰ میلادی) که کتابی شگفت‌انگیز است و در آن ساحره‌ای بت پرست پیروزی آینده یهودیان را اعلام می‌نماید، در این کتاب صحنه‌های اساطیر یونانیان با روایت‌های کتاب مقدس مخلوط شده و تاریخ یونان و روم با تاریخ اسرائیل درهم آمیخته است و بالأخره کتابی به نام «نامه آریسته» که ادعا می‌کند آئین یهود چیزی به جز عقاید و نظریات یونانیان نیست که عقیده به وحدانیت خدا به آنها افزوده شده باشد. کلیه این آثار و ادبیات را می‌توان ادبیات مقدم بر یونانی‌گری نامید.

ولی در کنار این آثار، نوشته‌های دیگری پیدا شدند که جنبه ضد شرک و ضد بت پرستی داشتند مثلاً ترجمه یونانی کتاب استر، کتاب یهودیه، کتابهای دوم و سوم مکابیان؛ در کتاب اخیر روایت شده که چگونه یهودیان اسکندریه از سوء قصد پادشاهی که علیه آنان بوده به طرز معجزه آسائی جان به در برده بودند، و غیره. روی هم رفته جامعه یهودیان اسکندریه فعالیت ادبی نسبتاً مهمی داشته که نمودار

نیروی حیاتی بارور آنان است، در آثار ادبی ایشان دو نوع گرایش مذهبی بیان می‌شود: یکی در موافقت با مشرکان و دیگری در مخالفت شدید با ملت‌های دیگر است ولی در هر دو گرایش علاقه یهودیان به اظهار وجود صریحاً ابراز می‌شود. در این جامعه یهودیان اسکندریه، ترجمه یونانی کتاب مقدس تحت عنوان (هفتادتنان) تهیه شده است.



يك ضرورت نیایشی

تا چندی پیش در کشورهای غربی آئین نیایش و نماز عشای ربانی به زبان لاتین برگزار می شد ولی چون بیشتر ایمانداران به این زبان آشنائی نداشتند در اغلب کلیساها پس از این که نامه رسولان و انجیل به زبان لاتین خوانده می شد کشیش ترجمه این متون را برای حاضران بیان می کرد.

نماز عشای ربانی بدین سبب به زبان لاتین برگزار می شد. در گذشته نیز پیام انجیل به این زبان به نیاکان ما رسیده بود و آن را ترجمه می کردند تا همگان مفهوم آن را دریابند.

در فلسطین و در بابل

این نخستین باری نبود که مسئله رسالت و ابلاغ پیام بدین گونه مطرح می شد. در کتاب نحما نیز خاطره وضعیت مشابهی ذکر شده، هنگامی که در قرن پنجم پیش از میلاد عزرا در اورشلیم متن قوانین تورات را قرائت می کرد، عزرا کتاب قوانین خدا را خوانده، ترجمه کرد و معنی آن را داد بدین گونه مفهوم آنچه را خوانده می شد درک می کردند، (نح ۸:۸). زیرا لازم بود متنی به عنوان مبنا وجود داشته باشد (که در این مورد به زبان عبری یعنی زبان نیاکان بود)، هم چنین لازم بود این متن را شنوندگان درک کنند و چون زبان عبری دیگر زبان معمولی مردم نبود (و زبان آرامی جای آن را گرفته بود) بنابراین ترجمه متن ضرورت داشت. در آغاز ترجمه متن بدون تهیه قبلی و کمابیش بداهتاً انجام می گردید. بعدها و به تدریج ترجمه از عبری به آرامی را می نوشتند و این ترجمه های نوشته شده را که اکثراً همراه با توضیحاتی هستند «تارگوم» می نامند.

در دنیای یونانی زبان

هنگامی که سه قرن پیش از میلاد مسیح، تعداد زیادی از یهودیان در اسکندریه و شهرهای بزرگ حوزه مدیترانه مستقر شدند، در این شهرها زبان یونانی رواج داشت و مجدداً مسئله و ابلاغ پیام مطرح گردید.

نخستین نسل یهودیانی که به اسکندریه آمدند به زبان آرامی سخن می گفتند و کمابیش تا حدی زبان یونانی را یاد گرفتند تا بتوانند مطالب خود را بیان کنند. ولی اوضاع سریعاً تغییر یافت. فرزندان این مهاجران با این که هنوز زبان آرامی را درک می کردند مثل همه کسانی که در اطرافشان بودند یونانی صحبت می کردند و در مدت نیم قرن زبان یونانی، زبان مادری یهودیانی شد که در خارج از فلسطین پراکنده بودند.

آن گاه طبعاً ناچار شدند قسمت‌هایی از تورات و کتاب‌های پیامبران را که در محافل روز سبت در کنیسه خوانده می‌شد به یونانی ترجمه کنند و به این ترتیب کتاب مقدس عبری کم‌کم به یونانی ترجمه شد.

این ترجمه که از سومین قرن پیش از میلاد مسیح آغاز شده بود حداکثر در حدود سال ۱۳۵ پیش از میلاد پایان یافت زیرا مترجم کتاب بن سیراخ که در این دوران می‌زیسته نوشته است که می‌توان «قوانین تورات، کتاب‌های پیامبران و سایر نوشته‌های مقدس» را که ما به نام عهد عتیق می‌نامیم به زبان یونانی خواند.

درباره این ترجمه چه می‌توان گفت؟

مترجم کتاب بن سیراخ در پاسخ به سؤال بالا اطلاع‌گران بهائی داده و می‌نویسد: «مطالبی که بدو به زبان عبری بیان شده و ترجمه آنها به زبان دیگر برابر و مساوی نیستند، مخصوصاً اگر قوانین تورات، کتاب‌های پیامبران و کتب دیگر را در نظر بگیریم، ترجمه آنها با آنچه در متن اصلی بیان شده است خیلی تفاوت دارد» (مقدمه کتاب بنسی). بنابراین ترجمه مذکور عالمانه نیست و یک فرد دانشمند را قانع و راضی نمی‌کند.

ترجمه هفتاد تنان

با این همه اسکندریه ظاهراً با این نظریات موافق نبودند و از ترجمه یونانی کتاب مقدس حسن استقبال کردند زیرا کمک ارزشمندی به ایشان می‌کرد و هنگامی که نامه آریسته منتشر شد (به مقاله بعدی مراجعه کنید) مفاد آن را با کمال میل پذیرفته و باور کردند، بدین معنی که مشرکان خواسته بودند با نوشته‌های مقدس آشنا شوند بدین سبب مترجمان دست به کار شده و در این اقدام از کمک و یاری واقعی خدا بهره‌مند شد. در نامه آریسته سخن از ۷۲ نفر مترجم است در صورتی که در حدود پایان قرن اول میلادی تاریخ نویس مشهور یهودی یوسفوس (از ۳۷ تا ۹۵ میلادی) گفته است تعداد مترجمان هفتاد نفر بوده و نام «هفتاد تنان» از اینجا ناشی می‌شود و از همان نخستین قرون زندگی کلیسا، ترجمه یونانی عهد عتیق را به این نام خوانده‌اند.

مقدمه‌ای بر وقایع روز پنجاهه

با این که نامه آریسته افسانه‌ای بیش نبود حقیقت و واقعیت زیباتر از این افسانه است. زیرا به طوری که قبلاً گفته شد ترجمه یونانی کتاب مقدس برای اجرای رسالت و

برگزاری آئین نیایش ضرورت داشت بدین معنی که لازم بود یهودیان یونانی زبان بتوانند سخن خدا را درک نمایند.

باید دانست ترجمه کتاب مقدس برخلاف آن چه نامه آریسته مدعی است کاملاً تحت اللفظی نبوده ولی هر بار که از متن اصلی دور شده است نشان می دهد که در آن دوران متن قدیمی را چگونه پذیرفته و درمی یافتند.

بدین گونه نوشته های مقدس از چهارچوب محدود فرهنگ عبری خارج شده و ترجمه یونانی به مانند مقدمه ای بر وقایع روز پنجاهه به شمار می رفت زیرا به زودی با استفاده از این متن یونانی ملت های مختلفی که رسولان به ندای انجیل فرا خواهند خواند، خواهند توانست با کلام خدا همبستگی و هم رایی حاصل کنند.

نامه آریسته

نامه آریسته جزوه کوچکی است که بدون تردید در حدود اوایل قرن دوم پیش از میلاد نوشته شده است. نویسنده نامه که یک نفر یهودی است خود را به عنوان فردی مشرک معرفی کرده و تاریخی به شرح زیر حکایت می نماید:

بطلمیوس فیلادلف پادشاه مصر (۲۸۵ - ۲۴۷ پیش از میلاد) به اشاره و توصیه کتابدار خود قاصدانی به نزد کاهن اعظم اورشلیم فرستاده و پیام می دهد که مایل است نسبت به یهودیان موافقت و توجه نموده و کتابخانه خود را توسعه دهد لذا درخواست دارد که او یک نسخه صحیح تورات (اسفار پنجگانه) و یک گروه مترجم بفرستد.

کاهن اعظم هفتاد و دو نفر مترجم، شش نفر از هر قبیله اسرائیل، اعزام می کند که یک نسخه تورات که با حروف طلائی نوشته شده با خود می برند. مترجمان دست به کار شده و پس از ۷۲ روز، تورات که ترجمه شده مورد پذیرش و تأیید جامعه یهودیان اسکندریه قرار می گیرد.

«نامه آریسته» ظاهراً به دو منظور نوشته شده است: از یک طرف از مشرکان دعوت

می کند با قوانین یهود آشنا شوند زیرا پادشاه مصر هم لازم دیده است این کتاب در جای مناسبی در کتابخانه اسکندریه قرار داشته باشد؛ از سوی دیگر نامه آریسته بدان منظور است که ترجمه یونانی کتاب مقدس مورد قبول و تأیید جامعه یهودیان اسکندریه قرار گیرد؛ زیرا به وسیله کاتبان اورشلیم تهیه شده و مردم اسکندریه آن را پسندیده و با تحسین پذیرفته اند.

«نامه آریسته» در نزد یهودیان اسکندریه موفقیت شایانی یافت هم چنان که بعدها در نزد مسیحیان هم موفقیت داشت. ضمناً دامنه اهمیت این موضوع وسیع تر شد بدین معنی که بدو در مورد اسفار پنجگانه بود و بعداً شامل تمام قسمت های کتاب مقدس گردید.

نسخه‌ای که تجدید نظر و تصحیح شده و افزایش یافته است

در ناحیه فلسطین وضعیت و رفتار یهودیان نسبت به نفوذ فرهنگ یونانی همواره با عدم اعتماد و بدگمانی همراه بود و در مقابل فرهنگی که هستی آنان را تهدید می‌کرد به شدت خود را محصور کرده و حتی آماده شورش بودند و برای این که از هر گونه سرایت شرک و بت پرستی اجتناب کنند اقدامات و وسایل مهمی به کار می‌بردند. در صورتی که یهودیان دیگر که در سراسر جهان پراکنده بودند وضع و رفتار دیگری داشتند.

در سرزمین خارجی

البته درباره منشأ و آغاز پراکندگی یهودیان در سرزمین‌های دیگر اطلاعات صحیح و دقیق در دست نیست و احتمالاً نخستین یهودیانی که در کشورهای خارجی مستقر شده بودند نظیر برادران فلسطینی خود، به همان اندازه نسبت به ملت‌های دیگر رفتاری مصالحه‌ناپذیر داشته‌اند. این یهودیان به شدت به اصول و مقررات تورات عبری پای بند بوده، با یهودیان فلسطین روابط و تماس داشتند و به تدریج که نوشته‌های جدیدی به عنوان دینی و مقدس پذیرفته می‌شد آنها را دریافت می‌کردند و سعی داشتند جمعیت‌های پراکنده خود را به شکل جمعیت‌هایی که در فلسطین، مادر میهن، وجود داشت سازمان‌دهی نموده و تشکیل دهند، علاقه و وابستگی این یهودیان به قوانین تورات، به همان صورت اولیه و بی‌آلایش وسیله و نشانه وفاداری آنان به شمار می‌رفت. ولی پس از این که چند نسل گذشت این هیئت و رفتار مصالحه‌ناپذیر آن تخفیف یافت. یهودیان بدو می‌بایستی برتری زبان یونانی را می‌پذیرفتند. بسیاری از آنان کم‌کم آنچه از زبان عبری به خاطر داشتند فراموش کردند و کتاب مقدس برایشان به صورت کتابی بسته در آمد. احادیث اسرائیل فقط به وسیله تفسیرهایی که به زبان مشرکان توضیح داده می‌شد حفظ می‌گردید.

مضافاً بر این که یهودیان در غربت اکثراً روحیه و سودای پیروزی و موفقیت‌دورس داشتند زیرا با خارجی‌ان روابط دوستانه برقرار کرده بودند و چون به برتری تورات نسبت به قوانین دیگر معتقد بودند آرزو می‌کردند که همه آنان به آئین یهود بگردند. آیا بهترین راه برای این گرویدن آن نبود که کتابهای مقدس خود را در دسترس آنان قرار دهند؟ چرا بایستی ثروتهایی را که امانت دار آنها هستند و به آنها مباحثات می‌کنند از دیگران پنهان نگاه دارند؟

وقتی که کسی مترجم می‌شود

بنا بر این کم کم کسانی به ترجمه قسمت‌هایی از کتاب مقدس پرداختند و در آغاز این عمل را با احتیاط و کمابیش مخفیانه انجام می‌دادند و اقدامی فردی و خصوصی بود. محتمل است این اقدامات بدون مبارزه انجام نشده باشد زیرا کاهنان متعصب و بنیادگرا خطر این عمل را احساس کرده و آن را به عنوان تجددخواهی محکوم نمودند. جامعه یهودیان فلسطین هم گرایش به سوی زبان‌ها و فرهنگ‌های مشرک و بت پرست را نپذیرفته و تأیید نکردند. نامه آریسته که در قرن دوم پیش از میلاد نوشته شده است به منظور مبارزه در راه قبولاندن ترجمه تورات بوده تا به این اقدامات جنبه رسمی بدهد. آن چه مسلم است این اقدامات به موفقیت انجامید. از نیمه آخر قرن دوم پیش از میلاد، هنگامی که نوه بن سیراخ کتاب پدر بزرگ خود را منتشر کرده و بر آن مقدمه می‌نوشت یهودیان ترجمه یونانی «قوانین تورات، کتابهای پیامبران و نوشته‌های مقدس دیگر» را در اختیار داشتند.

ولی باید دید که چه نوع ترجمه‌ای بوده است؟ زیرا چنین اقدامی طبعاً همراه با دشواری‌های فراوان بوده است. بدواً موقعیت دشوار مترجمان که در میان دو امر حیران بودند، از یک طرف لازم بود که متون مقدس عیناً و دقیقاً تحت‌اللفظی ترجمه شوند و از طرف دیگر بایستی مدارکی را که از منبع و منشأ سامی است برای استفاده کسانی ترجمه کنند که از نظر فرهنگی کاملاً متفاوت هستند، مخصوصاً موقعی که ترجمه در مورد زبان‌های مختلف و متفاوتی نظیر عبری و یونانی باشد آیا ترجمه صحیح و دقیق امکان دارد؟ ضمناً برخلاف آن چه نامه آریسته ادعا می‌کند مترجمان حرفه‌ای نبوده‌اند و هنگامی که مطالب ترجمه برای استفاده مردمان عادی است، چنین اقدامی الزماً ایجاب می‌کند که ترجمه به صورت اقتباس و با تغییراتی انجام شود و این تغییرات مسلماً خیلی بیشتر از «سیزده مورد تحریف» است که کاهنان بعدی در مورد ترجمه هفتادتنان ایراد گرفته‌اند. اینک چند مورد از آن:

کلمات غیرقابل ترجمه

کلمه‌هایی در زبان عبری هست که برابر آنها در زبان یونانی وجود ندارد زیرا یونانیان تصور ذهنی برای چنین کلمه‌هایی نداشته‌اند مثلاً چگونه ممکن است کلمه عبری «شئول» را به یونانی ترجمه کرد زیرا در نظر اسرائیلیان شئول محلی در اعماق زمین و جایگاه ارواحی است که از عالم مادی و جسمی جدا شده‌اند. بدین سبب اکثراً این کلمه را عیناً و به همین صورت به کار می‌برند یعنی نمی‌توان آن را ترجمه کرد ولی مستلزم آن

است که خواننده قبلاً از معنی این کلمه آگاه باشد و یا این که در ترجمه همراه با توضیح و تفسیر طولانی ارائه گردد. برای مردم اسکندریه راه حل دیگری لازم بود و مترجمان بی محابا کلمه یونانی «هادس» را انتخاب کردند که بر طبق اساطیر بت پرستان به معنی اقامتگاه مردگان است. (همین اشکال در ترجمه به فارسی وجود دارد و هر یک از مترجمان بنا به سلیقه خود این کلمه را: هاویه، اقامتگاه مردگان، وادی مردگان، عالم اسفل، عالم اموات، دره ژرف، زندان مردگان ترجمه کرده است). البته چنین راه حلی را می توان پذیرفت ولی راه حل خطرناکی است زیرا رسوم و عقاید آئین یهود با عقاید شرک و بت پرستی آمیخته و تطبیق داده می شود.

انتخاب نام های خدا مسئله مشابهی ایجاد می کرد. البته برای ترجمه کلمه عبری الوهیم اشکالی وجود نداشت و در برابر آن کلمه یونانی تئوس (خدا) را به کار می بردند که کاملاً مناسب بود ولی در ترجمه کلمه عبری یهوه که یهودیان فلسطین حتی این نام را بر زبان جاری نمی کردند چه می توانستند بکنند؟ امکان نداشت این کلمه را ترجمه کنند زیرا مشرکان می توانستند آن را بر زبان آورده و موجب بی حرمتی به نام خدا شوند. بنابراین به روش یهودیان فلسطین عمل کرده و در هر مورد به جای نام یهوه کلمه ای به کار بردند که ما به فارسی «خداوند» ترجمه می کنیم و بهترین نام خداست. بعدها مسیحیان و مخصوصاً پولس قدیس آن را در مورد عیسی به کار بردند و بدین وسیله ایمان خود را بر الوهیت او بیان می کردند.

توضیحاتی که در متن عبری وجود نداشت

در زبان عبری کلمه های مشکل دیگری وجود دارد مثلاً کلمه «آلماه» به معنی دخترخانمی است که آماده و یا مقرر برای ازدواج باشد ولی برای این مفهوم کلمه معادلی در زبان یونانی وجود ندارد و مترجم بایستی از کلماتی که تقریباً برابر با این معنی هستند مثل «باکره» یا «دختر جوان» استفاده نماید ولی این کلمه معنی و مفهوم متفاوتی دارد. بدین طریق مترجمان در ترجمه (اش ۷: ۱۴) کلمه باکره را به کار بردند که فرزندی به نام عمانوئیل به دنیا خواهد آورد، آیا این عبارت گواهی بر این عقیده نیست که مسیح از دختری باکره زائیده خواهد شد؟ انجیل نگار اشتباه نکرده (مت ۱: ۲۳) و مسیحیان این ترجمه تقریبی را به عنوان پیشرفتی مهم در الهام و افشاء سخن خدا خواهند شمرد. هم چنین در مورد متن مشهوری که در کتاب پیدایش آمده و به آن نام «نخستین نوید» یعنی اولین اعلام نجات داده اند و عبارت از جمله ای درباره لعنت مار است (پید ۳: ۱۵). خدا خطاب به مار می گوید:

«و عداوت در میان تو و زن و در میان ذریت تو و ذریت وی می گذارم او سر تو را خواهد کوبید و تو باشنه وی را خواهی کوبید».

در زبان عبری طرز ساختمان جمله و به کار بردن ضمائر مذکر و مونث به نحوی است که می توان استنباط کرد نسل زن به نسل مار لطمه خواهد زد و بنابراین مبارزه ای بین نسل زن و نسل مار خواهد بود.

در صورتی که به سبب تغییر مختصری که در ضمائر داده شده از ترجمه یونانی چنین برمی آید که فاعل جمله «او به سر تو لطمه خواهد زد» مجموعه نسل نیست بلکه شخص معینی است. البته نمی توان گفت که این تغییر تعمدی بوده بلکه مترجم یونانی فکر می کند روزی مسیح خواهد آمد و خصومت قدیم بین مار و سلاله زن را بر عهده خواهد گرفت.

تغییر معنی بامزه

در بعضی موارد که بر حسب تصادف مفهوم متن عبری در ترجمه یونانی تغییر کرده نتایج مهمی داشته است مثلاً در کتاب عاموس ۹: ۱۲ پیامبر امیدوار است که قوم اسرائیل بر ادوم و سایر اقوامی که داود به اطاعت درآورده بود پیروز گردد. ولی چون در نوشته های عبری بعضی از حروف صدادار (زبر، زیر، پیش) نظیر فارسی نوشته نمی شود ممکن است کلمه ادوم را که اسم خاص و نام ناحیه ای در جنوب فلسطین است آدم بخوانند که اسم عام و به معنی کلی انسان است. بنابراین مترجم یونانی عبارت مذکور را چنین خوانده و درک کرده بود: «برای این که سایر آدمیان او را جستجو کنند با تمام ملت هائی که نام او را دارند» و بدین گونه عبارتی که بدو محصور بوده و منحصرأ جنبه ملی داشته دامنه ای وسیع و عالمگیر یافته است و یعقوب قدیس از این عبارت استفاده کرده بود تا مشرکان در کلیسای مسیح پذیرفته شوند (اع ۱۵: ۱۷).

گاهی نتیجه یک ترجمه غلط اهمیت کمتری دارد ولی بامزه است. حبقوق نبی وقتی از عمل یهوه سخن می گوید این نیایش را ذکر می نماید: «عمل خویش را در میان سال ها زنده کن، در میان سال ها او را معروف ساز» (حب ۳: ۲) ولی مترجم که کلمه «زنده کن» (یا احیاء نما) را غلط خوانده گمان کرده است منظور «حیوانات» می باشند (زیرا هر دو کلمه از ریشه «زنده، حی» مشتق می شوند) و چنین ترجمه کرده است: «در میان دو حیوان خود را معروف ساز». البته این اشتباه ظاهراً بی ضرر بوده و معنی به خصوصی ندارد، ولی با توجه به این متن و نیز اش ۱: ۳ (که یک گاو و یک الاغ در رابطه با آخور قرار دارند) است که نگارنده انجیلی جعلی در قرن ششم در صحنه تولد عیسی یک گاو و یک الاغ را نیز در اصطبل که او در آن جا به دنیا آمده تصویر نموده در صورتی که در هیچ

یک از اناجیل قانونی چنین چیزی نوشته نشده. (امروزه هنگامی که نقاشان صحنه تولد مسیح را ترسیم می کنند یا در کلیساها و منازل این صحنه را با آدمک ها مجسم می نمایند گاو و خر نیز وجود دارد که از همین اشتباه ناشی شده است).

کتاب های جدید

ولی کتاب مقدس، پس از گذشتن از اسکندریه نه فقط تغییر نمود بلکه رشد کرده بزرگ تر شد.

به بعضی از نوشته های کتاب مقدس قسمت های مختلفی اضافه شد مثلاً به کتاب دانیال دو ضمیمه افزوده گردیده که تاریخ سوزان و تاریخ بیل و مار نام دارند (باب های ۱۳ و ۱۴ در کتاب مقدس ما)، هم چنین سرودهای مذهبی طولانی عزریا و جوانان که به فصل سوم کتاب افزوده شده است. یکی از مترجمان یونانی در کتاب استر جزئیات تازه ای افزوده و چندین مدرک مجهول در آن وارد کرده است و مخصوصاً احساسات درونی شخصیت های اصلی کتاب را با دعاها و طولانی تشریح می نماید.

ولی مهم تر از همه، منظور کردن کتاب های جدیدی در کتاب مقدس یونانی است. این آثار یا کتاب های عبری هستند که جامعه یهودیان اورشلیم آنها را نپذیرفته بودند و یا کتاب هایی که در اسکندریه نوشته و منتشر شده بود و نظیر نوشته های کهن فلسطینی بودند. نمونه بارز این آثار کتاب حکمت است که مطلقاً ثمره تمدنی آمیخته از یهود و یونانی است. با این همه نویسنده به هیچ وجه ژرفای فرهنگ یهودی خود را از یاد نبرده و یا شور و حرارت دفاع از آئین یهود را رها نکرده است به طوری که می توان گفت کمتر کتابی است که در آن دفاع از نظریات مذهبی به این شدت باشد. نویسنده کتاب برای این که خدایان دروغی مصر را تحقیر و رسوا کند نه فقط زبان و لحن دشمنان خود را به کار می گیرد و تمام این اقدامات به منظور آن است که برتری کامل حکمت یهود را بر هر تفکر خارجی نشان داده و به روشنی و صراحت اعلام نماید.

بررسی مجدد و جسورانه کتاب مقدس

گاهی در مورد متون قدیمی کتاب مقدس سخن از «قرائت مجدد» آنها یعنی بررسی مجدد است و به تدریج که آگاهی و وجدان مذهبی خواننده توسعه یافته و بارورتر می شود تفسیرهای جدیدتری انجام می شود: مثلاً یک مزمو را که قبلاً در چارچوب وقایع تاریخی معینی درک می کردند روزی حامل امید مسیحائی جمعیت می شود و سپس با منظره پایان روزگار تطبیق می یابد.

ترجمه هفتادتنان، در حقیقت چیزی به جز بررسی مجدد و جسورانه کتاب مقدس نیست و در جامعه ای که در حال توسعه و پیشرفت بوده، در نهایت وفاداری و امانت انجام شده است. بدین گونه الهام سخن خدا که کتاب مقدس کهن را به خارج صادر کنند، آن را با اوضاع تطبیق داده و تکمیل نمایند تا سرشار از زندگی و حامل ایمان جامعه باشد گسترش می یابد.

آیا بایستی گفت که این ترجمه، کتاب مقدس جدیدی است؟ و آیا می توان تصور کرد که مترجم دریافت الهام را داشته است؟ به هر صورت بایستی ادامه مشیت الهی را یادآوری و تأکید نمود که باروری کتاب مقدس را به این صورت هدایت کرده است و هم چنین امتیاز بی مانندی را که برای این ترجمه قائل شده بودند باید ستایش کرد زیرا نه فقط مسیحیت را آماده می کرد بلکه ارتباط بین یهودیگری و کلیسای مسیح را برقرار می ساخت. پولس قدیس و انجیل نگاران معمولاً از این نسخه کتاب مقدس نقل قول می کنند و اولین نویسندگان مسیحیت که در دفاع از آئین، آثاری نوشته اند از این کتاب استفاده کرده اند و در نوشته های الهیاتی خود قسمتی از کلمات و اصطلاحات این کتاب را به کار برده اند. بالأخره ملت مسیحی تا دوران ژروم قدیس در کشورهای لاتین زبان از این کتاب استفاده می کردند در صورتی که مسیحیان شرقی تا به امروز هنوز به این کتاب وفادار مانده اند.

نوشته های برحق متأخر

کتاب ها و یا قسمت هایی از کتبی که در ترجمه یونانی کتاب مقدس آمده ولی در کتاب مقدس عبری وجود ندارند، کاتولیک ها به نام «نوشته های برحق متأخر» می نامند و پروتستان ها آنها را ساختگی یا جعلی می نامند و عبارتند از:

- ۱- نوشته هایی که در اصل به زبان سامی نوشته شده بود ولی در اورشلیم پذیرفته نشده و به وسیله ترجمه یونانی کتاب مقدس به دست ما رسیده است:
 - کتاب اول مکابیان، بن سیراخ، باروخ، یهودیه، طوبیا.
- ۲- کتاب هایی که مستقیماً به زبان یونانی نوشته شده اند:
 - کتاب دوم مکابیان، حکمت.
- ۳- آنچه به کتاب های دانیال و استر افزوده شده است:
 - کتاب دانیال از ۳:۲۴ - ۹۰ و باب های ۱۳ و ۱۴ - در مورد کتاب استر به مقاله مربوطه در شماره ۸۷ مراجعه کنید.

یادآوری- نوشته های الهامی متأخر جزو کتاب مقدسی هستند که کاتولیک ها و ارتدوکس ها می خوانند. از قرن نوزدهم به بعد کتاب مقدس هایی که به وسیله پروتستان ها چاپ و منتشر می شوند فاقد این نوشته ها هستند با این همه آنها را برای زندگی روحانی سودمند می دانند.

در کتاب مقدس عبری و در کتاب مقدس ما

به طوری که قبلاً گفته شد کتاب های اول و دوم مکابیان جزو کتاب مقدس عبری منظور نمی شوند و کتاب دانیال در مقامی که از نظر اهمیت پائین تر است قرار دارد یعنی در سومین قسمت کتاب های قانونی جزو «نوشته ها» منظور گردیده است در صورتی که در کتاب مقدس ما این سه نوشته وضعیت بهتری دارند. این تفاوت ها دارای اهمیت بوده و با تغییر منظره کتاب مقدس تطبیق می نماید.

ارتقاء مقام کتاب دانیال

کتاب دانیال را در کتاب مقدس عبری جزو سایر کتاب های پیامبران نیاورده اند بلکه در پایان قسمتی که «نوشته ها» نامیده می شود و قبل از عزرا، نحمیا و تواریخ ایام قرار داده اند زیرا با این نوشته ها دو نکته مشترک دارد: یکی این که در تاریخ مؤخر و خیلی دیرتر از گروه کتاب ها پنجگانه و کتابهای پیامبران نگاشته شده است و دیگر این که بعضی از باب های این کتاب به زبان آرامی است (دان ۲: ۵ - ۷: ۲۸). زبان آرامی خیلی نزدیک به زبان عبری است و با همان حروف نوشته می شود ولی زبانی نیست که قوانین تورات به آن نوشته شده باشد بنابراین به نظر یهودیان که عبری زبان بودند طبیعی بوده که کتاب های اختلاط یافته را در جاهایی که امروز می بینیم قرار داده باشند.

ولی این مسئله برای یهودیان اسکندریه مطرح نبود زیرا ترجمه یونانی هفتادتنان خود را به عنوان نوشته مقدس می شمردند و لذا کتاب دانیال نبی را جزو کتاب های پیامبران منظور کردند، مخصوصاً به دلیل محتوای کتاب که کاملاً نظر به آینده دارد؛ و اعلام دخالت نهائی خدا و موضوع رستاخیز مردگان که در این کتاب ذکر شده است آن را در ردیف فصولی قرار می دهد که در اشعیاء و زکریا آمده است و ضمناً چون وقایعی که در این کتاب روایت شده مربوطه به دوران نبوکدنصر، کورش و شاید داریوش است لذا به عنوان کتاب چهارمین پیامبر در دنباله کتاب حزقیال قرار گرفته است.

اسکندریه و اورشلیم

هم چنین یهودیان اسکندریه دو کتاب مکابیان را به دنباله کتاب های تاریخی دیگر طبقه بندی و منظور کرده اند و این دسته کتب تاریخی از یوشع شروع شده و به مکابیان ختم می شود. اما به چه سبب دو کتاب مکابیان جزو کتاب مقدس عبری منظور نگردیده

است؟ با این که نسخه اصلی کتاب اول مکابیان به زبان سامی وجود داشته: دلیل این نکته را به سهولت می توان دریافت.

کتاب اول مکابیان از برادران یهودای مکابی یعنی یوناتان و شمعون و نقشی که ایفا کرده اند ستایش می کند. باری این دو نفر نقش سیاسی مهمی داشته اند ولی سلسله ای که از نسل شمعون مکابی است موفق نشد دولت یهودی مستقلی بنا کند که بر طبق قوانین موسی باشد و خلاصه بزرگ ترین امید یهودیان را برآورده نکرد. بدین گونه می توان درک کرد به چه سبب فریسیان از این سلسله دوری گزیده و حتی خاطره آنان را کاملاً زدوده باشند. ولی در اسکندریه مسئله به نوع دیگری بود. یهودیان اسکندریه به قهرمانان جنگ آزادی مباحثات می کردند بدون این که مجبور باشند اقدامات افراطی سلسله آسمونیان را تحمل نمایند.

انجیل و اقدامات تعقیب و آزار

و اما مسیحیان کتاب مقدس کنیسه های یونانی را دریافت کردند بدون این که تحقیق کنند آیا با متن عبری تطبیق می کند و آیا ترتیب طبقه بندی و تقدم و تأخر کتاب ها در آن رعایت شده است یا خیر. فقط در پایان قرن چهاردهم میلادی ژروم قدیس، ترجمه لاتین کتاب مقدس را با توجه به متون اصلی تجدید نظر کرد. در آن تاریخ دلایل محکمی لازم بود تا بتوان ترتیب کتاب مقدس هفتادتنان را تغییر داد، در صورتی که برای حفظ آن به همان صورت دلایل لازم وجود داشت. سه موضوع مهمی که در اناجیل مطرح شده است یعنی ملکوت خدا، پسرانسان و رستاخیز مردگان در کتاب دانیال نیز ذکر شده. اما کتاب های مکابیان که پیام امید و فداکاری را آورده اند مبارزه شهیدان سه قرن اول را آماده می کردند.

تاریخ اسرائیل که بدین گونه ارائه شده با عدم موفقیت حکومت سلطنتی و تغییرات خشک و قانونی عزرا و نحیمیا پایان نمی یابد بلکه از یوشع تا یهودای مکابی به صورت تاریخ مبارزه قهرمانان ملکوت خدا تجلی می کند.

کتاب مقدس در اسکندریه تکمیل شد

به طوری که در تاریخ روایت شده است (و شاید افسانه ای است) هر سال در مصر به مناسبت ترجمه کتاب مقدس به یونانی جشن گرفته می شد و در این جشن نه تنها یهودیان بلکه تعداد کثیری از یونانیان شرکت می کردند (کتاب زندگی موسی به قلم فیلون). برعکس در فلسطین بعضی از کاهنان اظهار می کردند هنگامی که هفتادتنان ترجمه خود را به پایان رسانیدند مدت سه روز روی زمین را تاریکی فرا گرفت و این روز به اندازه روزی که مجسمه گوساله طلائی ساخته شد منحوس بود.

چگونه ممکن است واقعه ای نظیر ترجمه کتاب مقدس به یونانی واکنش های مختلف و در جهت مخالف ایجاد کند؟ از یک سو شور و شوق یهودیان پراکنده یونانی زبان و از سوی دیگر احساس بدبختی و فاجعه در یهودیان عبری زبان که جزو «جمعیت مادر» بودند؟

این سؤال بلافاصله ما را به نکته اصلی این مسئله رهبری می کند بدین معنی که متوجه می شویم ترجمه هفتادتنان فقط ترجمه ای نظیر ترجمه های دیگر نیست که اهمیت خاصی نداشته باشد بلکه جز این که نخستین ترجمه کتاب مقدس است واقعه ای است در درجه اول اهمیت برای یهودیان و یهودیگری.

زبان و تمدن

در ترجمه هفتادتنان موضوع این نبود که آنچه به زبان عبری است عیناً و برابر آن به زبان یونانی بیان شود بلکه به وسیله این عمل یعنی برخورد و تلاقی دنیای کتاب مقدس با دنیای یونانی نکته ای اساسی تغییر می یافت. زیرا یک زبان فقط یک «ظرف» یا «انبار» ساده ای نیست که در آن چیزی به عنوان «محتوی» ریخته شود بدون این که تغییری در آن حاصل گردد

بیان احادیث مذهبی یهود به زبان یونانی امکان نداشت مگر این که در این احادیث تغییراتی داده شود.

ولی چنان که گاهی ادعا می کنند اگر گفته شود در زبان یونانی به کار رفته در ترجمه هفتادتنان عمده کلمات زیادی از احادیث فلسفی یونانی مورد استفاده قرار گرفته به هیچ وجه صحیح نیست چرا که زبان یونانی هفتادتنان همان زبان یونانی معمولی و جاری است که در قرون سوم و دوم پیش از میلاد در اسکندریه بدان صحبت می کرده اند (البته تعدادی کلمات و طرز بیان عبری به کار برده شده زیرا غیرممکن است تحت تأثیر زبانی که از آن ترجمه می کنند قرار نگیرند).

ایجاد يك کتاب فرهنگ لغت

زبان یونانی در اصل زبانی بود که جنبه مذهبی نداشت و فاقد کلماتی برای بیان اندیشه‌های مذهبی بود ولی به تدریج بسیاری از لغات غیر مذهبی در کتاب هفتادتنان مفهوم مذهبی می‌گرفتند تا به جایی که دیگر در معنی اصلی خود به کار نمی‌رفتند مثلاً کلمه کلیسا در زبان یونانی قبلاً فقط در مفهوم جمعیت و انجمن به کار برده می‌شد.

ولی حتی قبل از این، برگرداندن کلمات عبری به یونانی نظریات و مفاهیم کتاب مقدس را به صورت مفاهیم جدیدی درمی‌آورد که اثری از افکار و اندیشه‌های یونانی داشت، مثلاً کلمه عبری nephesh به معنی اشتها، شخص و روح است و وقتی این کلمه را به معنی روح و روان ترجمه کردند طرز ادراک شخص و شخصیت انسان بی‌اختیار به سوی طرز تفکر دیگری کشیده می‌شد که بیش از آن که یهودی باشد یونانی بود، حتی اگر خواننده فردی یهودی بود که از رسوم و احادیث یهود بیشتر مشحون بود تا این که تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های افلاطون باشد.

به این ترتیب دو جریان به راه افتاده بود: نفوذ افکار یونانی بر کتاب مقدس (یا به طرزى که کتاب مقدس را درک می‌کردند) و تأثیر کتاب مقدس بر افکار محیط یونانی که آن را دریافت می‌نمود.

وانگهی مخالفت کاهنان با ترجمه هفتادتنان بلافاصله ظاهر نگردید. شاید بدان سبب که وسعت و دامنه این دگرگونی و گذشتن به «یونانی‌گری» را هنوز درک نمی‌کردند. واکنش خصمانه کاهنان موقعی بروز کرد که ترجمه هفتادتنان، کتاب مقدس کلیسای نویای مسیحی گردید و به تدریج که تعداد کثیری از جمعیت‌های مسیحی در دنیای یونانی زبان به وجود آمده و توسعه می‌یافتند طبیعی بود که کتاب مقدس یونانی بیشتر از کتاب مقدس عبری مورد استفاده آنان قرار گیرد.

از یهودی‌گری به مسیحیت

اکنون که به تغییرات قرون گذشته می‌نگریم به روشنی می‌بینیم که ترجمه هفتادتنان نوعی مرحله واسطه بین یهودی‌گری و مسیحیت است و می‌توان پرسید که این موضوع تا چه حد در اثر نفوذ دنیای حکمت یونانی و چه اندازه بر اثر آمادگی وجدان مذهبی است. به هر صورت به روشنی دیده می‌شود که مسیحیان توانستند آن چه درباره عیسی مسیح اعلام شده در کتاب مقدس هفتادتنان کشف نمایند مثلاً اعلام تولد عمانوئیل که در مقاله‌های قبلی بحث شده است. به این موضوع بایستی اهمیت افکار جدید را افزود مثلاً نظریه جاودانی بودن روح، پاداش پس از مرگ و رستخیز که در مسیحیت تشریح گردیده و فقط در نوشته‌های برحق متأخر مخصوصاً در کتاب دوم مکابیان و کتاب حکمت یافت می‌شود (به استثنای آن چه در دان ۱۲:۲ آمده است).

باری این نوشته‌ها که جزو کتاب مقدس یونانی هفتادتنان هستند در کتاب مقدس عبری منظور نشده‌اند، بدین گونه عادت بر این شده است، مخصوصاً در دنیای یهود، که کتاب مقدس یونانی هفتادتنان را به عنوان کتاب مقدس مسیحیان به شمار آورند در صورتی که کتاب مزبور مرحله‌ای از توسعه و تطور یهودیگری است و کاملاً به احادیث یهود تعلق دارد، ضمن این که نخستین کتاب مقدس کلیساست.



اسکندریه

فناناپذیری بر در است

حکمت سلیمان

معمولاً نام و عنوانی که برای کتاب انتخاب می شود ممکن است خواننده را در تشخیص موضوع کتاب راهنمایی نماید. مثلاً چون در ترجمه لاتین نام یکی از کتاب های عهد عتیق را «کتاب حکمت» خوانده اند قاعدتاً باید حاوی مطالب دشواری درباره علوم الهی باشد. ولی در ترجمه یونانی کتاب مقدس نام ساده تر «حکمت سلیمان» دارد و در کنار «حکمت بن سیراخ» قرار گرفته است. در هر دو مورد نظیر کتاب امثال، منظور نویسنده آن است که آدمی در مقابل خدا راه خود را به خوبی انتخاب نماید. تازگی این کتاب در آن است که از نصایح متعدد و ملاحظات عملی آثار دیگر حکمت صرف نظر کرده تا به آن چه اساسی است بپردازد، آن چه که معنویت حکمت واقعی می نامیم. از این حیث تا اندازه ای مدیون طرز تفکر یونانی که کاملاً به هدف های اساسی متوجه است، می باشد. ولی اگر از افکار یونانی نظریاتی اخذ کرده است که در کتاب مقدس تازگی دارد برای آن نیست که آنها را تجزیه و تحلیل کرده و یا ترتیب و قاعده ای مقرر داشته و بنا نماید بلکه تا این افکار را در تار و پودی کاملاً یهودی وارد کند که مفهوم جدیدی دارند و هیچ فیلسوفی حاضر به قبول آنها نیست.

این کتاب به دو قسمت تقسیم شده است که از نظر طولانی بودن مطالب و انبوهی آنها مساوی نیستند: ۱- گفتاری خطاب به داوران زمین که مستلزم توضیحات بیشتری است (حک فصل ۱-۵)، ۲- گفتاری خطاب به پادشاهان که خیلی طولانی تر است ولی در حقیقت کمتر درباره نویسنده و منظورهای او سخن می گوید (حک فصل ۶-۱۹).



گفتاری خطاب به داوران زمین

از نخستین عبارت این قسمت موضوع عدالت مطرح شده و سخنی درباره حکمت نیست، درباره عدالتی که انتقام می‌گیرد و سپس به صورت شخصیتی مجسم خواهد شد (حک ۱: ۸) و گفتار با توصیف خدای داود پایان خواهد یافت (۵: ۱۷-۲۳). در این چارچوب شرعی و معمولی یهودیگری، نظریاتی چند درباره حکمت وارد شده است که تقلیدی از آثار قدیمی تر است (۱: ۴-۶). ولی در این جا نقش حکمت بیش از آن که مردم را به آموزشهای خدا دعوت کند نظارت بر رفتار آنان است (۱: ۷-۱۱). مسلماً نویسنده در پیرامون خود افراد شرور و حيله‌گری می‌بیند که می‌توانند مردمان را گول بزنند ولی قادر نیستند خدا را فریب دهند؛ بایستی به آنان هشدار داد که «حکمت را به روحی بد کردار راه نیست» (۱: ۴). راستی نیت و اراده، طریق حکمت است. این کتاب خطاب به یهودیان و به وسیله یکی از برادران ایشان نگاشته شده است که معتقد است در معرض خطر قرار دارند و می‌خواهد آنان را به رسوم و عادات کهن خودشان بازگرداند. بنابراین از همان ابتدا باید موضوع امیدواری یهود را مطرح نماید: بدین معنی که خدا همه چیز را آفریده و آفرینش او نیکوست و مرگ کار خدا نیست (حک ۱: ۱۲-۱۵).

تصویر بی‌دینان (۱: ۱۶؛ ۲: ۱۲)

نویسنده سپس تصویر مردمانی را که چیزی به جز لذت نمی‌جویند با مهارت ترسیم می‌نماید. مسلماً آن‌چه را در اسکندریه ملاحظه کرده و واقعاً می‌دیده ترسیم نموده است زیرا در دوران بطلمیوس اولت (نوازنده نی) و دخترش کلهویاترا (۵۱-۳۰ پیش از میلاد) می‌زیسته‌اند و در آن دوران به سهولت می‌توان انعکاس نظریات فلسفی اپیکور را یافت که معتقد بود آن‌چه بر خدایان و آدمیان فرمانروائی می‌کند تصادف و اقبال است. ولی منظور نویسنده از این اظهارات مشرکان فاسد نبوده بلکه یهودیان مرتدی هستند که وجود برادر مؤمن برایشان سرزنش زنده‌ای به شمار می‌رود زیرا آنان را متهم می‌کنند به قوانین و طرز تربیت خود خیانت می‌نمایند. ضمناً کلمات اخیر عیناً از نوع کلمات مختص کتاب می‌باشند (۲: ۱۰-۱۲).

می‌توان حدس زد که وضعیت دشواری وجود داشته و اوضاع اسکندریه نظیر اورشلیم بوده است: حتی رهبران غیر مذهبی در تبعید هم تحت تأثیر تمدنی که در حال انحطاط بوده

به سوی فساد کشیده شده بودند. خوشبختانه تورات به یونانی ترجمه و منتشر شده بود و نویسندۀ ما می توانست از آن استفاده نماید.

انسان عادل و امیدواری او (۱۲:۲؛ ۱۰:۳)

تصویر یک انسان عادل که در چند سطر ترسیم شده توجه ما را جلب می نماید. نویسنده با زبردستی و مهارتی که تا حدی به روش نمایشنامه های کمدی یونان شبیه است تصویر فرد عادل را از زبان بی دینان بیان می کند و کافران که خیال می کنند او را مسخره می نمایند در حقیقت خود را محکوم می کنند.

در اسکندریه یک فرد یهودی خوب، آدم ثروتمندی نیست، طرز زندگی او غیر از دیگر مردمان است، با مردمان دیگر غذا نمی خورد، دختر خود را به دیگران نمی دهد و از آنان دختر نمی گیرد و می توان گفت در پی آن نیست که از محله یهودیان خارج شود، ولی به خدا نزدیک است، خدا را می شناسد و می تواند او را به عنوان «پدر» خود بخواند (ر.ک بنسی ۲۳:۱-۴)، اعتماد او به خدا حتی پس از مرگ ادامه دارد؛ زیرا می داند که خدا دنیا را (که دنیای خوبی است) آفریده و آدمی تصویر خداست (۱:۱۳-۱۴؛ ۲:۲۳-۲۴)، اما نمی توان گفت که آدمی از هم اکنون جاودانی است بلکه به منظور «فسادناپذیری» آفریده شده است.

بدین سبب کسانی که به احسان آفریننده ایمان دارند پاداش خود را دریافت خواهند کرد، «امیدشان سرشار از جاودانگی است».

در زبان یونانی گفته می شود: «بارگیری کشتی، مجهز کردن، ترتیب سگان ها و بادبان ها، گرفتن زاد و توشه برای مسافرت های طولانی و غیره». مسلماً یهودی عادل ما، در بندر اسکندریه این اصطلاحات را شنیده و در حالی که در برابر کشتی های پر از گندم و اشیاء قیمتی که برای مسافرت آماده می شدند تفکر و تعمق می کرد و می اندیشیده برادرانی که سرشار از ایمان و امید هستند به مانند این کشتی ها می باشند.

در پایان مسافرت، خدا آنان را ملاقات خواهد کرد به همان گونه که قوم خود را در مصر ملاقات کرده بود (حک ۳:۷؛ خروج ۳:۱۶) و همان وعده ای را که منبع قدرت شهیدان یهودیه بود به انجام خواهد رساند: «عادلان خواهند درخشید» (حک ۳:۷؛ دان ۳:۱۲). خدا بر آنان آشکار خواهد شد چنان که در گذشته خود را بر موسی آشکار کرد «خدای رحیم و رؤوف و دیرخشم و کثیر احسان و وفا» (خروج ۳۴:۶؛ ر.ک حک ۳:۹). قانون تورات از نظر یک فرد عادل یهودی، وعده ای به شمار می آید و امیدواری او را بنا می نهد.

آیا این نهضت برگزیدگان است؟ (۱۳:۳، ۱۴:۴)

طرز نتیجه گیری منطقی که از این اصول گرفته شده بیش از آن که یهودی باشد یونانی است، نویسنده می گوید: زنی که نازاست، مردی که عقیم است یا کسی که در جوانی می میرد خیلی خوشبخت تر از گناهکاری هستند که در انجام خطاهای خود پیر می شود. زندگی در دنیا تجربه دشواری است چه کسی می داند آیا خوشبختی در آن نیست که از این تجربه دشوار خلاص شوند؟ این نظریه بدبینی در کتاب مقدس تازگی دارد و خیلی به ندرت و به اختصار در بعضی از مزامیر اظهار شده است (مز ۷۳). می توان گفت این طرز تفکر که با بعضی از جریان های فکری یونان ارتباط دارد ولی در دل یک فرد یهودی وارد شده به این علت است که آشفتگی دوران آن را تحمیل می کرده.

شخص حکیم و فرزانه به خوبی آگاه است که توده مردمان از او پیروی نمی کنند (۱۴:۴ و ۱۵ و ۱۶) و در این مورد منظور او مشرکانی نیستند که مخالف یهودیانند بلکه به تعداد کثیر مردمانی می اندیشد که مخالف با افراد برگزیده و از جمله خود او هستند. وی خود را از توده نادان و از رهبران فاسد جدا و متمایز می کند. ولی آیا او چه کسی است؟ چه نسبتی بین او و یهودیان دورافتاده مصر، که یک مورخ قرن اول میلادی آنان را پزشک خوانده است وجود دارد؟ خیلی میل داشتیم بدانیم.

داوری نهائی (حکمت سلیمان باب ۵)

حکیم فرزانه پس از این که این اصول را مطرح کرده و موقعیت خود را تعیین نمود ذوق و قریحه خویش را در ترسیم داوری نهائی به کار می برد. بی دینان ناچار شده اند اعتراف کنند. ولی خیلی دیر شده زیرا بایستی موقعی به سخن خدا ایمان می آوردند که هنوز وقایع آینده آنها را مستور می داشت. و در این جا خداوند ارتش ها، به صورت مرد جنگی همان گونه که در سرود مذهبی دریای احمر توصیف شده، پدیدار می گردد (ر. ک خروج ۱۵ و همچنین اش ۵۹: ۱۶-۱۷). موضوع پاداش عادلان با فصاحت کمتری بیان شده است؛ این پاداش به دست خداست و آنان که او را دوست دارند بیش از این چیزی نمی خواهند (حک ۴: ۱۵-۱۶).

گفتاری خطاب به پادشاهان

- دومین گفتار به دو قسمت تقسیم می شود که با یکدیگر ارتباط دارند:
- معنویت حکمت (باب های ۶-۹)
- حکمت در تاریخ مقدس (۱:۱۰، ۴:۱۱)
- سپاسگزاری به خاطر خروج از مصر (باب های ۱۱-۱۹)

معنویت حکمت (باب های ۶-۹؛ ر.ک ۱:۴-۶)

اکنون حکیم فرزانه به پادشاهان سرتاسر زمین خطاب می کند تا از قانون تورات که اراده فرمانروای مطلق و واقعی حکمت است اطاعت نمایند (۶:۱-۱۱). حکمت چیزی پنهانی ندارد و هر کس بخواهد آن را دریافت می کند. نویسنده وضعیت خود را به عنوان نمونه ارائه می نماید که به مانند سلیمان حکمت را درخواست کرده و دریافت نموده بود (ر.ک ۱-۳:۳-۶:۱۴).

بدین سبب خواننده آماده شده است تا مدح و ستایش حکمت را بشنود (۷:۲۲، ۸:۸). آن گاه سلیمان جدید امیدها و نیایش های خود را مجدداً بیان می کند (۸:۹، ۹:۱۸) این روش نگارش «رفت و آمد» یعنی پرداختن از نویسنده و خواننده به موضوع مورد بحث و بالعکس در کتاب مقدس تازگی ندارد و همین را در کتاب ارمیا و مزامیر می توان یافت ولی نویسنده ما که به خوبی از منابع و مقاصد خود آگاه است این روش را با زبردستی انجام می دهد. پولس مقدس همین روش را به کار خواهد برد چنان که پس از او سخنرانان و نویسندگان روحانی مسیحیت به همین ترتیب رفتار خواهند کرد. اگر از خدا سخن گفته می شود بایستی خود در این مورد متعهد و درگیر بوده و به خواننده نیز یادآوری و اخطار شود و برای این که این عمل به خوبی انجام گردد از خدا سخن نمی گوید بدون این که به خدا سخن بگوید و بدین سان نیایش جزو گفتار اوست.

حکمت در تاریخ مقدس (۱:۱۰، ۴:۱۱)

در بین باب های ۹ و ۱۰ این کتاب گسیختگی وجود ندارد بلکه این دو باب در ادامه یکدیگرند و بایستی یک سره و بدون توجه به عنوانهای اصلی و فرعی خوانده شود. در این جا نویسنده با مهارت به تفکر درباره تاریخ مقدس پرداخته است. یادآوری آدم ابوالبشر، نوح و پیامبران بزرگ نشان می دهد که ایمان به حکمت موجب نجات است و بدون این که نام این شخصیت ها ذکر شود، خواننده که یک فرد یهودی و آشنا به تورات

است آنان را شناخته و تشخیص می‌دهد و به همین ترتیب می‌تواند خود را به جای آنان بگذارد. نویسندگان مردمان دوران گذشته را «مقدس و بی‌عیب و نقص» تصور می‌کند یعنی به همان گونه که میل دارد مردمان پیرامون خود را ببیند (۱۵:۱۰) گوئی طنین صدای مزامیر آشنا را در کشور فراعنه یا در اسکندریه می‌شنود هم‌چنان که امروزه در پاریس یا در نیویورک به گوش می‌رسد (ر.ک حک ۱۸: ۹).

سیاسگزاری به خاطر رهائی (۱۱:۵-۱۹)

سپس نویسندگان به هیجان درآمده و در همین حال دعائی در حمد و ستایش ذکر می‌کند. چنان که گوئی وقتی از آزادی یاد می‌نماید خود را رها شده و آزاد می‌یابد و با یادآوری خاطره عبرانیان که در صحرا به آب رسیده بودند احساس می‌کند خودش از نهر حکمت که قانون تورات است سیراب گردیده است (ر.ک بنسی ۲۴:۲۳-۳۴).

در مقاله دیگری (تفسیر کتاب خروج) این ۹ کتاب به گونه‌ای تشریح شده است که با طرز تفکر معمولی ما تفاوت دارد. فقط یادآوری می‌کنیم که موضوع حکمت دیگر به جز یک بار (۵:۱۴) مطرح نمی‌شود بلکه بیشتر کلماتی از کتاب‌های کهن به کار برده می‌شود مثلاً: سخن خدا (۲:۱۶، ۱۵:۱۸) و مخصوصاً کلمه «دست» یا «بازوی» خدا (۱۷:۱۱، ۲۱ و ۱۴:۶، ۱۵:۱۶، ۸:۱۹).

آخرین تذکری که در این کتاب داده شده درباره عبور از دریای سرخ است که وثیقه و نمونه رهائی‌های آینده است و بالأخره گفتاری را که با ارائه قانون خدا به پادشاهان آغاز می‌شد با سیاسگزاری از خدا پایان می‌دهد، خدائی که قوم خود را تمجید کرده و یاری می‌دهد (حک ۱۹:۲۲).

تجلیل از حکمت

گرچه این کتاب به طور کلی به نام حکمت نامیده می شود نبایستی تصور کرد که در تمام صفحات کتاب سخن از حکمت است، از مجموع نوزده باب کتاب فقط در پنج باب (۶-۱۰) درباره حکمت بحث شده است ولی این پنج باب مرکز و موضوع اصلی کتاب به شمار می آیند.

غزل سرائی و تنوع

شرح و بسط طولانی که در این باب ها آمده فقط گفتاری درباره حکمت نیست بلکه صحیح تر آن است که گفته شود تجلیل و ستایش از حکمت است، نوعی غزل سرائی درباره حکمت که جنبه تنوع دارد. نویسنده ما را در برابر خودمان و وظیفه ای که داریم قرار می دهد، زیبایی و عظمت حکمت را در مقابل چشمان ما درخشان و جلوه گرمی سازد، ما را به جستجوی حکمت می کشاند، منبع و منشأ حکمت را که در خداست آشکار می کند و بدین ترتیب ما را به دعا کردن و نیایش به درگاه خدا هدایت می نماید.

دو قطعه مهم این تجلیل عبارتند از: «ستایش حکمت» (۷:۲۲، ۸:۱۶) و «نیایش برای کسب حکمت» (باب ۹). این دو قطعه به یکدیگر پیوسته اند به همان گونه که در آئین نیایش ما مسیحیان آئین سخن خدا و دعای شفاعت به هم پیوسته اند.

در آغاز این قسمت مقدمه ای برای جلب توجه شنونده آمده و بدو نویسنده با اندرز و تشویق اصرار می کند که لازم است در جستجوی حکمت برآیند مخصوصاً به این دلیل که اگر کسی در طلب حکمت باشد آن را به دست می آورد و او را به جاودانی بودن رهبری می نماید. سپس نویسنده چهره و تصویر سلیمان را گرفته و گواهی شخصی خود را ذکر می نماید: بدین معنی که با این که انسانی معمولی و فناپذیر بوده ترجیح داده است به جای همه نعمت های گذرای دنیوی حکمت کسب نماید و بدین وسیله گنجینه محبت خدا را به دست آورده است، آن گاه رو به سوی آفریننده می آورد تا به او توانائی دهد تا سخنانی بیابد که شایسته تمجید و ستایش از حکمت باشد.

ستایش حکمت با مرووری سریع بر تاریخ پایان می یابد. حکمت از آغاز آفرینش دنیا در کار است و هم اوست که هفت عادل یعنی آدم ابوالبشر، نوح، ابراهیم، لوط، یعقوب، یوسف و موسی را نجات داده است.

اما حکمت کیست؟

قبلاً موقعی که کتاب بن سیراخ را بررسی می کردیم همین سؤال مطرح شده بود و اکنون با بررسی کتاب حکمت نیز نمی توان به این سؤال دقیقاً پاسخ داد ولی قبلاً متوجه شده بودیم که حکیمان کهن کتاب مقدس، موقعی که از حکمت سخن می گفتند کلماتی به کار می بردند که روزی برای سخن گفتن از مسیح به کار خواهد آمد و راه هائی در برابر ما می گشودند که به وسیله آنها می توانیم روح خدا را که در این دنیا در کار است کشف کنیم.

اکنون باب های ۶ تا ۱۰ کتاب حکمت را مجدداً بخوانید و سعی کنید ارتباط بین آن چه درباره حکمت گفته شده و آن چه را بعدها نویسندگان عهد جدید درباره مسیح یا روح القدس خواهند گفت دریابید. شاید این تمرین به نظر شما خیلی پیچیده و دشوار باشد زیرا برای این کار لازم است تعداد زیادی از متون پولس یا یوحنا را به یاد داشته باشید ولی برای تسهیل کار شما چند مورد ذکر می شود:

مسیح، حکمت خدا

بدواً لازم به یادآوری است که در ۱-قرن ۱:۲۴ و ۳۰ مسیح به عنوان حکمت خدا نامیده شده است و این نکته فقط به قسمت هائی از کتاب حکمت منحصر نیست که در این جا بررسی می کنیم بلکه با کلیه متون عهد عتیق که از حکمت خدا سخن می گویند ارتباط دارد.

- مسیح به مانند حکمت، تصویر خدای نامرئی و پرتو شکوهمندی پدر است (کول ۱:۱۵؛ عبر ۱:۳ و حک ۷:۲۶).
- ظلمت و بدی قادر نیستند به کلام خدا که روشنائی است دست یابند همچنان که حکمت خارج از دسترس ظلمت و بدی است (یو ۱:۵ و حک ۷:۳۰).
- حکمت به مانند سخن خدا، در هنگام آفرینش کائنات، به همراه خدا بوده هم چنان که درباره سخن خدا در مقدمه انجیل یوحنا ذکر خواهد شد (یو ۱:۱-۳ و حک ۹:۱-۹).
- حکمت شناختن همه چیز را از خدا دریافت می کند، هم چنان که پسر درباره خود خواهد گفت (یو ۵:۲۰ و حک ۸:۴، ۹:۹).
- حکمت در تخت سلطنت با خدا و عیسی که رستاخیز کرده سهیم است (مر ۱۶:۱۹؛ افس ۱:۲۰؛ مکا ۳:۲۱؛ عبر ۱:۳؛ حک ۹:۴).
- در رابطه نزدیک با پدر است؛ و همان چیزی است که یوحنا درباره پسر خواهد گفت (یو ۱:۱۸، ۳:۳۵ و غیره؛ حک ۸:۳، ۹:۴).
- پدر کسانی را دوست دارد که پسرش را دوست دارند هم چنان که گفته شده است

خدا کسانی را دوست دارد که حکمت را دوست داشته باشند (یو ۱۴:۲۳؛ حک ۷:۱۴).
 - عیسی به مانند حکمت، راه زندگی است: شناختن عیسی نظیر شناختن حکمت به
 زندگی جاودانی هدایت می کند (یو ۱۷:۳؛ حک ۸:۱۷).

موهبت حکمت و موهبت روح القدس

همه چیز موهبت است ولی در نوشته های مقدس بیشتر درباره والاترین موهبت خدا
 یعنی روح او سخن گفته می شود که همه چیز را نو می کند.
 نویسندگان عهد جدید به هنگام سخن گفتن درباره روح القدس، طرز گفتار و لحن
 زیبایی قطعات کتاب حکمت را به کار خواهند برد و انگهی روح القدس و حکمت در کنار
 یکدیگر ذکر شده اند چنان که گوئی موهبت واحدی را به دو طریق بنامد (در
 حک ۹:۱۷)، و در جای دیگر سخن از روح حکمت است (حک ۷:۷).
 - حکمت بر همه نظارت می کند و بر همه روح ها نفوذ می نماید (حک ۷:۲۳)
 هم چنان که روح خداوند جهان را انباشته است (حک ۱:۷).
 - چه کسی به جز روح خدا که در اوست با اسرار خدا آشناست (۱-قرن ۲:۱۰-۱۱)
 ولی حکمت هم تمام اسرار خدا را می شناسد (حک ۸:۴-۸، ۹:۹-۱۱ و ۱۶-۱۷).
 - روح القدس آن چه را باید بگوئیم به ما تلقین می کند (مت ۱۰:۲۰)؛ هم چنین
 حکمت الهام کننده سخنان ماست و ما را پیامبر می نماید (حک ۷:۲۷؛ ۸:۱۱).
 آیا بایستی به ارائه و تطبیق این شباهت ها و برابری ها ادامه دهیم؟ آن چه ذکر شده
 موارد روشن و آشکارتر این تطبیق هاست.
 بهتر آن است که به سخنان حکیمانه عهد عتیق گوش فرا داریم و با آنان به جستجوی
 حکمت برائیم تا موفق شویم روزی به مدد روح القدس در عیسی تصویر خدای پدر را
 بشناسیم. این گنجینه ای است که باید به دست آورد و گوهر بی همتائی است که رواست
 همه چیز به خاطر آن فدا گردد؛ و هنگامی که آن را بیابیم ملکوت را یافته ایم
 (مت ۱۳:۴۴-۴۶؛ حک ۷:۸ و ۹ و ۱۰).

سرچشمه همه زیبایی‌ها

رایبندرانات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱) شاعر هندی و برنده جایزه نوبل می نویسد: «گل قاصدی است از سوی محبوب بزرگ ما؛ در این زندان گل، حامل پیامی از ساحل دیگر، به سوی ما می آید؛ به گوش های ما زمزمه کرده می گوید: من آمده ام، او مرا فرستاده است و قاصدی از سوی زیبایی هستم...»

محبت چیزی نیست که وجود آن را ثابت کنند بلکه آدمی احساس می کند که مورد محبت است و همه چیز به صورت پیام درمی آید. نویسنده کتاب حکمت وجود خدا را ثابت نمی کند بلکه در نظر او دنیا و تاریخ دنیا پیامی از سوی «خدا دوست آدمیان» است. به نظر یک فرد یونانی، کمال مطلوب بشری در دو کلمه خلاصه می شود که عبارت از «زیبائی و نیکوئی» است. نویسنده کتاب حکمت که یک فرد یونانی است از هماهنگی دنیا به اهتزاز درمی آید و به عقیده او زیبایی اشیاء از سوی خدای نیکو و مهربانی است که آنها را آفریده است. وی در هماهنگی با زیبایی اشیاء از «سرچشمه همه زیبایی‌ها» سیراب می شود.

نویسنده کتاب در مصر زندگی می کند و از این که می بیند آن چه را که به نظر او راهی به سوی خداست در این جا به عنوان غایت هدف پرستش در نظر گرفته می شود در شگفت است: پرستیدن بتان او را برآشفته و این عمل را با لحن شدیدی مسخره می کند. و باز هم چون فردی یونانی است می خواهد درک کند که چگونه ممکن است کسانی به پرستش مخلوقات پرداخته و آفریننده آنها را فراموش کنند، اینها مطالبی است که در باب های ۱۳-۱۵ کتاب حکمت بحث و تشریح شده است.

چگونه خدائی برای خود می تراشند؟

هیزم شکنی را مجسم کنید که پس از یک روز کار و فعالیت طاقت فرسا، در ساعات فراغت قطعه هیزمی را که به درد نمی خورد و نسوخته است بتراشد و این تکه چوب بی مصرف را کم کم به شکل آدمی درآورده سپس آن را با شنگرف رنگ زده و به دیوار بیاویزد. آن گاه از این مجسمه چوبی به عنوان بت استغاثه و تضرع کنند (۱۳: ۱۰-۱۹). اما اکنون به انسان قرن بیستم نگاه کنیم که از پیشرفت فنون، ساختن اتومبیل و سفینه های فضائی به خود می بالد اما اسیر و زندانی وسایلی است که به دست خود ساخته و آن چه بایستی برای شکوفائی او و موجب حق شناسی از خدا باشد او را به سوی جنون و سفاهت می کشاند. هم چنین کوزه گری را مجسم کنید که در آن دوران ظروف گلی می ساخته ولی

می توانسته است با همان مهارت مجسمه بتی بسازد. او می دانسته است که مردم مجسمه بتان را خوب می خردند و به نظر او اهمیتی نداشته که پول از چه راهی به دست می آید و به خود می گفته است:

«باید به فکر درآمد بود، به هر وسیله ای که شده» (۱۵: ۱۲). اکنون ببینیم در قرن بیستم چگونه رفتار می کنند: آیا لازم است مشابه این وضعیت را ذکر نمود؟ متأسفانه موارد مقایسه و تطبیق با اوضاع امروزی فراوان است.

چگونه آدمی بت پرست می شود؟

این دو وضعیت، گذشته از این که تا حدی تمسخرآمیز هستند جنبه توضیح و تشریح داشته و ما را به تفکر درباره اوضاع حاضر وامی دارند. نویسنده کتاب حکمت در پی آن است که انگیزه های بت پرستی را دریابد و سه دلیل برای آن پیشنهاد می کند.

زیبائی دنیا (۱۳: ۱-۹)

نویسنده برای این دسته از بت پرستان احساس ترحم می نماید و نمی داند آیا بایستی آنان را ملامت نماید، زیرا غیرقابل بخشایش هستند، و یا این که بت پرستی آنان را درک نموده و به دیده اغماض بنگرد زیرا این بت پرستان در حالی که در جستجوی خدا بوده اند در طول راه در برابر مخلوقات خدا توقف کرده اند.

تیلارد دوشاردن (۱۸۸۱-۱۹۵۵) دانشمند علوم الهی نوشته است: «وسوسه دنیا بسی شگرف و جاذبه آن بسی زیباست ولی این وسوسه در کجاست؟ زیرا در نظر من دیگر وجود ندارد. زمین می تواند به چشم من خود را به همه جاذبه ها، فجایع و تمامی اسرار مزین سازد. ولی همه جادوهای آن دیگر مرا مسحور نمی کنند و به من صدمه ای نمی زنند زیرا زمین فراسوی آن چه هست در نظر من جسم آن کسی شده است که هست و آن کسی که می آید!» (کتاب محیط الهی).

محبت بشری (۱۴: ۱۲-۱۶)

اگر فرزندی محبوب بمیرد و پدرش تصویری از او بسازد، البته عمل شایسته ای است ولی ممکن است این تصویر را گرامی داشته و سپس آن را بپرستد و ترتیب و آداب پرستش او را به نسل های بعدی منتقل نماید و به این ترتیب فرد محبوبی به صورت خدا درآید.

این مثال وضعیت کسانی را به یاد می آورد که خود را در محبت فرزندی از دست رفته محصور می کنند چنان که در دوزخ زندانی شده باشند و یا کسانی که محبوب خود را

می پرستند و به جای آن که قلب خود را بر روی محبت دیگران بگشایند خود را در خودخواهی دوجانبه محصور می نمایند.

سیاست (۱۴:۱۶-۲۱)

گاهی برای ابراز احترام به پادشاهی که در جای دورتری است مجسمه او را بر پا می کنند و در حقیقت به وسیله مجسمه می خواهند پادشاه را تمجید و تکریم نمایند ولی بزودی همین مجسمه مورد پرستش قرار می گیرد.

لازم به یادآوری است که سیاست برای خدمت به دیگران است و آیا غیرمحتاطانه نیست که بگوییم گاهی می توان آن را به خاطر آن چه هست مورد پرستش قرار دهیم؟

به همین گونه می توان ادامه داد؛ نویسنده کتاب حکمت با لحنی که دور از طرز بیان ما ولی با این وجود خیلی به آن نزدیک است زمینه ای برای تفکر و تأمل می گشاید. وی بدبین نیست بلکه به قدرت جاذبه زیبایی خدا کاملاً ایمان دارد و از ما دعوت می کند جلوه این زیبایی را نظاره کنیم «زیرا بزرگی و زیبایی آفریده ها به قیاس، باعث تأمل و تعمق در آفریننده آنهاست» (۵:۱۳).

تفسیری بر کتاب خروج

دومین قسمت کتاب حکمت، از فصل دهم تا پایان کتاب، تفکر طولانی درباره تاریخ از آغاز آفرینش دنیا تا ورود اسرائیل به سرزمین موعود است.

از آدم ابوالبشر تا موسی

نخستین دوران تاریخ یعنی از آدم ابوالبشر تا موسی سریعاً مرور شده و این بررسی هم چون مقدمه به شمار می آید و نویسنده تقریباً از جریان روایت کتاب مقدس پیروی می نماید ولی اهمیت حکمت را در این جریان یادآوری و تأیید می کند. به نظر او حکمت در همه جا وجود دارد.

حکمت در خداست و خدا به وسیله حکمت دنیا و آدمیان را آفریده است، هم چنین حکمت در افراد عادل است و عادلان موفقیت خود را مدیون حکمت هستند: آدم، نوح، لوط، یعقوب، یوسف و چه بسا کسانی که به وسیله حکمت نجات یافتند، اما گناهکارانی به مانند قائن، بانیان برج بابل و ساکنان سدوم به سبب این که از حکمت دور شده بودند کیفر یافتند، خلاصه، فلسفه تاریخ چنین است: فلسفه ای ساده و عریان که با وضوح و روشنی بیان شده است.

تأمل و تعمق درباره تاریخ

پس از موضوع خروج از مصر (۱۱:۵ و ۶ و ۷) طرز گفتار نویسنده تغییر یافته و دیگر موضوع حکمت را مطرح نمی نماید ولی به تفکر درباره تاریخ ادامه می دهد و مخصوصاً به موضوع بلایایی که در مصر فرا رسید و به خروج یهودیان از مصر می پردازد (۱۱:۵، ۱۹:۲۲)، وی ضمن تشریح نظریات و اندیشه های خود بحث مفصلی درباره گناهان بت پرستان می کند (۱۳:۱، ۱۵:۱۹). طرز قضاوت او در مسائل اخلاقی درجات مختلف دارد و همه دشمنان اسرائیل را به یک نوع طرد نمی کند. نسبت به کسانی که ستارگان و طبیعت را می پرستند گذشت و اغماض دارد زیرا این افراد خدا را جستجو می کنند و اگر گمراه شده اند شایسته ملامت مختصری هستند (۱۳:۶) ولی با بت پرستان با شدت بیشتری رفتار می شود، مخصوصاً که علاوه بر پرستش بتان، حیوانات نفرت انگیزی را نیز می پرستند (۱۵:۱۸).

اعتدال خدا

نویسنده قبل و بعد از این توضیحات اخلاقی، نظریات خود را درباره تاریخ تشریح می‌کند. بدو این نکته را با اصرار یادآوری می‌نماید که رفتار خدا توأم با میانه روی و اعتدال است. بلایایی که بر مصریان فرا رسید و یا لاقفل نخستین آنها فقط هشدارهای ساده و مختصری بوده زیرا خدا بلایای دیگری نیز در اختیار دارد (۱۷:۱۱-۲۰)، حتی نسبت به کنعانیان که خیلی گناهکار بودند مدارا می‌کرد (۸:۱۲) چون که «خدا ترتیب همه چیز را به اندازه و وزن و میزان داده است» (۲۰:۱۱)، زیرا می‌خواهد فرصتی برای توبه و پشیمانی باقی بگذارد (۱۰:۱۲)، و با قدرت و تسلط کاملی که دارد و می‌تواند رحمت آورد (۲۳:۱۱ و ۲۶). ولی وای بر کسی که از این رفتار عبرت نگیرد (۲۷:۱۲).

تضاد و تناقض

روشی که این نویسنده در نوشته‌های خود به کار می‌گیرد روش تضاد و تناقض، و قیاس و تشبیه است. هر چیز را با مشابه آن مقایسه می‌کند حتی در مواردی که مربوط به دوران‌های مختلف بوده و گاهی با منطق تطبیق نمایند. برای این که نشان دهد «از همان جایی که گناه ورزیده اند عقوبت می‌یابند» (۱۶:۱۱) یادآوری می‌کند چون مصریان «حیوانات بی تمیز را می‌پرستیدند» برایشان بلایای قورباغه‌ها، پشه‌ها و ملخ‌ها فرستاده شد (۵:۱۱). اگر آب رودخانه نیل تبدیل به خون گردید برای آن است که مصریان دستور داده بودند فرزندان نرینه اسرائیل در آب‌های نیل غرق شوند؛ و اگر مصر در ظلمات مطلق فرو رفته بود برای آن بود که ادعا کرده بود مانع خواهد شد اسرائیل نور قوانین تورات را به دنیا برساند (۴:۱۸).

تشابه و قیاس

هم چنین نعمت‌هایی که خدا نسبت به فرزندان خود ارزانی داشته با کيفرهائی که بر دشمنانشان وارد می‌شود اختلاف فاحشی دارند. در مقابل آب‌های رودخانه نیل که نمی‌توانستند مصریان را سیراب کنند از آب گوارائی یاد شده است که موسی از دل صخره جوشانید. در مقابل حیوانات نفرت‌انگیزی که اشتهای آدم را کور می‌کنند، بلدرچین و غذاهای لذیذ ذکر شده است و در مقابل فریادهای ناهنجار و وحشت‌انگیز مصریان که گرفتار اجل شده بودند با آهنگ سرود مذهبی عید گذر اسرائیل پاسخ می‌دهد (۹:۱۸-۱۰).

تفصیل و اطالة کلام

بالآخره نویسنده فرزانه کتاب حکمت در شیوه نگارش خود بارها روش تفصیل را به کار برده است. مثلاً درباره کیفیتهائی که بر مصریان وارد شده بود مدت زیادی بحث کرده و نعمت هائی را که خدا به اسرائیلیان داده بود به تفصیل شرح داده است (۱۹:۱۶). کلیه این مطالب از قبیل فرا رسیدن ظلمات بر مصریان، آمدن فرشته اجل، بارش مائده آسمانی و ستون آتشین با چنان جزئیات پرتجملی ذکر شده اند که کتاب های کهن از آنها بی خبرند.

شرح و بسط و تفسیر

بدین سان مشاهده می شود چگونه نویسنده کتاب حکمت با تکیه بر وقایع تاریخی و تفسیر آنها از نظریات مذهبی و خداشناسی خود دفاع می کند. در این امر، بعضی از وقایع را خلاصه و آنها را به سادگی ذکر نموده و رویدادهای دیگری را به سکوت برگزار می کند و در رعایت ترتیب تقدم وقایع تاریخی به خود زحمتی نمی دهد. در نگارش کتاب حکمت روشی به کار برده شده است که در قرون متأخر یهودیگری به خوبی می شناختند این روش را به زبان عبری «میدراش» می نامند که به معنی «تحقیق و پژوهش و تفسیر» است و عبارت از آن است که یکی از نوشته های مقدس را با نوعی آزادی تفسیر نموده و شرح و بسط دهند. به یک معنی هرگونه بررسی مجدد نوشته های مقدس را می توان «میدراش» نامید. ولی این کلمه را بیشتر در مورد نوشته های معین و به خصوصی نظیر: کتاب جشن های پنجاه ساله، شهادت اشعیاء، نیایش منسی و غیره به کار می برند که از نویسندگان کهن یهود به ما رسیده است. اکنون اگر قسمت دوم کتاب حکمت را به دقت بنگریم می توان گفت که تفسیری کهن یا بهتر بگوئیم «میدراش» کتاب خروج است.

حکمت صلیب

در نوشته های عهد جدید نکته ای وجود ندارد که صریحاً از کتاب حکمت نقل قول شده باشد با این همه تعدادی از عبارات و اصطلاحاتی که پولس و یوحنا به کار برده اند به قدری نزدیک به متون کتاب حکمت است که می توان گفت مسلماً بین آنها ارتباطی وجود دارد: از طرف دیگر این موارد مشابه نسبتاً متواتر و زیادند به طوری که مسلماً بایستی پولس و یوحنا کتاب حکمت را خوانده باشند تا مطالب آن را منعکس نمایند. ذیلاً موارد مشخص و برجسته ای که ارتباط آنها را نشان می دهند ارائه می گردد:

هنگامی که پس از بررسی کتاب های دیگر عهد عتیق به کتاب حکمت می رسیم چنین احساس می شود که به دنیای جدیدی وارد شده ایم، به نظر ما مطالب نیمه اول این کتاب از تمام مطالبی که پیامبران و حکیمان گفته اند به ما نزدیک تر است، ولی وقتی به عهد جدید می رسیم فاصله ای که این کتاب را از انجیل جدا و متمایز می کند می توانیم بسنجیم. البته مطالب مشابه متعدد و گاهی جالب توجه هستند با این همه بین آخرین کتاب عهد عتیق و نوشته های عهد جدید فاصله عظیمی وجود دارد و برای درک این مطلب کافی است چهار فصل اول نخستین نامه به قرنتیان را بخوانید. در این قسمت پولس از حکمت و حکیمان سخن می گوید (و این دو کلمه جمعاً ۲۵ بار در این باب ها آمده است). پولس حکمت خدا را در مقابل حکمت دنیا می آورد. قبلاً در کتاب حکمت هم گفته شده بود که حکمت از خدا می آید و به جز از او نمی آید؛ ولی نویسنده کتاب حکمت نمی دانست که این حکمت از طریق صلیب می گذرد. پولس می نویسد: «یونانیان طالب حکمت هستند لکن ما به مسیح مصلوب و عظمی کنیم که یهود را لغزش و امت ها را جهالت است... زیرا جهالت خدا از انسان حکیم تر است» (۱-قرن ۱: ۲۲-۲۵).

عادل رنجدیده

با این همه نویسنده کتاب حکمت به خوبی می دانست حکمت ایمانداران را در مقابل حکمت کسانی که از لذات دنیوی برخوردارند بیاورد. او می دانست کسی که در نظر خدا عادل است می تواند متحمل رنج شده و آزمون های سختی را بگذراند. تصویری که از عادل رنجدیده ترسیم نموده است تصویری مهیج است

و پیشاپیش مصائب و رنج‌های عیسی را به یاد می‌آورد:
 « (کافران می‌گویند) در راه عادل دام بگسترانیم،
 زیرا موجب آزار ما و مخالف رفتار ماست،
 «به شناخت خداوند می‌بالد».
 «خود را فرزند خداوند می‌نامد...
 و از داشتن خدا به عنوان پدر خود می‌بالد...
 وی را به مرگی شرم‌آور محکوم کنیم».
 «استدلالشان این چنین است اما گمراهند».

حک ۲: ۱۲ و ۱۳ و ۱۶ و ۲۰-۲۲

در انتظار انجیل

در پایان این بحث می‌توان گفت که از بین همه کتاب‌های عهد عتیق، کتاب حکمت به انجیل نزدیک‌تر است. این کتاب شاهد رشد فکری کتاب مقدس است تا به جایی که چنین می‌نماید به کرانه‌های عهد جدید نزدیک می‌شود و به خوبی می‌توان درک کرد که پولس و یوحنا آن را خوانده و در ادامه آن قدم برداشته باشند.
 ولی اگر نویسنده کتاب حکمت می‌دانست که فقط دارای حکمت است معتقد بود بهترین حکمت در کتاب‌های قوانین تورات است (حک ۱۸: ۴) ولی نمی‌توانست حکمت صلیب را تصور نماید و با علاقه‌ای که به هم‌رایی با حکمت داشته کاری نمی‌توانسته انجام دهد جز این که در انتظار انجیل باشد.

انعکاس کتاب حکمت در نوشته‌های پولس و یوحنا

نامه به رومیان: در کتاب حکمت و سپس در نامه به رومیان (با عبارات مشابهی) اظهار شده است مشاهده دنیائی که آفریده شده بایستی آدمی را به شناخت وجود خدا و مراتب کمال او رهبری نماید (حک ۱۳:۳-۵؛ روم ۱:۱۸-۲۰).

در هر دو مورد به این نتیجه می‌رسند که بت پرستی منجر به فساد عادات و رسوم شده است (حک ۱۴:۲۲-۳۱؛ روم ۱:۲۱-۳۲) و نیز نظریات مشابهی اظهار شده که به طور خلاصه در پائین به ترتیب ذکر گردیده است: شناخت خدا از طریق آثار اعمال او - عدم شناخت خدا سبب پرستی - هرزه گرائی. اهمیتی که برای ترتیب ذکر این موارد قائل شده اند نشان می‌دهد که پولس آن چه را نویسنده کتاب حکمت گفته است بر عهده می‌گیرد.

اشاره پولس به صبر و حوصله خدا که آدمیان را به توبه دعوت می‌کند این نکته را تأیید می‌نماید (حک ۱۱:۲۳ و ۲۶؛ روم ۲:۴).

در سه مورد دیگر وجه تشابه بین نامه به رومیان و کتاب حکمت باید یادآوری شود: یکی درباره قدرت والای خدا (حک ۱۲:۱۲؛ روم ۹:۲۰)، دیگری در مورد مثل کوزه گر (حک ۷:۱۵؛ روم ۹:۲۱) و بالأخره ورود گناه در دنیا است (حک ۲:۲۴؛ روم ۵:۱۲).

نامه به افسسیان: کتاب حکمت موقعی که از داوری خدا بر دنیا سخن می‌گوید مجموعه سلاح‌هایی را که خداوند قادر متعال در مبارزه علیه قدرت‌های بدی در اختیار دارد یادآوری می‌کند (حک ۵:۱۷-۲۰). باری در نامه به افسسیان هنگامی که مبارزه ایمان توصیف می‌شود همان مقایسه جنگی ذکر شده و همان کلمات: اسلحه، زره، کلاه خود، سپر و شمشیر به کار می‌رود (افس ۶:۱۳-۱۷؛ ر. ک ۱-۸:۵).

انجیل یوحنا: قبلاً گفته شد (در مقاله تجلیل از حکمت) نویسندگان عهد جدید که از سخن خدا و روح خدا یاد می‌کنند چگونه موضوع حکمت را مفصلاً شرح می‌دهند. یوحنا چندین بار اصطلاحات کتاب حکمت را گرفته و آنها را تکمیل کرده است و این تشابه مطالب گاهی کاملاً برجسته و نمایان است. مثلاً در انجیل یوحنا نظیر کتاب حکمت از مبارزه بین روشنائی و ظلمت و یا زندگی و مرگ یاد شده تا درباره پیروزی زندگی بر مرگ و پیروزی روشنائی بر ظلمت تأکید گردد.